

بین النّهرین
دریاچه وان
ترکیه
دریاچه ارومیه
ایران
سوریه
رود فرات
رود دجله
در روزگار خلفای راشدین
کویت
اثر:
مصطفی حسینی طباطبائی

بین النّهرین
در
روزگار خلفای راشدین

اثر:

مصطفیٰ حسيني طباطبائي

ایران/تهران
رمضان ۱۴۱۹

بِسْمِ ٱللّٰهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

نامِ کتاب: بین ٱلنّهرین در روزگارِ خلفایِ راشدین

تألیف و تحقیق: مُصطفیٰ حُسینی طباطبائی

نوبتِ چاپ: اوّل / دی ماه ۱۳۷۷ هـ.ش. / رمضان ۱۴۱۹ هـ.ق.

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه

پیشگفتار

بین‌النّهرین منطقه‌ای در آسیای غربی است که میان دو رود دجله و فرات و درامتداد آندو قرارگرفته و پس از اسکندر مقدونی Alexander برای نخستین بار ازسوی مورّخان یونانی، به‌نام مزوپوتامیا Mesopotamia به‌معنای «میان دورود» خوانده شده‌است. این ناحیه در روزگارکهن، مرکز حکمرانی دو دولت آشور و بابِل به‌شمارمی‌رفت که از تمدّن مشترکی برخورداربودند و هردو دولت به‌دست هخامنشیان منقرض شدند. دولت هخامنشی‌نیز پس ازچندی جای خودرا به‌دولت سلوکی داد و سپس نوبت اشکانیان و ساسانیان فرارسیدکه به‌ترتیب درآن سرزمین حکم راندند. حکومت ساسانی نیز به‌دست مسلمانان عرب برافتاد و بین‌النّهرین که درحوزهٔفرمانروایی و نفوذ ایران بود به‌سرزمینهای خلافت اسلامی پیوست. دراین مرحله، بین النّهرین درمدّت کوتاهی از فرهنگ و تمدّن شکوهمندی برخوردارد شد که در درجهٔ نخست، زادهٔاسلام و تعالیم ارزشمندآن بود. نمایش دورنمایی ازاین فرهنگ و تمدّن درخشنده می‌تواند برای‌نسلهای جدید ما سودمند وَافتخارآمیز باشد و آنانرا نسبت به آئین فرخنده و تمدّن‌سازاسلام از اعتمادبیشتری برخوردارکندوحقیقت این پیام آسمانی را برایشان آشکارسازدکه: سخن حق، همچون درخت سالم و ریشه‌داری دردنیا (وآخرت) ثمرمی‌دهد چنانکه

فرمود:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُها ثابِتٌ و فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها و يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُون»(ابراهیم: ۲۵).

«آیا ندیدی که خدا چگونه مثلی زد؟ سخن پاکیزه را به درختی پاک (وسالم) همانندکرد که ریشهٔ آن استوار است وشاخه‌اش در آسمان رفته، میوهٔ خودرا به‌فرمان خدایش درهرزمان می‌آورد و خدا مثلها برای مردم می‌زند که (حقایق را) بیاد آرند.»

علاوه براین، سرچشمهٔ بسیاری از اندیشه‌های مسلمانان ـ اعم از آراء ادبی و کلامی و فقهی و فلسفی و جزاینها ـ را می‌توان در دوران شکوهمند بین‌النّهرین نشان داد و ازاینراه مکتب‌های کنونی ایشان را ریشه‌یابی کرد. بنابراین بررسی دوران مزبور که از فتح بین‌النّهرین آغاز می‌شود و به‌پایان خلافت عبّاسیان می‌انجامد، هرچند به‌ایجاز و به‌قصد گزینش برخی از رویدادها صورت پذیرد، کاری مفید و درخور اهتمام به‌شمار می‌آید. دوران یادشده‌را به‌لحاظ تحوّلات تاریخی و اجتماعی، می‌توان به‌سه‌بخش تقسیم کرد. در بخش نخست لازمست از رویدادهای بین‌النّهرین‌در روزگار خلفای راشدین سخن گفت. این دوره هرچند نسبت به‌ادوار دیگر ازحیث زمان کوتاهتر و ازجهت رویدادها، کم‌حادثه‌تر است ولی بدلیل آنکه زیربنای بخشهای واپسین شمرده می‌شود اعتبار و اهمّیّت ویژه‌ای دارد. در بخش دوّم از رخدادهای بین‌النّهرین در روزگار امویان* باید سخن بمیان آورد تا روشن شود که بررویدادهای گذشته چه‌آثاری (اعم از فرهنگی واجتماعی)مترتّب شده و چه‌نهضت‌ها ومکاتب فکری درپی عصرنخستین، پدیدآمده‌است

(*)ـ واژهٔ «اُموی» درنسبت به‌بنی‌اُمیّه، بصورت أَمَوی(بفتح همزه) نیزخوانده‌شده و ازمیان نحویان و لغت‌شناسان عرب، ابوحیّان اندلسی درشرح تسهیل، «اُمَوی» بضم‌همزه‌را تقویت نموده وجوهری درصحاح، آن‌را به‌فتح همزه‌آورده‌است.

و بطورکلی چه فاجعه‌های تلخ یا حوادث شیرین وافتخارآمیزی در این روزگار، به‌ظهوررسید. دربخش سوّم ازنفوذفرهنگهای گوناگون درجهان اسلام و آمیختگی آنها با فرهنگ و تمدن اسلامی و نقش اسلام درجلب این فرهنگها وپیامد ماجراهای مزبور باید سخن گوییم و به‌حوادث مهمّ تاریخی اشاره‌کنیم.

در رسالهٔ حاضر، به‌بررسی دورهٔ نخستین بسنده نموده‌ایم (*) وبرای تدوین آن، به‌منابع دست اوّل رجوع کرده‌ایم و در اکثر موارد، عبارات مآخذ را عیناً در پاورقی گنجانده‌ایم تا خوانندهٔ ارجمند با متون اصلی نیز روبروشود.

از خدای بزرگ و بی‌همتا می‌خواهیم که‌ما را درأدای این‌خدمت کوچک، دستگیر و رهنما باشد بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ الْعظیم.

مُصطفیٰ حُسینی طباطبائي

۱۳۷۷ هـش. / ۱۴۱۹ هـق.

(*)ـ و ازمیان خلفای راشدین، به‌حکومت علی(ع) بمناسبت آنکه حوادث فراوانی را دربین النّهرین(کوفه‌وبصره) بهمراه داشت و نیز بدلیل ویژگیهای برجسته‌اش، بیش از سایرین پرداخته‌ایم.

۱

بین النّهرین در آستانهٔ فتح اسلامی

دو رودخانهٔ کهنسال ونامدار دجله وفرات، حدود بین النّهرین را مشخّص می‌کنند زیرا بین النّهرین سرزمینی را گویند که در میان این دو رود و درامتداد آنها، قرار گرفته است. دجله وفرات هردو، از ارمنستان سرچشمه می‌گیرند. دجله درجنوب دریاچهٔ «وان» و فرات درنزدیکی کوه «آرارات» حرکت می‌کند. این دو رودخانه درحوالی بغداد به‌هم نزدیک می‌شوند به‌صورتی‌که حدود ۲۰ مایل ازیکدیگر فاصله‌دارند. سپس فاصلهٔ آنها افزایش می‌یابد تا آنکه در ۶۰ مایلی شمال بصره به‌هم می‌پیوندند و «شَطُّ العرب(۱)» را تشکیل می‌دهند و سرانجام به‌خلیج فارس می ریزند.

بنابرمرزبندیهای سیاسی امروز، بین النّهرین $\frac{3}{4}$ از خاک عراق را دربرمی‌گیرد و بخشهایی از ترکیّه و سوریّه و ایران نیز درمسیراین دو نهر واقع می‌شوند که به‌لحاظ وسعت وجمعیّت ازاهمّیّت کمتری برخوردارند.

درآستانهٔ فتح بین النّهرین به‌دست مسلمانان، این منطقه شامل بخشهایی چندبود، جغرافیدانان اسلامی ازقدیم، بخش مهمّی از بین النّهرین را ـ که تمام قسمتهای حاصلخیزعراق را دربرمی‌گرفت ـ سواد می‌نامیدند.

بنا به‌گزارش ابن‌خردادبه درکتاب: «المسالک والممالک» شاهان ایرانی‌که نفوذ خودرا برسواد گسترده بودند، آنرا منطقه‌ای مهم می‌شمردند و «دل ایرانشهر» می‌خواندند(۲). سواد عراق را در

---

(۱)ـ شطّ العرب را به‌پارسی «اروندرود» گویند.

(۲)ـ ابن‌خردادبه، می‌نویسد: «إذ کانت ملوک الفرس تسمّیه «دل ایرانشهر» أی قلب العراق.» (المسالک والممالک، چاپ لیدن، ۱۹۶۷، ص۵).

روزگار کهن «بابِل» می‌نامیدند که ذکرآن در قرآن کریم رفته است[۳]. سواد رویهمرفته دارای ۱۲ استان و ۷۲۰ شهرستان بود (هر استانی ۶۰ شهرستان داشت[۴]). اهالی سواد اغلب، عرب بودند و آئین «بت‌پرستی» داشتند و گروهی از نَبَطی‌ها نیز درمیان ایشان زندگی می‌کردند که از نسل سُریانی‌ها وکلدانی‌های قدیم به‌شمار می‌آمدند و به‌آئین «مسیحیّت» گرویده‌بودند و بطورپراکنده در دهکده‌ها بسرمی‌بردند[۵].

بخش مهمّ‌دیگری از بین‌النّهرین که‌آن نیز تحت‌نفوذساسانیان قرارداشت «حیره» و توابع‌آن بود. حیره درجنوب کوفه واقع شده و هوای ملایمی داشت و قصرهای خَوَرْنَق وسَدیر که‌دراشعار عرب ازآنها بسیارسخن رفته‌است درآنجا بنا شده‌بود. پادشاهان ایران،دولت «مَناذِرَه» یا «لَخْم» را در حیره‌پدیدآورده‌واز آنان حمایت می‌کردند و آنها نیز درجنگهای ایران و بیزانس (روم شرقی) ازایشان پشتیبانی می‌نمودند. با اینحال ملوک حیره غالبا مسیحی بودند و نخستین کس از ایشان که‌به‌آئین مسیح(ع) گروید، عَمْرو بن عَدِیّ سرسلسلهٔ این دولت بود. تا آنکه آخرین پادشاه حیره، نُعمان بن مُنْذِر(أبوقابوس) ازسوی خسروپرویز درسال ۶۰۳ میلادی از امارت معزول شد و به‌زندان افتاد و در همانجا درگذشت و به‌قولی مقتول گشت. ازآن پس، فرماندارانی ایرانی‌که‌ازسوی پادشاه ایران برگزیده‌می‌شدند برحیره حکومت می‌کردند[۶]. اهالی‌حیره و توابع‌آن،به‌قاعدهٔ: النّاسُ عَلٰی دینِ مُلُوکِهِم[۷]! نیز اغلب مسیحی بودند و بمشاخه‌ای ازمسیحیّت که

(۳)ـ وما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ... (البقرة: ۱۰۲)

(۴)ـ المسالک و الممالک، ص ۵.

(۵)ـ به: «موسوعة العراق الحدیث» تألیف خالد عبدالمنعم العانی، چاپ بغداد، ص ۱۱۶ نگاه‌کنید.

(۶)ـ به: «فجر الإسلام»، اثر احمدامین مصری،چاپ قاهره،ص۱۷ بنگرید.

(۷)ـ تودهٔ‌مردم برآئین حکمرانان خویشند.

مذهب «نِسْطوری» باشد، گرایش داشتند. با اینهمه درمیان ایشان آئین «زرتشتی» و مذهب «مانَوی» نیز نفوذ داشت که از ایران نیز گرفته شده بود همچنانکه مسیحیّت را از رومیان اخذکرده بودند.

از بخشهای دیگر بین النّهرین، دشتی است در شمال غربی آن که فاصلهٔ ۲۵۰ مایلی میان دجله و فرات را شامل میشود و عربها از روزگار قدیم آنرا «الجزیرة» می‌نامیدند. شهرهای دیاربَکر، نِصّیبین، سنجار، خابور، ماردین و موصِل... از توابع جزیره شمرده می‌شوند(۸). در اینجا نهرهای متعددی بهم می‌پیوندند و رودخانهٔ بزرگ بالیخ وخابور را تشکیل می‌دهند(۹).

ما در کاوشهای تاریخی خود، سعی‌می‌کنیم بیشتر به بخشهایی از بین النّهرین بپردازیم که فرهنگ و تمدّن اسلامی در آنجا شکوفاتر و درخشنده‌تر شده است.

۲
فتوحات مسلمین در بین النّهرین

فتح سواد در دوران خلافت ابوبکر رخ داد که مقارن با سال دوازدهم هجری بود. ماجرای این فتح از آنجا آغاز می‌شود که پس از وفات پیامبر بزرگوار اسلام ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ گروهی از قبائل عرب که به نفاق، اظهار مسلمانی می‌کردند، آشکارا از اسلام روی برتافتند. اینان، قبائل گوناگونی بودندکه درحجاز و عراق و یمن ودیگرنواحی می‌زیستند و در پیرامون پیامبرنمایانی دنیاطلب و ریاستخواه بنامهای: طُلَیْحَه و سَجاح و مُسَیْلِمَه و أَسْوَد عَنْسیّ گردآمدند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغازکردند و شهر مدینه راکه کانون اسلام و پایگاه مهاجران وانصار بود،

(۸)ـ از شهرهای مذکور، دیاربکر (آمِد) وکاردین، امروز درخاک ترکیّه واقع شده و نِصّیبین جزء خاک سوریّه است.

(۹)ـ بهکتاب: «بین النّهرین» نوشتهٔ ژورژ رو، ترجمهٔ عبدالرّضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۳ نگاه کنید.

به‌خطر افکندند و بقول جرجی‌زیدان: «کار مرتدّان بالا گرفت تا بدانجا که برخی از ایشان به‌مدینه ـ پایتخت مسلمانان ـ یورش و هجوم بردند و نزدیک بودکه‌آنجا را بگیرند و اگرابوبکربخوبی ازمدینه دفاع نمی‌کرد آنرا به‌تصرّف درآورده‌بودند»(۱۰).

ولی حمایت خداوند و همّت مسلمانان، سرانجام فتنهٔ‌مزبوررا خاموش کرد و پیامبرنمایان دروغگو به‌هلاکت رسیدند و برخی از ایشان(طُلَیْحَه و سَجاح) به‌اسلام بازگشتند. ازمیان نزدیکان و یاران پیامبرخدا (ص) که‌دراین ماجری ازجهدبلیغ کوتاهی نورزیدند، امام‌علی(ع)وزبیر و طلحه و عبداللّه‌بن مسعود را بویژه باید نام‌برد که‌به‌گزارش ابوجعفرطبری: «ابوبکر پس از اینکه هیئت‌اعزامی (فتنه‌گران) را بیرون راند،علی و زبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعودرا برراههای کوهستانی مدینه گمارد (تا از نفوذ دشمن به‌درون شهرجلوگیری کنند)(۱۱).» همچنین‌ازمیان سرداران سپاه‌اسلام باید خالدبن ولید و پس‌ازوی،مُثَنّی بن‌حارِثه را یادکرد که در سرکوبی مرتدّان و شورشگران وفتوحات‌اوّلیّه، نقش چشمگیری داشتند. خالد پس‌ازآنکه پیامبرنمایان‌دروغزن‌را منهزم ساخت ازسوی خلیفه فرمان یافت‌تا قبائلی راکه‌ازمرتدّان و پیامبرنماها حمایت می‌کردند برسرجای خودبنشاند.این‌قبائل در سواد عراق و حیره پراکنده‌بودند و درمیان ایشان برخی از طوائف مسیحی نیزدیده‌می‌شدند. خالد به‌آهنگ گوشمال دادن به

(۱۰)ـ «استفحل المرتدّون حتی‌حمل بعضهم علی‌المدینه نفسها وهی عاصمة المسلمین فهاجموها وکادوا یأخذونها لولم‌یدافعهم أبوبکردفاعاً جمیلاً.» (تاریخ التّمدن الإسلامی ،چاپ قاهره، ج۱ ، ص۶۸).

(۱۱)ـ طبری درتاریخ‌خود نوشته است :«وجعل أبوبکر بعدما أخرج الوفد،علی أنقاب المدینة نفراً: علیّاً والزّبیر وطلحة و عبداللّه‌بن مسعود.» (تاریخ‌الأمم والملوک ،ج۳،چاپ بیروت، ص ۲۴۵). این‌موضوع را درتاریخ ابن‌اثیر (الکامل‌فی‌التاریخ، ج۲، چاپ بیروت ،ص ۳۴۴) نیزمی‌توانید ببینید.

این فتنه‌انگیزان و آرام ساختن آنها، به‌سوی سواد حرکت کرد و با بعضی از قبائل مزبور مصالحه نمود و با گروه‌دیگری که حامیان اهل رِدَّه بودند به‌نبرد برخاست. به‌شجاعت او و با جدّیّت مثنّی ابن حارثه، سرانجام «سواد» و «حیره» به‌تصرّف سپاه اسلام‌درآمد چنانکه دفاع دولت ساسانی از قبائل آشوبگر، عاقبت سپاه اسلام‌را با دولت مزبور روبرو کرد و نبردهای ذات السَّلاسِل و ثِنْی و وَلَجَه و بادَقْلی را دربین النّهرین با ایرانیان پیش‌آورد و کارنبرد گسترش یافت و سرانجام به‌سرنگونی دولت ساسانی و فتح ایران پیوست.[۱۲]

بنا برهمین ملاحظه می‌توان گفت که مسلمین در این پیکارها، آغازگر آشوب و جنگ نبودند و فتنه‌انگیزی از دشمنان ایشان مایه‌گرفت و به‌شکست دشمن و ازدست دادن حاکمیّت وی در بین النّهرین انجامید.

ماجرای فتح «أُبُلَّه» و «حیره» و «أنبار» و «عینُ التَّمر» و دُومَةُ الْجَنْدَل» و دیگرنواحی بین النّهرین را درتاریخ طبری و فتوح بلاذُری و کامل ابن أثیر و دیگرکتب تاریخی می‌توان‌خواند و ازجزئیّات این رویدادها باخبرشد.[۱۳] آنچه دراینجا شایسته‌است یادکنیم آنستکه رفتارمسلمانان با ساکنان این‌سرزمینها به‌شکلی

---

(۱۲)– برخی ازمحقّقان معاصر، درستی این‌تحلیل را به‌خوبی‌دریافته‌اند چنانکه دکترزرّین‌کوب دراینباره می‌نویسد:

«سبب آمدن خالد به‌عراق چنانکه ازتأمّل در قرائن برمی‌آید تنبیه‌اعراب عراق وهمپیمانان‌اهل‌ردّه (مرتدّان) بوده‌است لیکن ناچارمنتهی به‌تصادم‌با لشکریان‌ایران شده وجنگها وفتحهای اسلام ازآنمیان پدیدآمده‌است.» (تاریخ ایران بعدازاسلام، اثردکترزرّین کوب، چاپ تهران، ص۲۹۵).

(۱۳)– به: تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج۳، چاپ بیروت، ص ۳۴۳ به‌بعد. ونیز به: فتوح البلدان، چاپ بیروت، ص ۲۴۲ به‌بعد. وهمچنین به: الکامل فی التاریخ (کامل ابن‌اثیر)، ج۲، چاپ بیروت، ص ۳۸۴ به‌بعد نگاه‌کنید.

بودکه توانستند انظار و افکار آنان را به‌سوی اسلام جلب کنند و تمدّن باشکوهی را درمناطق مزبور بنیان گذارند. دراینباره جادارد توضیحی بیاوریم وبه‌اشاره واجمال،بسنده نکنیم.

۳
برخورد مسلمانان با مردم بین النّهرین

باید دانست که بخش مهمّی از بین النّهرین،نه از راه جنگ بلکه از طریق «مصالحه» گشوده شد و مسلمین با ساکنان آن سرزمینها به ملایمت رفتار نمودند و بدانها درحفظ آئین خود،آزادی دادند بلکه دفاع وحمایت از ایشان را برعهده گرفتند!

ابن اثیر درتاریخش می‌نویسد:

«درمحرّم این سال(۱۲ هجری قمری) ابوبکر به‌خالدبن ولید که در یَمامَه بود نامه‌نوشت واورا فرمان داد تا به‌سوی عراق حرکت کند. و برخی گفته‌اند که خالد از یمامه به‌مدینه وارد شد و ابوبکر وی را روانهٔ عراق کرد (بهرصورت) خالد رهسپار عراق گردید و در بانِقْیا و بارُوسما و اُلَیَّس فرودآمد واهالی آندیار با او مصالحه کردند».(۱۴) بنا به‌گزارش طبری و ابن اثیر و بَلاذُری، خالد مسیر خودرا ادامه‌داد و به «حیره» رسید و کارش بامردم

(۱۴)ـ درعبارت ابن اثیرچنین آمده‌است: «فی هذه السنة فی المحرّم منها أرسل أبوبکر إلی خالدبن ولید وهو بالیمامة یأمره بالمسیر إلی العراق. وقیل:بل قدم المدینة من الیمامة فسیّره أبوبکر إلی العراق.فسار حتّی نزل ببانقیا و باروسما وألیّس وصالحه أهلها.» (الکامل، ج۲، ص ۳۸۴).

حیره‌نیز به‌مصالحه پیوست[۱۵]. اینگونه مصالحه‌ها که در نواحی دیگری از بین النّهرین هم‌پیش‌آمد ،بدانصورت بود که قبائل غیرمسلمان، بدون آنکه مجبورباشند از کیش وآئین‌خود دست بردارند ،با مسلمین از در آشتی درمی‌آمدند و جزیه یا « مالیات سرانه » بدیشان می‌پرداختند و دربرابراینکار، ازحمایت جدّی مسلمانان برخوردار می‌شدند بطوریکه اگر موردهجوم کسانی قرارمی‌گرفتند، مسلمین موظف بودند تاازایشان دفاع کنند و حفظ جان و ناموس و مال و امنیّت آنان را برعهده‌گیرند.

مقدارمالیات سرانه نیز گران و کمرشکن نبود، مثلاً بنا به نوشتهٔ مورخان در همان مصالحهٔبانقیا و باروسما و الّیس، هرکس وظیفه‌داشت سالیانه ۴ درهم به‌دولت اسلامی بپردازد، ابن اثیر می‌نویسد: کانَتْ عَلٰی کُلِّ رَأْسٍ أَرْبَعَةُ دَراهِم[۱۶]! « برعهدهٔ هرکس چهاردرهم بود »! و چه‌بسا زکاتی که مسلمانان به‌دولت می‌پرداختند، چندبرابر بیش ازآن مقدار شمرده می‌شد به‌ویژه که زنان و کودکان از دادن جزیه معاف بودند[۱۷].

---

(۱۵)ـ تاریخ الأُمم و الملوک، ج۳، ص ۳۴۴ و الکامل، ج۲ ص ۳۹۲ و فتوح البلدان،ص ۲۴۶.

(۱۶)ـ الکامل، ج۲، ص ۳۸۴.

(۱۷)ـ مالک درکتاب « الموطّأ » می‌نویسد: « مضت السُّنّة أن لاجزیة علٰی نساء أهل الکتاب و لاعلی صبیانهم و أنّ الجزیة لاتؤخذ إلا من الرّجال الذی قد بلغوا الحلم. (الموطّأ، جزء ۱، ص ۲۰۷، چاپ قاهره) یعنی: « سنّت (رسولخدا ص) براین امر جاری شده که جزیه بر زنان اهل کتاب و کودکانشان نباشد و جزیه، جز از مردانی که به‌بلوغ رسیده‌اند گرفته‌نشود.. ».

دربرابر این مالیات سبک ، مسلمانان نسبت به اهل ذمّه[۱۸] وظائف سنگینی داشتند چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام (ص) به آنان آموزش داده بود و نخستین بار که عبداللّه بن أرْقَم را برای گرفتن جزیه فرستاد، همینکه عبدالله به راه افتاد پیامبر (ص) اورا ندا درداد و فرمود:

أَلا مَنْ ظَلَمَ مُعاهِدًا أَوْ کَلَّفَهُ فَوْقَ طاقَتِهِ أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَیْئًا بِغَیْرِ طیبِ نَفْسِهِ فَأَنَا حَجیجُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ[۱۹] !

---

(۱۸)ـ برخی از اهل غرض «جزیۀ اسلامی» را با «باج گرفتن چنگیز» یکسان شمرده‌اند! درصورتیکه چنگیز دربرابر «ترک تعرّض» باج می‌گرفت ولی اسلام، از کسانی که جزیه می‌پرداختند، حمایت می‌کرد و خدماتی را بدیشان ارائه می‌داد. بهمین مناسبت، مسلمانان ازجزیه‌دهندگان به «مُعاهِدین» یا «اهل ذِمّه» تعبیر می‌کردند یعنی کسانی‌که با مسلمین همپیمانند و یاری و حمایت آنان بر ذمّۀ دولت اسلامی است. مورّخان آورده‌اند که پس‌از پیکار صفّین، سپاه معاویه گاهی به‌برخی ازشهرهای حجاز و عراق، تاخت‌وتاز می‌کرد، دریکی ازاین غارتگریها، سربازان معاویه خلخالی را بزور از پای زنی یهودی بدرآورده و گردنبندش را به‌غنیمت بردند. چون این خبر اسفناک را به‌علی(ع) رساندند امام، مردم‌کوفه‌را گردآورد و ماجرای مزبور را حکایت نمود وسپس گفت: فَلَوْ أَنَّ امْرَءً مُسْلِمًا ماتَ مِنْ بَعْدِهٰذا أَسَفًا ماکانَ بِهِ مَلوماً بَل کانَ بِهِ عِندی جَدیرًا (نهج‌البلاغه، خطبۀ جهاد، شمارۀ ۲۶. مقایسه‌شود با: الاخبارالطّوال، اثر دینوری، ص ۲۱۲)، یعنی: «اگر مردمسلمانی درپی این حادثه، ازشدّت اندوه بمیرد، برا و ملامتی نیست بلکه به‌نزدمن امری شایسته است»! اسلام دربرابر حمایتی‌تااین‌اندازه، اندک مالیاتی از اقلّیت‌های مذهبی می‌گرفت، آیا این روش را بارفتار چنگیز و آتیلا می‌توان برابر شمرد؟!

(۱۹)ـ الخراج، اثرقاضی ابویوسف، چاپ قاهره، ص ۱۳۵، ونیز فتوح البلدان، ص ۱۶۷.

«بدان، هرکس که به همپیمانی غیرمسلمان ستم روا دارد، یا او را به کاری بیش از توانش وادارد، یا بر او (بی‌دلیل) عیب نهد، یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز با وی ستیزه می‌کنم!».

مسلمانان درصدد اسلام این سفارش را ازیاد نبرده بودند از اینرو، رفتار نیک آنان در دیگران اثر خوبی به‌جای نهاد و اهل ذمّه را برای پذیرفتن اسلام آماده ساخت بدانگونه که مورّخان آورده‌اند: «چون اهل ذمّه، وفای مسلمین و خوشرفتاری ایشان را درباره خود دیدند با دشمنانشان، دشمنی کردند و دربرابر آنها، یاور مسلمانان شدند[۲۰]». دراینجا مناسب می‌دانم، رأی یکی از خاورشناسان آگاه و برجستهٔ غرب را گزارش کنم تا معلوم شود که مورّخان و پژوهشگران اسلامی، دراین داوری تنها نیستند.

توماس آرنولد Thomas Arnold شرقشناس مشهور انگلیسی در کتاب: «تاریخ گسترش اسلام» چنین می‌نگارد:

«از شواهد و نمونه‌هایی که قبلاً درمورد آزادیهایی که برای اعراب مسیحی ازطرف مسلمانانِ فاتح در قرن اوّل هجری و سپس ادامهٔ آن در زمانهای بعد نقل شد، می‌توان استنتاج نمود که قبائل مسیحی که اسلام را پذیرفتند تنها با طیب خاطروبه‌اختیار و با آزادی عمل کامل، به‌اسلام گرویدند[۲۱]».

پس، مسلمان شدن مسیحیان دربین النّهرین از بیم شمشیر مسلمین صورت نپذیرفت و اگر آنان می‌خواستند بر آئین خود استوار مانند، راه اینکار بروی ایشان باز و هموار بود. قبائل شورشگری هم که به‌جنگ مسلمانان آمده و منهزم شدند، با ملاحظهٔ

---

(۲۰)— «فلما رأی أهل الذّمة وفاء المسلمین لهم و حسن السّیرة فیهم صاروا أشدّاء علی عدوّ المسلمین و عوناً للمسلمین علی أعدائهم» (الخراج، ص ۱۴۹).

(۲۱)— تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمهٔ دکتر ابوالفضل عزّتی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۹.

شکست اَبَرقدرتی چون ایران، به‌سوی اسلام رغبت یافتند بویژه‌که دلگرمی آنها به‌دولت ایران بود و از‌سوی دولت مزبور حمایت می‌شدند. آنها هنگامی‌که شور ایمان و فداکاری جنگاوران مسلمان را دیدند، تکان خوردند و چون با منطق روشن مسلمین دربارهٔ توحید برخورد کردند، بدان روی آوردند. بی‌تناسب نیست که دربارهٔ هریک از این امور، توضیحاتی را ارائه‌دهیم تا معلوم‌شود که‌آنچه‌گفتیم مبتنی بررخدادهای تاریخی است نه‌چیزی دیگر!

دولت ساسانی هرچند از قبائل شورشی برضدّ مسلمانان پشتیبانی می‌کرد ولی ازآنجاکه‌اوضاع داخلی کشورش به‌لحاظ تزلزل سلطنت و ناخشنودی مردم، وخیم بود طبعاً نمی‌توانست با نیروی مؤمن و پرحرارت سپاه اسلام مقابله‌کند از اینرو نه‌تنها حمایتش از قبائل عرب در سواد عراق و حیره بجایی نرسید بلکه‌در رویارویی با مسلمین، تمام قلمرو خودرا ازدست داد!

بَلاذُری گزارش می‌کند که: «در روز نبرد قادسیّه، چهارهزار سپاهی با رستم فرّخزاد درجنگ حضورداشتند که آنانرا گارد شاهنشاهی! می‌نامیدند. این چهارهزار تن ایرانی، از مسلمانان امان خواستند تا درهرکجا از سرزمین اسلام مایل بودندفرودآیند، و با هرکس که‌دوست داشته‌باشند همپیمان گردند وبرای‌آنان عطایی مقررشود، و مسلمین نیزآنچه درخواست نمودند، بدیشان بخشیدند.»(۲۲) اینگروه، چنانکه مورّخان نوشته‌اند: سرانجام به میل خود، مسلمان شدند و درشهر کوفه اقامت گزیدند.(۲۳) هنگامی که زبدگان سپاه ایران با چنین روحیّه‌ای به‌میدان جنگ آمده‌بودند،

---

(۲۲)ـ «کان مع رستم یوم القادسیّة أربعة آلاف یسمّون جند شهانشاه، فاستأمنوا علیٰ أن ینزلوا حیث أحبّوا ویحالفوا من أحبّوا و یفرض لهم فی العطاء فأعطوا الّذی سألوه» (فتوح البلدان، ص۲۷۹).

(۲۳)ـ در فتوح البلدان(ص ۲۷۹) می‌خوانیم: «أسلموا علیٰ مثل أسلم علیه أساورة البصرة و أتوا الکوفة فأقاموا بها».

چگونه دولت ساسانی می‌توانست قلمروخودرا ازدست ندهد یا در حیره و سواد، به‌پیروزی نائل آید؟ و هنگامی‌که یزدگرد پادشاه ایران، درداخل کشورخود آنقدر بی‌پشتیبان و بی‌یاور باشد که بنا به روایتی، بدست آسیابانی کشته‌شود*! چگونه می‌توان گفت‌که مردم ایران از فرمانروایی وی راضی بودند و آرزوی زوال حکومتش‌را نداشتند؟

پس نبرد مسلمانان با دولت ساسانی در حقیقت «نبردی آزادیبخش» شمرده می‌شد، بهمین‌جهت ایرانیان، ورود اسلام را به ایران گرامی داشتند و آنرا ازجان ودل پذیرا شدند، درصورتیکه می‌توانستند «جزیه» بپذیرند و برآئین خود پایدار مانند که پیامبربزرگوار اسلام (ص) دربارهٔایشان فرموده بود: سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتابِ.[۲۴] «با آنان رفتاری کنید که‌با اهل کتاب باید کرد».

(*)- دینوری در «الأخبار الطّوال» می‌نویسد: «فنام یزدجرد لما ناله شدّة التّعب فلما استثقل نوماً قام إليه الطّحّان بمنقار الرّحی، فقتله و أخذ سلبه و القاه فی النّهر.»! (الأخبار الطّوال، اثر احمدبن داود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۰) یعنی: «یزدگرد را از شدّت رنج و خستگی خواب درربود، چون خوابش سنگین شد آسیابان با چنگک آسیا بش اورا کشت و جامه‌اش را برگرفت و جسد وی‌را دررودخانه افکند.».

(۲۴)- الخراج، اثر قاضی‌ابویوسف، ص ۱۴۰. و الموطّأ، اثر مالک ابن انس، چاپ قاهره، جزء ۱، ص۲۰۷ (جالب آنستکه گزارش مالک ازطریق ائمّهٔ شیعه به‌رسول اکرم (ص) می‌رسد. در سند او چنین می‌خوانیم: «مالک عن جعفربن محمّد عن أبیه أنّ عمر بن الخطّاب ذکر المجوس فقال: ما أدري کیف أصنع فی أمرهم؟ فقال عبدالرحمن بن عوف أشهد لسمعت رسول الله (ص) یقول: سنّوا بهم سنّة أهل الکتاب.»).

مردم حیره و سواد و دیگر نواحی بین النّهرین که به عرب آمیخته و با ایشان نزدیکتر از پارسیان بودند، نیز از این ماجراها بی‌خبر نماندند و سرانجام دل به اسلام سپردند بویژه که می‌دیدند در هر منطقه‌ای جنگ رخ می‌دهد، مسلمانان با نیروی عجیب ایمان و توکّل به خدا پیکار می‌کنند و اعتماد اصلی آنان به عِدّه و عُدّه نیست! چنانکه در آغاز نبرد با رومیان، یکی از سربازان که فراوانیِ دشمن و کمی رزمندگان مسلمان را دید، به خالد بن ولید گفت:

ما أَکْثَرَ الرّوُمَ و أَقَلَّ الْمُسْلِمین!

«رومیان چه بسیار و مسلمانان چه اندکند!»

خالد به او پاسخ داد:

ما أَقَلَّ الرّوُمَ و أَکْثَرَ الْمُسْلِمینَ، إِنَّما تَکْثُرُ الْجُنُودُ بِالنَّصْرِ و تَقِلُّ بِالْخِذْلانِ لابِعَدَدِ الرِّجال(۲۵)

«مسلمانان چه بسیار و رومیان چه اندکند، سپاهیان تنها با یاری خدا افزایش می‌یابند و با یاری نکردنش کاهش می‌گیرند، نه با شمارِ مردان!».

همین خالد بود که به قَبیصَة بن إیاس ـ فرمانداِر حیره ـ گفت:

فَقَدْ أَتَیْتُکُمْ بِأَقْوامٍ هُمْ أَحْرَصُ عَلَی الْمَوتِ مِنْکُم عَلَی الْحَیوة(۲۶)!

«من با گروههایی به سوی شما آمده‌ام که بیش از آنچه شما به زندگی حرص دارید، آنان مشتاق مرگ‌اند!».

ونیز به عبدُ المسیح بن عَمْرو ـ نماینده مردم حیره ـ گفت:

فَقَدْ جِئْناکُم بِقَوْمٍ یُحِبُّونَ الْمَوْتَ کَما تُحِبُّونَ أَنْتُم شُرْبَ الْخَمْر(۲۷)!

«من با گروهی به سوی شما آمده‌ام که مرگ را چنان دوست دارند که شما شرابخواری را دوست می‌دارید!».

پیدا است که این ایمان پرشور، توده مردم را جلب می‌کرد و

(۲۵)ـ تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج۳، ص ۳۹۷.
(۲۶)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۳، ص ۳۴۴.
(۲۷)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۳، ص ۳۴۵.

آنان را برای شنیدن پیامی‌که چنین طوفانی دردل پیروانش پدیدآورده‌بود، آماده می‌ساخت.

ازسوی دیگر پیام تازه، از روشنی و صراحت و استواریِ ویژه‌ای برخوردار بود و درخلال آن، آراء پیچیده و متناقضِ مذاهب دیگر درباره مبدء عالم و روابط انسان با خدا، دیده نمی‌شد. اسلام نه مانند مسیحیت نِسطوری، خدای قائم بذات و بی‌نیاز را با بشری همچون عیسیٰ(ع) که روزی زاده‌شد و روزی دیگر ازجهان برفت و خود نیازمند و عبادتگر و دردمند بود، متّحد می‌شمرد(۲۸) و نه همچون آئین زرتشت، در کار آفرینش به‌دومبدء مستقل (اهورامزدا و اهریمن) قائل بود که یکی «نیک‌آفرین» و دیگری «شرّآفرین» باشد.(۲۹) بلکه خیر و شر را

(۲۸)ـ فرقهٔ‌نسطوری، به‌قول دکتر جرج شحاته قنواتی عقیده داشتندکه: در مسیح، دوشخصیّت الٰهی و انسانی همراه بوده‌است! وی می‌نویسد: «مؤدّی موقف النّسطوریة هو أنّ فی المسیح شخصین، أحدهما إلٰهیّ و الآخر إنسانیّ»! (المسیحیّة و الحضارة العربیّة، چاپ بیروت، ص ۷۹).

(۲۹)ـ چنانکه کتاب اوستا (بخش وندیداد)، آفرینش زمستان و گرمای سخت و مورچه و امثال اینها را به‌اهریمن نسبت می‌دهد و آفرینش امورخیررا به اهورامزدا منسوب می‌دارد (به: وندیداد اوستا، ترجمهٔ دکترموسیٰ جوان، چاپ تهران، فصل اوّل بنگرید). درکتاب قدیمی «دینکرد» نیز دفاع از ثنویّت به‌وضوح دیده می‌شود بطوریکه دکتر محمّدمعین می‌نویسد: «در دینکرد، نصف بیشترمطالب، وقف دفاع از ثنویّت دربرابر یکتاپرستی مطلق ادیان کلیمی، مسیحیّت و اسلام است.» (مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ تهران، ص ۲۵). البتّه‌برخی گفته‌اند که: «درگاتهای زرتشت، از ثنویّت خبری نیست و این اندیشه، دردیگر بخشهای اوستا آمده‌است»!

←

در سایهٔ قدرت خدای یکتا می‌دید و می‌گفت: کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ (النّساء: ۷۸) «بگو همگی از نزد خدا است».
قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان تعلیم می‌داد که: با خدای جهان، خدای دیگری نیست چراکه درآنصورت هردسته از آفریدگان تابع خداوندخود بودند و همچون خدایانشان از یکدیگرجدایی و استقلال داشتند و درنتیجه، خیر و شر چنانکه دراین‌جهان ملاحظه می‌شود، بهم نمی‌آمیختند، قرآن کریم می‌گوید: مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ(۳۰) (مؤمنون: ۹۱)

به‌هرصورت، اسلام هنگامی با زرتشتیان، روبروشد که به ثنویّت گرایش داشتند خواه این پندار را از زرتشت گرفته‌بودند یا ازدیگری! با اینهمه، درگاتها نیز سخنانی دیده می‌شود که رنگ ثنویت تندی دارد مانند آنچه که در زیر می‌خوانیم:

«من می‌خواهم سخن بدارم ازآن‌دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده‌اند، ازآنچه آن یکی مقدّس، بدیگری‌خبیث، گفت‌که: فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما باهم یگانه و یکسان نیست.»! (گاتها، یسنای ۴۵، فقرهٔ ۲ ترجمهٔ ابراهیم پورداود).

(۳۰)– «با او هیچ خدایی نیست‌که اگر بود، هر خدایی آفریدگان خودرا بهمراه می‌برد». این سخن قرآنی، بدان قاعدهٔ‌عقلی اشاره‌دارد‌که: «هرمعلولی،تابع علت خویش است و اگر علت‌ها ازیکدیگرمستقل باشند، معلول‌ها نیز ناگزیر ازهم جدا خواهندبود.»

اسلام، به‌آئین مانی نیز شبیه‌نبود که شرک را از زرتشتیگری و رهبانیّت را از مسیحیگری گرفته و به‌پندارخود، آئین تازه‌ای ساخته‌بود!(۳۱)

ازاینرو اسلام برای مردم بین النّهرین، به‌صورت پیامی نو و روشن و استوار جلوه‌گرشد که‌پیروانی با ایمان وپرشور داشت و برقدرتهای بزرگ جهانی(ایران و بیزانس ومصر...) فائق آمد و با توکّل برخدای یگانه، آنها را درهم شکست. این بود که آنمردم، به‌تدریج مذاهب خودرا به‌دست فراموشی سپردند وبه‌سوی اسلام گرویدند و به‌برکت وحدت و هماهنگی با دیگر مسلمانان، آماده‌شدند تا تمدّن درخشندهٔ اسلامی درسرزمینشان گام نهد.

۴
شهرسازی دربین النّهرین

فتح بین النّهرین که در روزگار خلافت أبوبکرآغاز شده‌بوددر دوران خلیفهٔ دوّم عمر به‌پایان رسید. درسال چهاردهم هجری، «اُبُلَّه» به‌دست مسلمانان افتاد، عُتْبَة بن غَزْوان به‌کنار شطّ العرب فرودآمد و درآنجا محلّی را برای اردوگاه نظامی خود برگزید. سپس از خلیفه اجازه‌گرفت تا اردوگاه وسیعتری را درنزدیک مُحَمَّرَه (خرمشهرکنونی) بپادارد و بدینترتیب درسال ۱۶ هجری قمری، شهربصره برای سکونت آماده‌شد درحالیکه ساکنانش بیش از ۸۰۰ تن نبودند. مردم بصره درآنهنگام، خانه‌ها و مسجد شهررا با قَصَب (= نِیّ) ساخته‌بودند ولی پس ازمدّتی آنهارا بازسازی نمودند و در ساختمان خانه و مسجد از خشت بهره‌گیری کردند زیراکه بناهای مزبور درمعرض خطرآتش‌سوزی قراردا شتند.

---

(۳۱)ـ دراینباره به: «آثار الباقیة» اثر بیرونی، ترجمهٔ اکبر دانا سرشت، چاپ تهران،ص ۲۲۹ نگاه‌کنید. محمّدبن اسحٰق ندیم‌هم درکتاب: «الفهرست» بگونه‌ای گسترده از مانی و کیش او سخن گفته‌است.

بزودی مسلمانان از اطراف و اکناف به‌بصره روی آوردندتا آنجا که‌جمعیّت این شهر دردوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) به ۶۰هزار تن رسید![۳۲] و از مراکزمهمّ داد و ستد وبازرگانی به‌شمارآمد و مساجد متعدّدی درآن بناگردید و رودخانه‌های اُبُلَّه و مَعْقِل‌را[۳۳] درآن احداث‌کردند و نخلستانهای فراوان در آنجا پدید آوردند و رویهمرفته،خرّمی و رونق بسیار یافت و ادیبان و شاعران و متکلّمان و فقیهان و مفسّران نامداری از بصره برخاستند که درصفحات‌آینده ازایشان یاد خواهیم کرد. تاآنجاکه‌جغرافیدان مشهوراسلامی، محمّدبن احمد مقدّسی در روزگارخود (قرن چهارم‌هجری) بصره‌را از بغداد هم برتر شمرده و می‌نویسد: «من، این شهررا از بغداد خوشتردارم برای آسایشی که‌درآنجا هست و صالحان بسیارکه‌درآن‌دیاربسرمی‌برند.»[۳۴]

شهرمهمّ‌دیگری که در دوران زمامداری خلیفهٔ‌دوّم‌دربین‌النّهرین ساخته‌شد، کوفه‌بود. این‌شهر بااجازهٔ‌خلیفه و به‌اهتمام سعد بن أبی وقّاص، درکنارفرات بناگردید. بنابرروایات ایرانی،پیش‌از بنای کوفه شهری درهمان محل وجودداشت‌که هوشنگ پیشدادی آنرا ساخته‌بود و سورستان نامیده می‌شد و پس‌از ویرانی شهر

---

(۳۲)ـ «و بلغ عدد سکّانها فی خلافة علیّ بن أبی‌طالب (ع) ستّین ألفاً.» (موسوعة العراق الحدیث، ص ۱۲۳).

(۳۳)ـ این رودخانه درزمان خلافت عمر،به‌اهتمام مَعْقِل بن یَسار ـیکی ازصحابهٔ‌پیامبرصـ ازفرات منشعب گردیدوضربُ‌المثل مشهورعربی: «إذا جاءَ نَهْرُاللّهِ بَطَلَ نَهْرُمَعْقِل» به‌همین رودخانه اشاره می‌کند.

(۳۴)ـ «و البلد أعجب إلیّ من بغداد لرفقها و کثرة الصّالحین فیها..» (أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، چاپ لیدن، ص ۱۱۷).

مزبور، سعد بن ابی‌وقّاص آنرا تجدید بنا کرد.[۳۵]

ساختمان کوفه چندماه پس از بصره (درحدود سال ۱۸ هجری‌قمری) آغاز شد و پس از مدت کوتاهی قبائل گوناگون جُذام[۳۶] و هَوازِن[۳۷] و خُزاعَه[۳۸] و غَطَفان[۳۹] و خَزْرَج[۴۰] و مُراد[۴۱] و هَمْدان[۴۲] ودیگرقبائل عرب روی بدان نهادند و جمعیّتش در روزگار خلافت امیرالمؤمنین علی(ع) به ۶۵ هزارتن رسید و به‌تدریج مساجد و بناهای رفیع

(۳۵)ـ به: «دائرة المعارف فارسی» به اهتمام دکترمصاحب، ذیل واژهٔ «کوفه» نگاه کنید. بلاذری درفتوح البلدان، ص۲۷۵ نیز به این امر اشاره‌کرده است.

(۳۶)ـ این‌قبیله، مسیحی بودند و درصحراها (میان حجاز وسوریّه ومصر) به‌سرمی‌بردند سپس به مسلمانان پیوستندوپس ازجنگ «یَرْمُوک» به‌یاری ایشان برخاستند.

(۳۷)ـ قبیلهٔ‌هوازن درشمال جزیرة العرب می زیستند وپس از نبرد «حُنَیْن» به‌اسلام گرویدند. پیش‌ازمسلمان شدن، برآئین بت پرستی بودند.

(۳۸)ـ قبیلهٔ‌خزاعه دراصل،یمنی بودند سپس به‌مکّه کوچ کردند و به‌کلیدداری کعبه رسیدند. آنان نیز اسلام آوردند.

(۳۹)ـ غطفان،درجنگ احزاب (خندق) به‌نبردمسلمین آمدند. سپس مسلمان شدند و درجنگ «جمل» با عائشه همراه بودند ودر پیکار «زاب» امویها را یاری دادند.

(۴۰)ـ قبیلهٔ‌خزرج، اصل یمنی داشتند و پس ازشکستن «سَدِّمآرب» به‌مدینه کوچ کردند و به‌همراه همتای خودـ قبیلهٔ اَوْس ـ اسلام آوردند و درهمهٔ غزوات ،یارپیامبر (ص) بودند.

(۴۱)ـ قبیلهٔ‌مرادِ، ازقبائل جنوب عربستان بودند وبُتِ «یَغُوث» را می‌پرستیدند. سپس اسلام آوردند و بعدازوفات رسول اکرم (ص) مرتد شدند. آنگاه در خلافت ابوبکر دوباره به اسلام بازگشتند. ابن‌ملجم مرادی،قاتل امام‌علی‌علیه‌السلام از همین قبیله بوده است.

(۴۲)ـ این‌قبیله (هَمْدان) نیز یمنی و بت پرست‌بودند و به‌دست علی علیه‌السّلام اسلام آوردند و ازشمال صنعا، به‌کوفه آمدند و در پیکارصفین بهمراه امام، با معاویه جنگیدند.

باگچ و آجر درآنجا ساخته‌شد و از مراکز مهمّ نشرادب و فقه و حدیث و تفسیر و دیگرعلوم‌اسلام به‌شمار آمد به‌ویژه که امام‌علی (ع) از مدینه بدانجا فرودآمد و کوفه‌را مرکز فرمانروایی‌خود قرارداد و صدچندان برا همّیّتش افزود و یاران وشاگردان امام (ع) بساط علوم اسلامی را درآن شهرگستردند که شرح این همه، به‌خواست خدا خواهدآمد.

کوفه و بصره‌را «عِراقَیْن» می‌نامند و آندورا کانون دانش و فرهنگ اسلامی در بین النّهرین می‌شمارند.

از مناطق دیگری که درعصرخلیفهٔ‌دوّم بازسازی شد باید مُوصِل را نام برد که پیش‌ازفتح اسلامی آنرا خولان می‌نامیدند. این شهرکه درمیان دجله و فرات‌قرارگرفته و عراق و جزیره* را به‌یکدیگر می‌پیوندد، درسال ۲۰ هجری قمری ساخته‌شد و به‌تدریج گسترش یافت و نهرسعید درآن حفرگردید و مساجد و بناهای شکوهمند و دیواره‌ای بلند برایش‌ساختند که‌آنرا سُور موصل نام نهادند و بزودی کسانی ازقبائل مختلف عرب بویژه از رَبیعَه[۴۳] و مُضَر[۴۴] درآنجاگردآمدند و مردم مُوصِل با بهره‌گیری از رودخانهٔ‌دجله ،به‌شهر خود رونق بخشیدند چنانکه نخلستانها و مزارع سرسبز و آسیابهای آبی فراوان درآندیار بپاداشتند. ازسوی دیگر دانشهای اسلامی درموصل راه‌یافت وقاریان ومحدّثان و فقیهان و ادیبان بسیار درآن شهر پدید آمدند.

البتّه شهرهای پرشکوه‌دیگری همچون واسِط[۴۵] و بغداد[۴۶] نیز در

---

*ـ جزیره ،بنا برمرزبندیهای امروز، بخشی ازشمال سوریّه و و مقداری از خاک ترکیّه را نیز فراگرفته‌است.

(۴۳)ـ قبیله‌ای بودند که‌اصل یمنی داشتند وازآنجا به‌شمال جزیرة العرب و سپس به‌شمال فرات مهاجرت‌کردند.

(۴۴)ـ قبیله‌ای از اهل حجاز که‌به‌کثرت‌افراد مشهور بودند و به «عدنان» یکی از اجداد پیامبراسلام (ص) می‌رسند.

(۴۵)ـ این‌شهر، درزمان حجّاج بن یوسف ثقفی ساخته‌شد.

(۴۶)ـ بغداد، درزمان منصورعبّاسی بناگردید.

بين النّهرين بنيانگذاری شدندکه پس از دوران خلافت عمر آنها را ساختند و درجای خود از آنها یاد خواهیم‌کرد.

علاوه براین، مساجد فراوانی در روزگار خلافت عمر بنا گشت که برخی، رقم آنرا به چهار هزار مسجد رسانده اند[۴۷] و بخشی از مساجد مزبور در بین النّهرین ساخته شد که کانون تجمّع علمای دین و جویندگان دانش به شمار می آمد. درهمین عصر، راهها و جادّه‌ها را اصلاح کردند و پلها و بازارها پدید آوردند. درهرشهری برای رسیدگی به نظام امور و جرائم عمومی، دارُالإماره‌ای ساختند. بلاذری در فتوح البلدان می‌نویسد: «(سعدبن ابی‌وقّاص) مسجد و دارالاماره کوفه‌را در جایگاهی مرتفع و درپیرامون آن، بنا کرد»[۴۸]. برای مسافران، درشهرهای اسلامی میهمانخانه‌ها ترتیب دادند و «عمر فرمان داد تا برای کسانیکه از دیگرشهرها (به کوفه) وارد می‌شوند میهمانخانه‌ای بسازند و مسافران درآنجا فرود می‌آمدند»[۴۹]. نهرهای تازه حفرکردند و خانه‌های جدید ساختند و خلاصه، آبادانی بسیار فراهم آوردند.

۵
چهرهٔ عدالت دربین النّهرین

چنانکه دانستیم بین النّهرین، نزدیک $\frac{۳}{۴}$ ازخاک عراق را دربرمی‌گیرد و کانون فرهنگ و تمدّن آن سرزمین، درعراق واقع شده است. خلیفهٔ دوّم، عراق را به دو ولایت تقسیم‌کرد، ولایت بصره و ولایت کوفه، و هریک ازاین دو ولایت را بلحاظ اداری و مالی

(۴۷)ــ جمال الدّین محدّث در: «روضة الأحباب» براینقول رفته است.

(۴۸)ــ «وضع مسجدها و دار إمارتها في مقام العالي و ما حوله». (فتوح البلدان، ص ۲۷۵).

(۴۹)ــ «أمر عمر أن يتّخذ لمن يرد من الآفاق داراً فكانوا ينزلونها» (فتوح البلدان، ص ۲۷۷).

مستقل ساخت و برای هرکدام امیری برگزید و درهرشهری،کسی را به مقام قضاء برگماشت و درامورمالی، مأموروبژه‌ای تعیین‌کرد که‌اورا «عامل خراج» می‌خواندند و خود برهمهٔ کارگزاران نظارت داشت و کارآنها را حسابرسی می‌کرد و اگر امیری دست به ستم می‌آلود، اورا آشکارا کیفرمی‌داد و حقّ مظلوم را از وی می‌ستاند. ابوجعفر طبری می‌نویسد: «عمربن خطّاب» خطبه‌خواند و گفت: ای مردم! سوگند بخدا که من کارگزارانی به‌سوی شما نمی‌فرستم تا برپیکرتان تازیانه زنند و اموالتان را بگیرند ولی آنها را به‌سویتان می‌فرستم تا دین و سنّت (پیامبرتان) را به‌شما بیاموزند. پس هرکس که رفتاری جزاین بااو شده‌است باید تا شکایت به‌من آوَرد و قسم به‌کسی که‌جان عمر دردست اوست من حتماً قصاص خواهم‌کرد! دراینهنگام عَمْروبن عاص برجست و گفت: ای امیرمؤمنان، اگر مردی از فرماندهان مسلمین که بررعیّت گماشته‌شده، یکی از افراد رعیّت‌خودرا تأدیب کند،آیا درباره او هم قصاص روا می‌داری؟ عمر پاسخ داد: آری سوگند به‌کسی که جان عمر دردست اوست درآنهنگام، قصاص خواهم کرد و چگونه نکنم با اینکه دیدم رسولخدا (ص) دربارهٔ خودش(۵۰) قصاص

---

(۵۰)ـ ممکن است این‌موضوع با آن حادثه پیوند داشته‌باشد که نوشته‌اند رسول اکرم (ص) پیش‌ازجنگ «بدر»صفوف یارانش را مرتب می‌کرد، درآنهنگام از برابر «سَوّادبن غزیّة» گذرکرد که‌از صف منحرف شده‌بود. پیامبربا تَرکه‌ای که در دست داشت بِه‌شکم او زد و فرمود: ای سوّاد،راست بایست. سوّاد گفت: ای رسولخدا مرا به‌دردآوری با آنکه خداوند ترا برای اجرای حق فرستاده‌است بنابراین اجازهٔ قصاص به‌من ده! رسول اکرم بلافاصله شکم‌خودرا عریان نمود و گفت :قصاص کن! سوّاد پیامبررا درآغوش گرفت وبرپیکرش بوسه زد و گفت چون جنگ درپیش است و احتمال می‌رود که کشته‌شوم خواستم تا بدینوسیله پیکرت را لمس کرده باشم.(به: السّیرة النّبویّة ،اثر ابن‌هشام ،چاپ مصر ،القسم الأوّل،ص ۶۶۶ و نیزبه: تاریخ الأمم والملوک ،ج۲ ، ص ۴۴۶ نگاه‌کنید.).

می‌فرماید؟!».[(۵۱)]

با این‌طرز رفتار،کارگزاران خلیفه‌جرأت‌نداشتند دستِ‌تجاوز به‌جان ومال مردم درازکنند و ازحدود عدالت پای بیرون‌نهند. بنا به‌گزارش‌طبری:«چون گروههای اعزامی(شهرها) به‌سوی عمر می‌آمدند،عمر درباره‌ٔامیرشان ازآنها پرسش می‌کرد،همینکه می‌گفتند وی نیکورفتاراست،می‌پرسید: آیا بیمارانتان را عیادت می‌کند؟ اگرمی‌گفتند:آری، می‌پرسید: آیا به‌عیادت غلامان نیز می‌رود؟ و چنانچه پاسخ مثبت می‌دادند، سؤال می‌کرد:رفتارش با مردم ناتوان چگونه‌است؟ آیا آنها بردرش به‌انتظارمی‌نشینند (یا بزودی اجازهٔورود می‌یابند؟) درصورتیکه به‌یکی از این خصلت‌ها پاسخ منفی می‌دادند،اورا ازمقامش عزل می‌کرد».[(۵۲)]

خلیفه، درکارهای عمومی با بزرگان صحابه،به‌رایزنی می‌نشست و دراکثرامور،از رأی صائب علیؑ بهره‌می‌برد وآنرا به‌کارمی‌بست و می‌گفت: أعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ و لاأبُوحَسَنٍ لَها[(۵۳)]!.«از مشکلی به خدا پناه‌می‌برم‌که بدون حضور ابوالحسن(علیؑ) پیش‌آید».

---

(۵۱)ـ «خطب عمر ابن الخطّاب،فقال: یا أیّها النّاس إنّی واللّه ما أرسل إلیکم عمّالاً لیضربوا أبشارکم ولالیأخذوا أموالکم ولکنّی أرسلهم إلیکم لیعلّموکم دینکم و سنّتکم،فمن فعل به‌شیءٌ سوای ذلک فلیرفعه إلیّ. فوالذی نفس عمر بیده لأقصّنّه منه. فوثب عمروبن العاص،فقال: یاامیرالمؤمنین أرأیتک إن کان رجل من اُمراء المسلمین علیٰ رعیّة فأدّب بعض رعیّته،إنّک لتقصّه منه! قال: أی والذی نفس عمربیده إذاً لأقصّنّه منه،وکیف لاأقصّه منه وقدرأیت رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه‌وسلّم‌ـ یقصّ من نفسه! (تاریخ الأمم‌والملوک، ج۴، ص ۲۰۴.

(۵۲)ـ «کان الوفد إذا قدموا علیٰ عمرسألهم‌عن‌أمیرهم،فیقولون خیراً،فیقول: هل یعود مرضاکم؟ فیقولون:نعم،فیقول: هل یعود العبد؟ فیقولون: نعم،فیقول : کیف صنیعه‌بالضعیف؟ هل یجلس علیٰ بابه؟ فإن قالوا لخصلة‌منها :لا، عزله!» (تاریخ الأمم والملوک ، ج۴،ص ۲۲۶).

(۵۳)ـ تاریخ ابن کثیر (البدایة و النّهایة)، چاپ لبنان، جزء۷، ص ۳۹۴.مقایسه‌شودبا :أنساب الأشراف ،اثراحمدبن یحیی بلاذری، چاپ لبنان، ص ۱۰۰.

بنا به‌نوشتهٔ مورّخان، خلیفهٔ دوّم گاهی‌که از مرکز خلافت دور می‌شد، علی علیه‌السّلام را به‌نیابت از خود در آنجا می‌گماشت و بر مدینه تولیت می‌داد. طبری (و همچنین واقدی) می‌نویسد: «عمر از مدینه بیرون رفت و علی را در آن شهر جانشین ساخت و گروهی از صحابه را نیز بهمراه برد».(۵۴) این بود که درحوزهٔ حکومت وی ـ از حجاز و عراق گرفته تا ایران و شام ـ چهرهٔ عدالت درخشیدن گرفت.

قاضی أبویوسف می‌نویسد: «عمر، هرساله خراج عراق را گرد می‌آورد سپس، ده‌تن از اهل کوفه و ده‌تن از اهل بصره به‌سویش می‌آمدند و چهاربار خدا را گواه می‌گرفتند که اموال مزبور، حلال و پاکیزه‌اند و درگردآوری آنها هیچ مسلمان وهمپیمانی، ستم ندیده‌است*». درآنروزگار، عمّال حکومت از ظلم به افراد رعیّت، هرچند مسلمان هم نبودند، پرهیزداشتند چراکه‌پیامبر اسلام (ص) به‌مسلمانان گفته‌بود:

مَلْعونٌ مَنْ ضارَّ مُسْلِماً أَوْ غَيْرَهُ، مَلْعُونٌ!(۵۵)

«کسی‌که به‌مسلمان یا غیرمسلمانی زیان رساند (وآنرا جبران نکند) از رحمت خدا دوراست، آری از رحمت خدا دوراست.»!

از اینرو خلیفهٔ دوّم به أبوعُبَیْدَه نامه‌نگاشت و فرمان داد که: «مسلمانان را از آنکه برکسی از اهل ذمه ستم‌کنند، بازدارد».(۵۶)

پروا ضحست که این رفتار نیز از عوامل مؤثّر درجلب قلوب ذمّی‌ها به‌سوی اسلام شد و معاهدین بین النّهرین را به‌قبول دین حق برانگیخت.

---

(۵۴)ـ عبارت طبری چنین است: «خرج عمر، وخلف عليّاً على المدينة وخرج معه الصحابة» (تاريخ الأمم والملوك، ج۴ص ۶۳) ودرعبارت واقدی چنین می‌خوانیم: «واستخلف على المدينة، علی‌بن ابی‌طالب و خرج من المدينه» (فتوح الشام، اثر محمدبن عمر، واقدی، جزء ۱، ص ۲۳۶).

(*)ـ «أنّ عمربن الخطاب كان يجبي العراق كل سنة... ثمّ يخرج اليه عشرة من اهل الكوفة وعشرة من اهل البصرة يشهدون اربع شهادات بالله انه من طيب، ما فيه ظلم مسلم و لامعاهد.» (الخراج، ص ۱۲۴).

(۵۵)ـ الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۰۷.

(۵۶)ـ «وعمربن الخطاب كتب الى أبي‌عبيدة يا مره أن يمنع المسلمين من ظلم أحد من اهل الذمة» (الخراج، اثرقاضی ابویوسف، ص ۱۰۷)

۶
انتشار قرآن کریم در بین النّهرین

پس از آنکه روزگار عمر سپری گشت، دوران خلافت عثمان بن عَفّان (سال ۲۴ هجری قمری) فرا رسید. از عثمان نقل شده که روزی گفت: «عُمَر برای خشنودی خدا، خانواده و نزدیکانش را از ثروت محروم می‌کرد و من برای خشنودی خدا، به خانواده و نزدیکانم بذل و بخشش می‌کنم»(۵۷)! و اتّفاقاً همین کار عثمان، مایهٔ اعتراض و شورش مردم را فراهم آورد و عاقبت به کشته شدنش انجامید.
بهرحال از جمله کارهای ارزشمندی که در روزگار خلیفهٔ سوّم، صورت گرفت، نسخه برداری از قرآن کریم و پراکنده ساختن آن در شهرهای مهم و پرجمعیّت اسلامی بود. شرح این اقدام برجسته چنانکه از آثار تاریخی و روائی برمی‌آید چنان است که:
حُذَیْفَة بن یَمان یکی از یاران رسول اکرم (ص)، در ماجرای فتح ارمنستان با سپاهیان شام همرزم بود و همچنین در مصالحهٔ آذربایجان(۵۸) باتّفاق سپاه عراق شرکت داشت. حذیفه در این سفرها می‌شنید که شامیان و عراقیان گاهی بر سر خواندن آیه‌ای از قرآن به اختلاف می‌افتند و هرکدام قرائت خود را صحیح میدانند و دیگری را تخطئه می‌کنند. این امر بر حذیفه که مردی پرایمان و غیور بود گران آمد و از بیم آنکه مبادا مسلمانان در کار قرآن همچون یهود و نصاریٰ راه اختلاف بپویند، از یاران خود جدا شد و به مدینه نزد عثمان آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان، پیش از آنکه این امّت در کتاب خدا همچون یهود و نصاریٰ اختلاف کنند،

(۵۷)ـ «إنّ عمر کان یمنع أهله و أقرباءه ابتغاء وجه اللّه، و إنّي أعطی أهلي و أقربائي ابتغاء وجه اللّه...» (تاریخ الأمم و الملوک، ج۴، ص ۲۲۶).
(۵۸)ـ آذربایجان نیز از طریق مصالحه فتح شد و کارش به جنگ نکشید و عهدنامه‌ای که عُتْبَة بن فَرْقَد برای مردم آندیار نوشت، در تاریخ طبری مضبوط است (به تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۱۵۵ نگاه کنید).

آنانرا دریاب..! عثمان از این سخن درشگفت شد و سبب آنرا پرسید، حذیفه ماجرای اختلاف قرائت ها را برای وی بازگفت. عثمان ازاین حادثه بیم‌کرد و کس را به‌نزدحَفصَه همسر رسولخدا (ص) فرستاد و پیام داد تا مُصحَفی را که درزمان خلافت ابوبکر از آثار کاتبان وحی و به‌کمک حافظان قرآن، رونویسی کرده بودند به‌نزد وی فرستد تا رونوشتی چنداز آن تهیه‌شود و نسخهٔ اصلی را دوباره به‌حفصه بازگردانند. حفصه این پیشنهاد را پذیرفت.[۵۹] بزودی چندتن که‌یکی ازآنها زیدبن ثابت انصاری (کاتب وحی درزمان رسول اکرم ص) بود ازسوی عثمان مأموریت یافتند تا ازروی مصحف حفصه، نسخه‌نگاری کنند. این‌لجنه، بگفتهٔ ابن حجر درسال ۲۵ هجری قمری تشکیل شد و پس ازمدّتی، نُسَخ متعدّدی از تمام‌قرآن فراهم‌آمد.[۶۰]

أبوعَمْرو دانی درکتاب «المُقْنِع» می‌نویسد: «بیشتر علماء برآنند که عثمان چون مصحف ها را نوشت، آنها را چهار نسخه کرد وهریک را به‌ناحیه‌ای از نواحی فرستاد. یکی را به کوفه و دیگری را به بصره و سوّمی را به شام ارسال داشت ویک مصحف را نیز نزدخود (درمدینه) نگاهداشت. وبرخی گفته‌اندکه عثمان آنها را هفت نسخه‌کرد و به‌مکّه‌ویمن و بحرین هم نسخی را فرستاد».[۶۱]

---

(۵۹)ـ به‌کتاب: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، اثر ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ج۹، ص۱۵ نگاه‌کنید.

(۶۰)ـ به‌کتاب: الإتقان، اثرسیوطی، چاپ بیروت، ج۱، ص۲۰۹ رجوع کنید.

(۶۱)ـ «أکثر العلماء علىٰ أنّ عثمان بن عفّان لمّا کتب المصحف جعله أربع نسخ و بعث إلی کلّ ناحیة من النّواحی بواحدة منهن، فوجّه إلی الکوفة إحداهنّ و إلی البصرة اخری و إلی الشام الثالثة و امسک عندنفسه واحدة. و قدقیل انه جعله سبع نسخ و وجّه من ذلک أیضاً نسخة إلی مکّة و نسخة إلی الیمن و نسخة إلی البحرین» (المقنع، اثر ابوعمروعثمان بن سعید دانی، چاپ لبنان، ص ۹).

کارعثمان با موافقت و همراهی گروهی از بزرگان صحابه از جمله علی(ع) روبرو شد. سجستانی به سند صحیح از سُوَیْد بن غَفَله آورده است که علی فرمود:

«ای مردم! در انتقاد از عثمان زیاده‌روی مکنید و درباره کاری که وی نسبت به مصحف‌ها انجام داد و نسخه‌های (مغلوط را) سوزانید، جز به نیکی یاد نکنید. سوگند بخدا که او درباره مصحف‌ها، اقدامی ننمود مگر درحضور جمعی از ما (یاران پیامبر). عثمان از ما پرسید: درباره این (اختلاف) قرائت که پیش آمده شما چه می‌گویید؟ بمن رسیده که برخی از قاریان قرآن به دیگری می‌گوید: قرائت من، از قرائت تو برتر است. و این امر نزدیک است که به کفر بیانجامد! ما گفتیم: نظر خودت چیست؟ عثمان پاسخ داد: به نظرم می‌رسد که مردم را برمصحف واحدی گردآوریم که هیچگونه پراکندگی و اختلاف درمیان نباشد. همه گفتیم: رأی بسیار خوبی است.»(۶۲)

همچنین، ابن اثیر در تاریخش آورده که:

«چون علی(ع) به کوفه وارد شد، مردی دربرابر وی ایستاد و از عثمان بدگویی کرد که مردم را برمصحف واحدی گردآورده بود! علی علیه السّلام بانگ براو زد که: خاموش باش! او، این کار را درحضور جمعی از ما (یاران رسول) انجام داد و اگر حکومتی که عثمان داشت دردست من بود، همان راهی را می‌رفتم که او رفت!»(۶۳)

---

(۶۲)ـ «یا أیها النّاس لاتغلوا فی عثمان و لاتقولوا له إلّا خیراً فی المصاحف وإحراق المصاحف، فوالله ما فعل الذی فعل فی المصاحف إلّا عن ملاءٍ منّا جمیعًا. قال: ما تقولون فی هذه القرائة؟ فقد بلغنی انّ بعضهم یقول: إنّ قرائتی خیر من قرائتک وهذا یکاد أن یکون کفرًا! قلنا: ما ترىٰ؟ قال: نرىٰ أن یجمع النّاس علی مصحف واحد فلاتکون فرقه و لایکون اختلاف. قلنا: نعم ما رایت.». (المصاحف، اثر ابن ابوداود سجستانی، چاپ مصر، ص ۲۲).
(۶۳)ـ «لمّا قدم علی (ع) الکوفة قام إلیه رجل فعاب عثمان بجمع النّاس علی المصحف، فصاح به وقال: اسکت فعن مَلَاء منّا فعل ذلک، فلو ولّیت منه ما ولی عثمان لسلکت سبیله. (الکامل، ج ۳، ص ۱۱۲). در کتاب: المقنع، اثر ابوعمرو دانی، ص ۸ نیز از قول علی (ع) آمده است: «لو ولّیت لفعلت فی المصاحف الذی فعل عثمان» یعنی: «اگر پیش از این، به حکومت رسیده بودم، درباره مصحف‌ها همان کاری را می‌کردم که عثمان انجام داد.».

البتّه باید دانست که مصاحف عثمانی، بدون نقطه و إعراب بود ولی این موضوع، مشکلی را درکار قرائت پیش نیاورد زیرا عثمان با هرمصحفی که به شهری فرستاد، قاری ماهری را نیز بدانجا روانه کرد تا مصحف مزبور را برمردم بخواند. بنا برآنچه گزارش کرده اند:

«عثمان دستور داد تا زیدبن ثابت مصحف مدنی را برای اهل مدینه بخواند و عبداللّه بن سائب را با مصحف اهل مکّه روانه ساخت و مُغَیْرَة بن أبوشِهاب را با مصحف اهل شام و ابوعبدالرحمٰن سُلَمی را با مصحف اهل کوفه و عامِربن عبدقَیْس را با مصحف اهل بصره، فرستاد». (۶۴)

مردم حجاز و شام و بین النّهرین (کوفه وبصره) از این معلّمان قرآنی، کتاب خدا را می آموختند و از روی مصحف ها*، رونویسی می کردند تا آنکه شهرهای مسلمانان از مصاحف قرآنی پرشد وقرآن مجید بصورت مکتوب، درخانه ها راه یافت و آفاق را از نور خود روشنی بخشید.

---

(۶۴)ـ «أنّ عثمان أمر زیدبن ثابت أن یقرء بالمدنیّ و بعث عبداللّه بن السائب مع المکّی و المغیرة بن أبی‌شهاب مع الشامیّ و أبا عبدالرحمٰن السّلمی مع الکوفیّ و عامربن عبدقیس مع البصریّ. (به کتاب: دلیل الحیران علی مورد الظمآن، اثر مارغنی، چاپ قاهره، ص ۱۸ رجوع فرمایید و مقایسه کنید با: القراآت القرآنیّة، اثر دکتر عبدالهادی فضلی، چاپ بیروت، ص ۲۲).

(*) ـ این مصحف ها، به: «مصحف امام» شهرت داشتند وبرخی ازآنها تا چندقرن پس ازروزگار عثمان باقی ماندند. ابن کثیر دمشقی که درقرن هشتم هجری می زیسته درتاریخ خود می نویسد: «وفی هذه السّنة (سنة خمس و اربعین) توفّی زیدبن ثابت الأنصاری أحدکتاب الوحی .. .وهوالذی کتب هذا المصحف الإمام الذی بالشام عن أمرعثمان بن عفّان وهو خطّ جیّد قویّ جدّاً فیما رأیته» (البدایة والنهایة، جزء ۸، ص۳۲) یعنی: «دراین سال (۴۵ هجری قمری) زیدبن ثابت انصاری که یکی ازنویسندگان وحی بود وفات یافت او مصحف امام را که اینک درشام باقی است بدستورعثمان بن عفّان نوشت. خطّ مصحف مزبور چنانکه من دیدم خطّی نیکو و قوی است».

۷
دولت فرخندهٔ علوی دربین النّهرین

عثمان بن عفّان درسال سی وپنجم هجری قمری درمدینه کشته شد و مسلمانان با علی(ع) به‌خلافت ،بیعت کردند. درحکومت علوی، خورشیدعدالت با درخشندگی بیشتری تجلّی‌کرد و برجهان اسلامی پرتوافکند و بین النّهرین نیز ماننددیگر سرزمینهایی که‌درحوزهٔ‌حکومت علی بود، از رفتار دادگرانه و کریمانهٔ وی برخوردارشد. بویژه که مرکزخلافت درآنروزگار، از حجاز به بین النّهرین انتقال یافت و شهرکوفه ،نخستین طلوعگاه عدل علوی،به‌شمار آمد.

علی(ع) ازهمان روزهای آغازین خلافتش ،وظایف مردم‌را دربرابر خود، و تکلیف خودرا دربرابرمردم روشن ساخت و خطوط اساسی حکومتش را ترسیم نمود و راه و روشی راکه‌می‌خواست درپیش گیرد ،برای مسلمانان توضیح داد. دریکی ازخطبه‌هایش ازوظایف و تکالیف مزبور چنین یادمی‌کند: «ای مردم! مرا برشما حقّی‌است و شما را برمن حقّی. حقّ شما برمن آنستکه خیرخواهتان باشم ،و سهمتان را کامل دهم، وبه‌تعلیمتان پردازم تانادان نمانید ،و آدابتان آموزم تادانش فراگیرید. و امّا حقّ من برشما آنستکه بربیعتم وفادار مانید و درحضور و غیاب خیرخواهی کنید و چون شما را بخوانم پذیراشوید و هنگامی‌که‌فرمانتان‌دهم، فرمان برید...»(۶۵)

---

(۶۵)ـ «أیّها النّاس إنّ لی علیکم‌حقّاً ولکم‌علَیَّ حقّ. فأمّا حقّکم‌علَیَّ فالنصیحة لکم و توفیر فیئکم وتعلیمکم کیلاتجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا. و امّا حقّی علیکم فالوفاء بالبیعة و النّصیحة فی المشهد و المغیب و الإجابة حین أدعوکم و الطاعة حین آمرکم» (نهج البلاغه ،باشرح شیخ محمد عبده، چاپ مصر ،خطبهٔ ۳۳ وتاریخ الأمم والملوک ،ج۵،ص ۹۰ و ۹۱) مقایسه‌شود با :أنساب الأشراف ،احمدبن یحیی بلاذری، چاپ لبنان،ص ۳۸۰)

دراین‌سخنرانی، علی به حقوق مالی و فرهنگی جامعه که مسؤولیّت آن، برعهدهٔ زمامداران‌نهاده‌شده، اشاره‌می‌نماید و ما در تاریخ می‌بینیم که‌دولت علوی، حقوق مزبور را درکمال‌شایستگی اداء‌کرده‌است .

در دوران خلافت عمر، اموالی‌که دربیت‌المال فراهم می‌آمد، به‌تناسب مقام و درجات مسلمانان تقسیم می‌شد بدین‌معنی که خلیفه، خدمات گذشتهٔ آنان‌را نسبت به‌اسلام درنظرمی‌گرفت و سهم مسلمانان پیشتاز را بیش‌از دیگران مقرّرمی‌داشت . وی دریکی از سخنرانیهای خود، از این‌موضوع بدین‌صورت یادکرده‌که :

«سوگند به‌خدایی که‌جز او معبودی نیست – این را سه‌بار تکرار نمود – هیچکس (از مسلمانان) نیست مگرکه دراین مال حقّی‌دارد، چه به‌او داده‌شود و چه‌محرومش‌دارند، و هیچکس سزاوارتر از دیگری نسبت به‌این مال نیست مگرآنکه غلامی مملوک باشد (که غالبا اسیران جنگی بودند و حقّی ازبیت‌المال نداشتند) سهم من نیز مانند یکی ازمسلمانان است . امّا هریک‌ازما براساس منزلتی که درکتاب خدا و نزد رسولش‌داریم، سهم می‌بریم و همچنین، برحسب سختیهایی‌که کسی درراه‌اسلام دیده‌است (بهره‌ای دارد) و نیز، به‌دلیل پیشگام‌بودن و حاجتمندی افراد، به‌آنها نصیبی داده می‌شود .»(۶۶)

نتیجهٔ سیاست مالی عُمَر این بودکه گروهی ازمهاجران‌و انصار – بدلیل خدماتشان به‌اسلام – ازدیگرمسلمانان ثروتمندتر شدند

(۶۶) – «واللّه الّذی لاإلهَ إلّاهو – ثلاثاً – ما من أحد إلّا له فی هذا المال حقّ اعطیه أو منعه، وما احد احقّ به‌من احد إلّا عبد مملوک و ما أنا فیه إلّا کاحدهم ولکنّا علیٰ منازلنا فی کتاب اللّه و قسمنا من رسول اللّه – صلی‌اللّه‌علیه‌وسلّم – و الرّجل و بلائه فی الإسلام، و الرّجل و قدمه فی‌الإسلام، و الرّجل و غنائه فی الإسلام، و الرّجل و حاجته .» (تاریخ الأمم و الملوک، ج۴، ص ۲۱۱) .

وفواصل مالی بسیاری درمیان مردم پدیدآمد. خلیفه درسال آخر عمرش، از این کار ناخرسندی نشان داد و متوجّه شدکه سیاست مالی مزبور، درست نبوده است از اینرو اعلام داشت که: «اگر آنچه راکه اکنون می‌دانم از پیش دانسته بودم، مازاد اموال توانگران را می‌گرفتم و میان مهاجران فقیر تقسیم می‌کردم...»(۶۷). در دوران عثمان نیز «سیاست تبعیض» درتقسیم بیت المال ادامه یافت و خلیفهٔ سوّم به‌تصمیمی که عمربن خطّاب در اواخرعمرش گرفته بود، وقعی ننهاد. علیؑ چون به‌خلافت رسید بنای تقسیم اموال را برمساوات میان مسلمانان نهاد و درجات ایمانی وخدمات دینی آنها را در توزیع سهامشان دخالت نداد و ثواب خدمتگزاری آنان را موکول به‌پاداش خداوند دانست که: ثَوابُ اللّٰهِ خیرٌ لِمَنْ آمَنَ و عَمِلَ صالِحاً(۶۸) (القصص: ۸۰)

امام، دراینباره گفت: «اگر این مال ازآنِ من بود، میان مسلمانان بگونه‌ای برابرتقسیم می‌کردم درصورتی‌که این مال ازآنِ خدا است»(۶۹)!

ابواسحاق ثَقَفی کوفی درکتاب «الغارات» آورده‌که: «گروهی از یاران علی(ع) به‌نزد وی‌آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، این اموال را به‌مردم ببخش و أشراف عرب و قریش‌را بر موالیان و عجم‌ها برتری ده! و هم برکسانیکه بیم‌داری راه مخالفت پویندو به‌سوی(معاویه) گریزند ا... علیؑ پاسخ داد: آیا بمن دستور می‌دهید که پیروزی را از راه ستمگری بجویم؟! سوگند به‌خدا که

(۶۷)- «لو آستقبلت من أمری ما آستدبرت، لأخذت فضول أموال الأغنیاء فقسمتها علی فقراء المهاجرین.» (تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص ۲۲۶).

(۶۸)- «پاداش الهی برای کسی‌که به‌حق گراییده و به‌کارشایسته پرداخت، بهتراست».

(۶۹)- «لوکان المال لی لسوّیت بینهم، فکیف و إنّما المال مال الله؟(نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۲).

تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد دست بدین کار نخواهم زد، بخدا اگر اموال ایشان از آنِ من بود، میان آنها بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کردم تا چه رسد بدانکه اموال، از آنِ خودشان است(۷۰)!»

ثقفی می‌نویسد: «علی (ع) هر روز جمعه، بیت المال را آب پاشی می‌کرد سپس نماز نافله در آنجا می‌گزارد و می‌گفت: در روز رستاخیز گواهم باش که من مال مسلمانان را در تو زندانی نکردم(۷۱)!»

ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد: «مالی از اصفهان به نزد علی آوردند و آنرا به هفت سهم (به شمار بخشهای کوفه) تقسیم نمود و در میان آن نان، گِرده نانی یافت، آنرا نیز هفت پاره کرد. آنگاه فرماندهان هفتگانهٔ کوفه را فرا خواند و میانشان قرعه افکند تا ببیند که در پرداختن سهمها از کدامین آغاز کنند(۷۲).»

---

(۷۰)- «انّ طائفة من أصحاب علی علیه السّلام مشوا إلیه فقالوا: یا امیرالمؤمنین أعط هذه الأموال وفضّل هؤلاء الأشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم ومن تخاف خلافه من النّاس وفراره... فقال لهم علی علیه السّلام: أتأمرونی أن أطلب النّصر بالجور؟! واللّه لا أفعل ما طلعت شمس و لاح فی السّماء نجم، واللّه لو کان مالهم مالی لواسیت بینهم فکیف و إنّما هی أموالهم». (الغارات، اثر ابواسحاق ثقفی، چاپ تهران، ج۱، ص ۷۵). چنانکه ملاحظه میشود در نهج البلاغه تصریح شده که اموال بیت المال، از آنِ خداست و در گزارش ثقفی آمده که اموال مزبور از آنِ مردم است! باید دانست که میان این دو تعبیر، اختلافی وجود ندارد زیرا خدای سبحان نیازمند به مال و منال نیست و اموالی که بنام او نامگذاری می‌شود، به مردمی که استحقاق آنرا دارند می‌رسد و از آنِ ایشان است.

(۷۱)- «انّ علیّاً علیه السلام کان ینضح بیت المال ثم یتنفّل فیه ویقول: اشهد لی یوم القیامة انّی لم أحبس فیک المال علی المسلمین» (الغارات، ج۱، ص ۵۰).

(۷۲)- «قدم علیٰ علیّ مال من اصبهان فقسمه علیٰ سبعة أسهم، فوجد فیه رغیفاً فقسمه علیٰ سبعة، و دعا أُمراء الأسباع فأقرع بینهم لینظر أیّهم یعطیٰ اوّلاً». (الکامل فی التاریخ، ج۳، ص ۳۹۹).

امام علیه السلام علاوه بر رعایت برابری و عدالت در کمک های مالی به مسلمین، احوال روحی نیازمندان را نیز از نظر دور نمی‌داشت و نمی‌خواست که آنها هنگام درخواست کمک، احساس حقارت کنند. ابن کثیر دمشقی در تاریخش آورده که: روزی نیازمندی نزد امام آمد و گفت حاجتی دارم! امام فرمود: أکتب حاجتک علی الأرض فإنّی أکره أن أریٰ ذلّ السؤال فی وجهک! یعنی: حاجت خود را برروی زمین بنویس که من خوش ندارم ذلّت درخواست را در چهره‌ات ببینم! آنمرد، برروی زمین نوشت که: إنّی محتاج، من نیازمندم! و علی علیه السلام دستور داد تا جامه‌ای برایش بیاورند و مقداری پول نیز بدو بخشید (البدایة والنهایة، ج۸، ص ۱۰و۱۱).

بازهم ابن اثیر می‌نویسد: «هارون بن عَنْتَرَه از پدرش روایت کرده که: من، درفصل زمستان بر علیؑ در خَوَرْنَق وارد شدم و او حوله‌ای کهنه و فرسوده بردوش افکنده بود و درآن می‌لرزید. گفتم: ای امیرمؤمنان، خدا دراین مال برای تو و خانواده‌ات سهمی مقرّرداشته و تو باخود چنین می‌کنی؟! فرمود: (آری) سوگند به‌خدا که ازسهم شما چیزی برنگرفتم و این حوله‌را هم از مدینه باخود آورده‌ام.»(۷۳)!

علی(ع) می‌کوشید تا سختی‌های زندگی را برخود هموارکندشاید با ملاحظهٔ احوال او، سنگینی معیشت برنیازمندان سبک‌تر آید و می‌گفت:

«ءَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسی بِأَنْ یُقالَ هذا أَمیرُالمؤمنینَ و لاأُشارِکُهُمْ فی مَکارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَکُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فی جُشُوبَةِ الْعَیْشِ* ؟».

«آیا خودم‌را بهمین راضی کنم که مردم‌بگویند: این امیرمؤمنان است، بی‌آنکه در ناخوشامدهای روزگار با آنها شریک باشم و در سختی زندگی، سرمشق آنان شوم؟».

پیداست دستاورد دولتی که رهبرش بدینگونه رفتار کند، جز برقراری عدل و انصاف درجامعه چیزی نیست و بی‌تردید در سایهٔ چنین حکومتی، حتّی مردمی‌که به‌اسلام گردن ننهاده‌اند از نعمت عدالت برخوردارخواهندشد چنانکه دردولت علوی مثلاً مسلمانان وظیفه‌داشتند تا نهرهای اهل ذمّه‌را برای ایشان آباد سازند و دربرابر جزیه‌ای که‌دولت اسلامی ازآنان دریافت می‌کرد، از

(۷۳)- «قال هارون بن عنترة عن أبیه: دخلت علیٰ علیّ بالخورنق وهوفصل الشتاء وعلیه‌خلق قطیفة وهو یرعد فیه! فقلت: یا أمیرالمؤمنین إنّ الله جعل لک ولأهلک فی هذا المال نصیباً وأنت تفعل هذا بنفسک؟! فقال: والله ما أرزأکم شیئاً و ما هی إلّا قطیفتی الّتی أخرجتها من المدینة» (الکامل فی التاریخ، ج۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۰ و البدایة و النهایة، اثر ابن کثیر، ج۸، ص۳و۴).

(*) - نهج‌البلاغه، نامهٔ شمارهٔ ۴۵.

کمکهای مادّی و معنوی بدانان دریغ نورزند.

یعقوبی درتاریخش نامه‌ای را از علی علیه‌السّلام به قَرَظه بن کَعب انصاری گزارش کرده که مفادنامهٔ مزبور، این امررا به‌روشنی نشان میدهد، درآن نامه،امام نوشته‌است:

«پس (ازستایش خدا و درود برپیامبر) مردانی ازاهل ذمّه که درحوزهٔ مأموریّت تو قرارگرفته‌اند،از رودخانه‌ای دراراضی خود یادکرده‌اند که‌بی‌اثر شده و بزیرخاک رفته‌است،آبادساختن رودخانهٔ مزبور برای ایشان، وظیفه‌ای است که‌مسلمین بر عهده دارند. پس‌تو و آنان دراینکاربنگرید سپس‌آن نهررا آباد و بازسازی کن...»(۷۴)

از تدبیرمعیشت و تنظیم‌امورمالی مسلمین که‌بگذریم،علی(ع) درتعلیم و تربیت مسلمانان و آشناساختن آنها با معارف اسلام نیز سخت‌کوشابود. خطبه‌های حکیمانه‌ای که‌ازاین امام بزرگ رسیده، خود نشان می‌دهدکه چه‌اندازه می‌کوشیده تا محیط اسلامی را از معارف الٰهی و علوم‌قرآنی و حکمت‌عقلی گرم و سرشار کند. رسم خلفای پیشین این بودکه درمیان تودهٔ‌مردم‌می‌آمدند و برای آنان قرآن می‌خواندند و با ایشان از اسلام سخن می‌گفتند چنانکه ابن اثیر آورده‌است: «عمر، در بازارها می‌گردید و قرآن می‌خواند و هرجاکه مدّعیان با او برخوردمی‌کردند، درمیان آنها داوری می‌نمود...»(۷۵)! علی‌(ع)،این سنت‌فرخنده‌را به اوج خود رسانید و مسلمانان را درکوی و برزن ومسجد و منبربامعارفی عمیقتر ازآنچه خلفای پیشین گفته‌بودند،آشناساخت.

---

(۷۴)ـ «أمّا بعد فانّ رجالاً من أهل الذّمّة من عملک ذکروا نهراً فی أرضهم قدعفا و ادّفن و فیه لهم عمارة علی المسلمین، فانظر أنت و هم، ثم أعمر، و أصلح النّهر...» (تاریخ الیعقوبی، ج۲، چاپ بیروت، ص ۲۰۳).

(۷۵)ـ «کان عمر یطوف فی الأسواق و یقرأ القرآن و یقضی بین النّاس حیث أدرکه الخصوم..» (الکامل‌فی‌التاریخ،ج۳،ص۶۰).

ثقفی درکتاب «الغارات» می‌نویسد: «علی(ع) به بازار وارد شد و ندا درداد: ای گوشت فروشان! هرکس ازشما درگوشت حیوانات بدَمَد(وآنرا فربه‌نشان دهد) ازما مسلمانان نیست! بناگاه مردی که (روبروی علی ایستاده‌بود) از امام روی برگرداند و گفت: سوگند به‌کسی که درپس هفت پرده‌نهان است، چنین نیست! امام، دست به‌پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه‌کسی درپس هفت پرده نهان است؟! وی پاسخ داد: خداوندگار جهانیان ای امیرمؤمنان! امام فرمود: به‌خطا رفته‌ای، میان خدا وآفریدگانش پرده‌ای نیست چراکه هرکجا باشند او با ایشان است. آنمرد گفت: ای امیرمؤمنان کفّارهٔ آنچه‌که به‌خطا گفتم چیست؟ فرمود: آنستکه بدانی هرجا که‌هستی خدا با تواست! بازآنمردگفت: آیا فقیران را (به‌رسم کفّارهٔ سوگند) خوراک دهم؟ علی فرمود: لازم‌نیست زیرا که توبه‌کسی جزخدایت سوگند یادکرده‌ای!»(۷۶).

علی(ع) نه‌تنها خود پیوسته به‌آموزش مسلمانان می‌پرداخت بلکه نزدیکان و فرماندهانش را نیز براینکار می‌گمارد. یعقوبی گزارش نموده‌که امام، به‌قَیْس بن سعدبن عُبادَه‌ـ فرماندارآذربایجان‌ـ نامه‌ای نگاشت که‌باچنین عبارتی آغازشده‌بود:

أُمّا بَعْدُ فَأَقْبِلْ عَلٰى خَراجِکَ بِالْحَقِّ و أَحْسِنْ إِلٰى جُنْدِکَ بِالإِنْصافِ و عَلِّمْ مَنْ قِبَلَکَ مِمّا عَلَّمَکَ اللّٰهُ(۷۷).

«پس (ازستایش خداوند و درود برپیامبرش) برگردآوری‌مالیاتی که‌برعهده‌داری، بحق روی آور و از ره‌انصاف وبرابری با سپاهیانت

---

(۷۶)ـ «عن علیّ‌علیه‌السّلام أنّه‌دخل السّوق فقال:یا معشراللّحّامین من نفخ منکم فی‌اللحم فلیس منّا. فاذا هو برجل مولیه ظهره، فقال کلّا والّذی احتجب بالسّبع! فضربه‌علیّ(ع) علی ظهره، ثمّ‌قال: یالحّام ومن الذی احتجب بالسّبع؟قال: ربّ العالمین یا أمیرالمؤمنین! فقال له أخطأت... إنّ اللّه لیس بینه و بین خلقه حجاب لأنّه معهم أینما کانوا. فقال الرّجل: ماکفّارة ما قلت یا أمیرالمؤمنین؟ قال أن تعلم أنّ اللّه معک حیث کنت، قال:أطعم المساکین؟قال:لا، إنّما حلفت بغیرربّک!» (الغارات، ج۱، ص ۱۱۲).

(۷۷)ـ تاریخ الیعقوبی، جزء ۲، ص ۲۰۲.

نیکی کن و از آنچه خدایت به‌تو آموخته به‌کسانی که‌نزدتوهستند بیاموز....».

آموزشهای امام‌که‌بخشی از آنها در نهج‌البلاغه گردآمده،بیشتر دربین النّهرین صورت پذیرفته‌است زیرا چنانکه‌دانستیم‌علی مرکز حکومت‌خودرا از مدینه به کوفه‌انتقال‌داد و درآنجا به‌تدابیر امورخلافت و تعلیم وتربیت مردم اهتمام نمود.

۸
جنگ در بین النّهرین

هنگامی‌که‌علیؑ درمدینه بسرمی‌برد،خبریافت‌که طلحه و زبیر بیعت‌شکنی نموده و سرخلاف دارند. به‌امام گزارش‌دادند که آندو در مکّه به عائشه ـ همسررسول‌خدا (ص)ـ پیوسته‌اند و از خونخواهی درباره‌ٔخلیفهٔ‌سوم عثمان،سخن می‌گویند. علی، مردم مدینه‌را از این ماجرا آگاه‌کرد ولی واکنشی که‌دربرابر اینکار ازخود نشان داد،نرم و اصلاح طلبانه‌بود چنانکه فرمود:

«تا آنجا که‌از (پراکندگیِ) جمعیّت‌شما مسلمانان، به هراس نیافتم شکیبایی خواهم ورزید،و اگرآنان(ازاقدامات‌تند)دست بازدارند من نیز ازچنین کاری خودداری می‌نمایم وبهمین‌خبری که‌بمن رسیده بسنده می‌کنم.»!(۷۸)

پس ازآنکه دوباره خبرآمد مخالفان مزبور،آهنگ بصره کرده‌اند،امام باگروهی از اهل مدینه،به‌جانب‌بصره شتافت و کسانی را فرستاد تایارانش‌را از کوفه نیز گردآورند و این نخستین باری بودکه‌علی پس ازخلافت‌خود، پای به بین النّهرین نهاد.

بلاذری‌درکتاب «أنساب الأشراف»آورده‌است که:درآستانهٔ جنگ

---

(۷۸)ـ «سأصبر مالم‌أخف علیٰ جماعتکم، و أکفّ إن کفّوا،وأقتصر علیٰ ما بلغنی» (الکامل فی‌التاریخ،ابن‌اثیر، ج۳، ص ۲۰۵).

جمل، حَرْث بن حُوط به‌نزد امام آمده وگفت: «مگرممکن است که طلحه و زبیر و عائشه برامر باطلی گردآمده باشند؟!» علی بدو پاسخ داد:

یا حارِ أَنْتَ مَلْبوسٌ عَلَیکَ، إنَّ الْحَقَّ و الباطِلَ لایُعْرَفانِ بِأَقْدارِ الرِّجالِ و بِإِعْمالِ الظَّنِّ، إعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ و اعْرِفِ الْباطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ*.

«ای حارث! به‌اشتباه درافتاده‌ای حقّ وباطل،ازراه ارزیابی رجال و خوش‌گمانی به‌این وآن شناخته نمی‌شود،حقّ وباطل‌را (با دلیل وبرهان) بشناس تا اهل آندورا بشناسی»!.

جنگ جمل بدانگونه‌که‌می‌دانیم، به‌پیروزی سپاه امام وشکست دشمنان‌انجامید ولی آنچه باشکوه‌تر بنظرمی‌آید،رفتارعلی(ع) دراین‌جنگ با مخالفان سیاسی خود بود. زیرا پیش‌ازجنگ مزبور، یاران خویش‌را از دشمنی و حتّیٰ ناسزاگویی به‌مخالفان باز می‌داشت و امیدوار بودکه فتنهٔ‌مزبور از راه‌صلح وآشتی‌فرونشیند و آتش‌پیکار شعله‌ور نگردد. طبری درتاریخش‌آورده که علیٌ(ع) در مسیرخود به‌سوی بصره برای سپاهیانش‌خطبه‌خواند وگفت:

یا أَیُّهَا النّاسُ اَمْلِکُوا أَنْفُسَکُمْ. کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَلْسِنَتَکُمْ عَنْ هؤُلاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ إِخوانُکُمْ،وَ اصْبِروُا عَلٰی مایَأْتیکُم، وَ إِیّاکُمْ أَنْ تَسْبِقُونا فَإِنَّ الْمَخْصُومَ غَداً مَنْ خَصِمَ الْیَوْمَ!(۷۹)

«هان ای مردم! برخودتان مسلّط باشید و دست وزبانتان را ازاین قوم بازدارید که‌ایشان برادران شما هستند و دربرابر آنچه(ازایشان) به‌شما می‌رسد شکیبایی ورزید وازاین بپرهیزید که(درستیزه‌گری باآنان) از دستورما پیشی گیرید زیرا که‌فردا، کسی محکوم‌است که‌امروز،دشمنی آغازکند...»!

همینکه امام، به‌سپاه‌مخالفان رسید و دانست که‌آتش پیکار

(*) – أنساب الأشراف ،اثر احمدبن یحییٰ بلاذری،چاپ لبنان، ص۲۳۸ و۲۳۹ و نیز ۲۷۴.

(۷۹)– تاریخ الأُمم والملوک ، ج۴، ص ۴۹۶.

بزودی افروخته خواهد شد، طلحه و زبیر را ندا کرد تا با آنان سخن گوید (و اتمام حجّت نماید). ابن کثیر در کتاب: «البدایة و النّهایة» می‌نویسد:

«چون دو سپاه بر مرکب‌ها نشستند و در برابر هم قرار گرفتند، علی‌ع، طلحه و زبیر را فرا خواند تا با آندو سخن گوید، سپس همه گرد یکدیگر آمدند تا آنجا که گردن اسبانشان در هم رفت! گویند در این هنگام علی به آندو گفت: می‌بینم که اسبان و مردان و سپاه بسیار فراهم آورده‌اید، آیا هیچ عذری هم برای روز رستاخیز مهیّا داشته‌اید؟ از خدا بترسید و مانند آن زنی مباشید که رشتهٔ خویش را پس از آنکه به قوّت تابید از هم گسست و پاره پاره کرد[۸۰]! آیا من برادر دینی شما نبودم که (ریختن) خون مرا حرام می‌شمردید و من نیز خون شما را حرام می‌شمردم؟ پس چه حادثه‌ای رخداده که خون مرا بر شما حلال کرده است؟ طلحه پاسخ داد: کار را بر عثمان تباه کردی! علی‌ع این آیه را بخواند که: يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ[۸۱] (در آن روز خداوند، سزایشان را هرچه تمامتر می‌دهد[۸۲]) سپس گفت: نفرین خدا بر قاتلان عثمان باد! ای طلحه آیا همسر رسولخدا (ص) را برای جنگ آورده‌ای و همسر خویش را در خانه پنهان داشته‌ای؟! مگر نه آنکه با من (به خلافت) بیعت کرده‌ای؟ طلحه پاسخ داد: با تو درحالی بیعت کردم که شمشیر بر گردنم بود[۸۳]! آنگاه علی‌ع روی به زبیر نمود و از او پرسید: تو

---

(۸۰)ـ اشاره به آیهٔ ۹۱ از سورهٔ نحل است که می‌فرماید: و لاتَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً.

(۸۱)ـ آیهٔ ۲۵ از سورهٔ نور.

(۸۲)ـ اشاره به آنستکه: سزای این تهمت را در روز داوری می‌بینی (آیهٔ کریمه دربارهٔ تهمت زنندگان نازل شده است).

(۸۳)ـ علی علیه السلام، هیچیک از صحابه را بر بیعت با خود مجبور نکرد. ابوجعفر طبری در تاریخش نوشته است که: «(در آغاز بیعت با علی) سعد بن ابی‌وقاص را بحضور (امام) آوردند و

←

را چه‌چیزی به‌خروج وادا شته‌است؟! زبیر پاسخ داد: تورا درامر خلافت سزاوارتر از خود نمی‌بینم! علیؑ گفت: آیا به‌یاد داری که روزی با رسول‌خدا (ص) از محلّ بنی‌غَنْم گذر می‌کردی آنگاه پیامبر نگاهی به‌من کرد و خندید و تو نیز در روی پیامبر خندیدی وگفتی که: پسر ابوطالب، دست از تکبّرش برنمیدارد! پیامبر در پاسخ گفت: او اهل تکبّر نیست و تو درآینده به‌جنگ وی خواهی رفت درحالی‌که بر او ستم کرده‌ای! زبیر (ناگهان بخود آمد و) گفت: خداوندا! آری (بخاطرمی‌آورم) و اگر پیش از این به‌یادم افتاده بود، این راه را نمی‌پیمودم وسوگند به‌خدا که هرگز با تو پیکار نخواهم‌کرد...»![84]

علیؑ بدوفرمود: بیعت کن. سعد پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، من بیعت نخواهم‌کرد، به‌خدا که خطری از سوی من متوجّه تو نیست! علیؑ فرمود: بگذارید برود. آنگاه عبداللّه‌بن عُمَررا نزد (امام) آوردند وعلیؑ بدوفرمود: بیعت کن. عبداللّه‌نیز پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نخواهم‌نمود. علیؑ فرمود: ضامنی بیاور. عبداللّه گفت: من ضامنی ندارم! مالک اشتر (به‌خشم‌آمده وبه‌امام) گفت: بگذار گردنش را بزنم! علی (ع) فرمود: رهایش کنید، خودم ضامن او هستم...» (تاریخ الامم والملوک، ج۴، ص ۴۲۸). بنابراین، ادّعای طلحه دربرابر علیؑ درست نبود و امیرمؤمنان، کسی را به بیعت با خود وادار نفرمود و اگر طلحه از اطرافیان علی (چون مالک اشتر) بیم کرده‌بود، ترس وی ربطی به‌امام نداشت. طلحه هم می‌توانست درحضورعلیؑ ــ همچون‌سعد و عبداللّه ــ از بیعت خودداری نماید. پس بیعتش او را به‌اطاعت ازامام ملزم‌می‌داشت.

(۸۴)ــ «فلمّا رکب الجیشان و تراءی الجمعان وطلب علیٌّ طلحةَ و الزّبیر لیکلّمهما، فاجتمعوا حتّی التفت أعناق خیولهم، فیقال إنّه قال لهما: إنّی أراکما قدجمعتما خیلاً و رجالاً وعدداً، فهل أعددتما عذراً یوم‌القیامة؟ فاتقیا اللّه و لاتکونا: کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً، ألم‌أکن أخاکما فی دینکما؟ تحرمان دمی و احرم دمکما؟ فهل من حدث احلّ لکما دمی؟ فقال طلحة: البّتَ علی عثمان. فقال علی: یَوْمَئِذٍ یُوَفّیهِمُ اللّهُ دینَهُمُ الحَقّ. ثمّ قال: یا طلحة، أجئت بعرس رسول اللّه (ص) تقاتل بها و خبأت عرسک فی البیت؟ أما بایعتنی؟ قال: بایعتک والسّیف علی عنقی! وقال للزبیر: ما أخرجک؟ قال: أنت ولا أراک بهذا الأمر أولی به منّی! فقال له علیٌّ: أما تذکّر یوم مررت مع رسول اللّه (ص) فی بنی غنم فنظر إلیّ وضحک و ضحکت إلیه، فقلت له: لایدع ابن ابی‌طالب

با وجود این مذاکرات، علی(ع) دانست که فتنه‌گران اجازه نمی‌دهند تا صلح ودوستی برقرار گردد و هرچند طلحه وزبیر از جنگ کناره‌گیرند، آنان از آشوبگری وجنگ افروزی دست برنمی‌دارند، ناچار بدستاویزدیگری روی آورد بدامید آنکه وجدان مخالفان را بیدارکند و از برادرکشی و خونریزی جلوگیری بعمل آورد. طبری می‌نویسد:

«علیع بهیاران خود گفت: کدامیک از شما آماده است تا این مصحف (قرآنی) و آیاتش را برمخالفان عرضه‌کند که اگر دستش را جدا سازند، آنرا بدست دیگر گیرد و چون آندست را نیزقطع کنند، مصحف را بدندان گیرد؟ نوجوانی گفت: من! علیع درمیان یارانش بگردید و اینکار را برآنها عرضه‌داشت. امّا جز همان‌جوان، کسی پیشنهادش را نپذیرفت. علیع بدوگفت: این‌مصحف را بدانها نشان ده و بگوکه: این قرآن ازآغاز تا انجامش میان ما وشما(داور)است و دربارهٔ خونهای ما و خودتان خدا را بیادآرید. مخالفان، بدان نوجوان که مصحف قرآنی دردست داشت حمله ورشدند ودودستش را قطع کردند و او، مصحف را بدندان گرفت تا سرانجام کشته‌شد. علیع فرمود: اینک زد و خوردبرشما رواگردید، با ایشان پیکارکنید.»[۸۵]

زهوه! فقال لک رسول‌الله (ص): إنّه‌لیس بمتمرّد، لتقاتلنّه وأنت ظالم‌له! فقال الزبیر: اللّهم نعم، ولوذکرت، ما سرت مسیری هذا و والله لاأقاتلک أبداً.» (البدایة والنهایة، ج۴، ص۲۶۲ و۲۶۳ ضمناً به‌تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۵۰۱و۵۰۲ و الأخبارالطوال دینوری، ص ۱۴۷ و أنساب الأشراف بلاذری، ص ۲۵۱ نیز نگاه‌کنید.)

(۸۵)ــ «فقال علیٌّ لأصحابه: أیّکم یعرض علیهم‌هذا المصحف وما فیه، فإن قطعت یده أخذه بیده‌الأخری، وإن قطعت أخذه بأسنانه؟ قال فتی شابّ: أنا، فطاف علیٌّ علی أصحابه یعرض ذلک علیهم، فلم‌یقبله إلّا ذلک الفتی، فقال له‌علیٌّ: اعرض علیهم هذا وقل: هو بیننا وبینکم من أوّله إلی‌آخره، والله فی دمائنا ودمائکم. فحمل علی الفتی وفی یده المصحف فقطعت یداه، فأخذه بأسنانه حتی قتل، فقال علیٌّ: قد طاب لکم الضراب فقاتلوهم.» (تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۵۰۹) مقایسه‌کنید با: (أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۲۴۰).

امام، پس از پایان گرفتن جنگ و شکست دشمن، در میان سپاهیان خود فریاد برآورد:

أَلا! لاتُتْبِعُوا مُدْبِراً، و لاتُجهِزُوا عَلٰى جَريحٍ، ولاتَدْخُلُوا الدُّور!(۸۶)

«هان (ای پیروزمندان)، فراریان را دنبال مکنید و زخمی را نکشید و به‌خانه‌ها وارد مشوید...!»

ابن کثیر در تاریخش می‌نویسد:

«(پس از جنگ جمل) علیؑ مدت سه روز در بیرون بصره درنگ کرد آنگاه بیامد و برکشتگان هردوطرف نماز گزارد بویژه برقریشیان آنها نماز دیگرخواند.(۸۷) سپس هرکالایی که ازیاران عائشه در لشکرگاه آنان یافت همه‌را جمع‌کرد و فرمان داد تا آنها را به مسجد بصره برند تا هرکس (از سپاه عائشه) چیزی از کالاهای خودشان را شناخت، بیاید و آنرا برگیرد مگرسلاحی که از آن بیت المال بود و نشان دولتی داشت.»(۸۸)

---

(۸۶)– تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۴۹۲ ونیز: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۳و۲۵۴.

(۸۷)– زیرا که نسبت خویشاوندی با وی داشتند و تجدیدنماز میّت، درشرع اسلام مستحب است.

(۸۸)– «و أقام علیٌّ بظاهر البصرة ثلاثاً، ثم صلّٰی علی القتلیٰ من الفریقین و خصّ قریشاً بصلٰوة من بینهم، ثمّ جمع ما وجد لأصحاب عائشة فی المعسکر و أمر به أن یحمل إلیٰ مسجد البصرة فمن عرف شیئاً هو لأهلهم فلیأخذه إلّا سلاحاً کان فی الخزائن علیه سمة السّلطان.» (البدایة والنهایة، ج۴، ص ۲۶۷). مقایسه‌شود با آنچه‌طبری در (ج۴، ص ۵۳۸) از تاریخ خود آورده است. از اینجا فقهاء استدلال کرده‌اند که گرفتن غنیمت از اهل قبله، مشروع نیست چنانکه ابن‌کثیر هم در تاریخش نوشته است: «وقدسأل بعض أصحاب علیّ علیّاً أن یقسم فیهم أموال أصحاب طلحة والزبیر فأبیٰ علیهم.» (البدایة والنهایة، ج۴، ص ۲۶۷). «یعنی (پس از جنگ جمل) برخی از یاران علی از وی درخواست کردند که اموال یاران طلحه و زبیر را درمیان ایشان تقسیم‌کند ولی او از اینکار خودداری نمود...».

این‌نمونه‌ای از شیوهٔ‌برخورد امام با مخالفان خود بود که نشان می‌دهد علی(ع) ازچه‌مقام ارجمندی دراخلاق وتقویٰ بهره‌ور بوده‌است. مورّخان نوشته‌اندکه‌امام، پس‌ازشکست دشمنانش، دربرابر عائشه نیز رفتاری بس‌پسندیده و کریمانه‌ازخود نشان داد. طبری و ابن اثیر و ابن کثیر روایت‌کرده‌اندکه:

امیرمؤمنان علی‌ع، پس‌از آرامشدن اوضاع جنگ، آهنگ ورودبه خانه‌ای کرد که عائشه را بدانجا برده‌بودند. امام در آستانهٔ ورود به‌منزلگاه عائشه باچندزن‌مخالف، روبروشدکه‌برکشتگان جنگ جمل می‌گریستند. یکی ازآنها چون دیده‌اش‌برامام افتاد نسبت بدو، بدزبانی آغازکرد! علیّ‌ع سخنان وی را ناشنیده گرفت و به‌سوی اتاق عائشه رفت و پس‌از اجازه‌خواستن، وارد شد و سلام کرد و چندلحظه درآنجا نشست. سپس بیرون آمد و دوباره با همان زن روبرو گردید و بدزبانی‌های وی را شنید امّا پاسخی نداد و گذرکرد. یکی ازیارانش‌که‌به‌خشم آمده‌بود گفت: ای امیرمؤمنان، آیا دربرابر این زن سکوت می‌کنی با اینکه‌می‌شنوی چه‌می‌گوید؟! امام فرمود:

وَيْحَكَ! إنّا أُمِرْنا أَنْ نَكُفَّ عَنِ النِّساءِ وَهُنَّ مُشْرِكاتٌ، أَفَلانَكُفُّ عَنْهُنَّ وَهُنَّ مُسْلِماتٌ؟! (۸۹)

«وای برتو (از این اندیشهٔ‌ناصواب)! بما دستور داده شده‌که دربرابرناسزاهای زنان مشرک ازپاسخ خودداری ورزیم، آیا دربرابر ناسزاهای زنان مسلمان خاموشی نگیریم؟!»

سپس به محمّدبن أبی‌بکر و زنانی چند ازپیروان خود فرمان داد تا عائشه‌را باتوشهٔ‌کافی، به مدینه بازگردانند و خود با پسرانش‌چندمیل اورا مشایعت‌کرد و به‌فرزندانش سفارش فرمود که‌تا یک روز باوی رهسپار و همراه‌باشند. (۹۰)

---

(۸۹)ـ البدایهٔ و النّهایهٔ، ج۴، ص۲۶۸. مقایسه‌شودبا: تاریخ الأمم و الملوک، ج۴، ص۵۴۰ و: الکامل فی التّاریخ، ج۳، ص۲۵۷.

(۹۰)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۵۴۴.

۹
کوفه، پایگاه حکومت علوی

دردوران خلافت علی(ع) بەدلیل گستردگی متصرّفات اسلامی، لازم‌بودکه امام، دارُالخِلافة را ازمدینه بەبین‌النهرین منتقل فرماید. زیرا با اینکار، حکومت مرکزی بەشام و ایران نزدیکتر می‌شد و نظارت و سُلطهٔ‌بیشتری برجهان اسلامی پیدا می‌کرد. بهمین جهت علی(ع) پس ازجنگ جمل بدین مهم اقدام‌نمود و پیشنهاد انصار را برای ماندن در مدینه نپذیرفت. دینوری درکتاب «الأخبار الطّوال» آورده‌است‌که: «چون علی آهنگ رفتن بەسوی عراق کرد، بزرگان انصار گردآمدند و بەحضور امام‌رسیدند. عُقْبَة بن عامِر که درغزوهٔ بدر شرکت‌کرده‌بود ازمیان ایشان بەسخن درآمد و گفت: ای امیرمؤمنان، ثوابی که‌براثر نمازگزاردن در مسجد رسول‌خدا (ص) و آمد و شد میان قبرومنبر پیامبر ازدست می‌دهی بزرگترازچیزی است‌که‌امیدداری ازعراق بدست‌آوری! واگربرای جنگ باشامیان می‌روی، عمربن خطّاب درمیان ما (اهل مدینه) ماندگارشد و سعدبن أبی وقّاص با سپاه‌قادسیّه و أبوموسیٰ أشعری با سپاه اهواز بەپیکاردشمنان رفتند و اورا کفایت‌کردند وکسی ازآن جنگاوران وجودندارد مگرکه همانندش بەهمراه توست و مردان،بەیکدیگر می‌مانند و روزگاران درگردش‌اند! امام، پاسخ داد: اموال و مردان در عراق گردآمده‌اند و اهل شام بەشورش برخاسته‌اند،دوست‌دارم که‌بدانجا نزدیک باشم. سپس‌فرمان حرکت بەمردم داد و خود از مدینه بیرون رفت‌ویارانش‌نیز با او برفتند»(۹۱).

---

(۹۱)ـ «ولمّا همّ‌علیٌّ بالمسیر إلی العراق، اجتمع أشراف الأنصار فأقبلوا حتّیٰ دخلوا علیٰ علیٍّ، فتکلّم عقبة بن عامر و کان بدریّاً فقال یا أمیرالمؤمنین إنّ الذی یفوتک من الصلوٰة فی مسجد رسول الله ـ صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم‌ـ والسّعی

ورود علی(ع) به کوفه (که مصادف با دوشنبه ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری قمری بود) شور و نشاط تازه‌ای در آن منطقه پدیدآورد و بزرگان صحابه از مهاجران و انصار و مسلمانان دیگر، روی بدانجا نهادند و جمعیّت کوفه به‌حدود ۶۵ هزار تن رسید و آن سرزمین، به‌صورت کانون جدیدی برای نشر فرهنگ اسلامی درآمد. درهمین دوران بودکه بیشتر خطبه‌های پرشکوه امام درمنا بر و محافل کوفه به‌ظهور پیوست و مایه‌ای برای تدوین کتاب عظیم «نهج البلاغه» فراهم آمد که درسه‌قرن ونیم‌بعد، ابوالحسن شریف رضی به‌گردآوری آنها همّت گماشت.[۹۲] همان کتاب ارجمندی که خاورشناس شهیر فرانسوی لوئی ماسینیون *Louis Massignon* درباره‌اش می‌گوید:

«خطبه‌ها و موعظه‌هایی که نهج‌البلاغه دربردارد، از برترین دستاوردهای اندیشهٔ اسلامی درطول زمان به‌شمار می‌رود.»[۹۳]!

امام برای کوفیان با چنان گیرایی و عظمتی از معارف الٰهی سخن می‌گفت که برخی از مردم ساده‌دل می‌پنداشتند که او خدای سبحان را دیده است! چنانکه ذِعْلِب یمنی درمجلسی از علی(ع) پرسید:

بين قبره و منبره أعظم ممّا ترجو من العراق، فإن كنت إنّما تسير لحرب الشام فقد أقام عمر فينا وكفاه سعد زحف القادسيّة و أبوموسى زحف الأهواز و ليس من هؤلاء رجل إلّا ومثله معك و الرّجال أشباه و الأيّام دول! فقال عليّ: إنّ الأموال و الرّجال بالعراق و لأهل الشام وثبة أحبّ أن أكون قريباً منها. و نادى في النّاس بالمسير فخرج و خرج معه النّاس.» (الأخبار الطّوال، اثر احمد بن داوود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۳).

(۹۲)- گردآوری «نهج البلاغه» در ماه رجب از سال ۴۰۰ هجری قمری انجام پذیرفته است چنانکه شریف رضی در پایان کتاب می‌نویسد: «و ذلك في رجب سنة أربعمائة من الهجرة».

(۹۳)- به‌نقل از: مصادر نهج البلاغه و أسانیده، تألیف عبدالزّهراء الحسینی الخطیب، چاپ نجف، ج۲، ص ۱۰.

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يا أَميرَالْمُؤْمِنين؟

«ای امیرمؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟».

امام پاسخ داد: أفَأَعْبُدُ ما لاأَرىٰ؟

«آیا چیزی را که نبینم بندگی می‌کنم؟».

ذِعْلِب گفت: وَ كَيْفَ تَراهُ؟

«چگونه اورا می‌بینی؟»

امام پاسخ داد: لاتَراهُ الْعُيُونُ بِمُشاهَدَةِ الْعِيانِ، ولٰكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقائِقِ الْإيمانِ[۹۴]!

«دیدگان اورا آشکارا مشاهده نکنند ولی دلها با حقیقت ایمان وی را درمی‌یابند»!

درپاره‌ای از خطبه‌های بجای مانده از علی(ع) سخن به‌نکات بس دقیقی کشیده‌شده‌است بگونه‌ای که‌شارحان نهج البلاغه را به‌شگفتی افکنده مثلاً إبن أبی الحَدید معتزلی[۹۵] در شرح خطبهٔ «أشباح»[۹۶] می‌نویسد:

«دراینجا، جای مثل معروفست که‌می‌گوید: إذا جاءَ نَهْرُاللّهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِل! یعنی: چون رود خدا بیاید، رودمَعْقِل (که‌در بصره روان است) باطل می‌شود! (بهمین‌صورت) هنگامی‌که‌این سخنان ربّانی و واژگان قدسی درمیان آیند، فصاحت عرب باطل می‌گردد[۹۷]»!

---

(۹۴)ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۴.

(۹۵)ـ دراینکه مذهب أبی الحدید، مذهب اعتزال بوده‌تردیدی‌نیست و برخلاف گمان برخی ازنویسندگان عرب، وی را نتوان «شیعی» به‌معنای مشهور دانست. خودوی دریکی‌ازقصائدش خطاب به‌علی علیه‌السّلام می‌گوید:

وَرَأَيْتُ دينَ الْاعْتِزالِ وَإنَّني
أَهْوىٰ لِأَجْلِكَ كُلَّ مَنْ يَتَشَيَّعُ!
(العلويّات السّبع ۱۶، ۱۷)

(۹۶)ـ خطبهٔ شمارهٔ ۸۷ از نهج البلاغهٔ عبده.

(۹۷)ـ «هذا موضع المثل: إذا جاءَ نَهْرُ اللّهِ بَطَلَ نَهْرُمَعْقِل! إذا جاء هذا الكلام الرّبانيّ واللفظ القدسيّ بطلت فصاحة العرب». (شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۶، ص ۴۲۵).

دانشها و معارفی که از علی(ع) در دوران خلافتش سرزده، مباحث گوناگون و علوم مختلفی را فرا می‌گیرند و به نوع ویژه‌ای از از دانستنی‌ها محدود نمی‌شوند. ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة» نشان می‌دهد که دانشهای اسلامی از الٰهیّات و تفسیر و فقه و قضاء و نحو عربی و جز اینها از علی(ع) سرچشمه گرفته‌اند و سپس در جهان اسلام جریان یافته‌اند*. برخی از محقّقان پنداشته‌اند که چون علی در دوران خلافت خود سرگرم نبرد با مخالفان بوده، به «امور آموزشی» اهتمام نداشته است(۹۸)! این نویسندگان، گویی به منابع تاریخی نگاه نکرده‌اند تا ملاحظه کنند که راویان آثار، خطبه‌های بسیاری از امام گزارش نموده‌اند که علی آنها را بهنگام زمامداری خود در کوفه و دیگر نواحی القاء کرده است. بعلاوه، گویی نمی‌دانند که در سنّت اسلامی، جنگ و جهاد هرگز امام مسلمین را از آموزش مردم باز نمی‌دارد، مگر در قرآن کریم نخوانده‌اند که:

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً، فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (التّوبة: ۱۲۲).

«همهٔ مؤمنان نتوانند که برای پیکار کوچ کنند(۹۹). پس چرا از

(*) ــ به شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی‌الحدید، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۰ نگاه کنید.

(۹۸) ــ چنانکه استاد محمود مصطفی مصری در کتاب: «الأدب العربی و تاریخه» ج ۱، ص ۹۱، چاپ قاهره می‌نویسد: «ولکن علیّاً کان مشغولاً بالسّیاسة و الحروب فلم یجلس للتّعلیم»!

(۹۹) ــ این آیه از سورهٔ توبه، در سیاق آیات جنگ آمده است و واژهٔ «نفر» در خلال آن، به «کوچیدن برای پیکار» اشاره دارد نه مسافرت عادی.

مفسّران قرآن هم بر همین قول رفته‌اند (بعنوان نمونه، به تفسیر جامع البیان اثر طبری و مجمع البیان اثر طبرسی، ذیل آیه نگاه کنید) کاربرد واژهٔ «نفر» در سورهٔ مزبور نیز بر اینمعنی گواه است چنانکه می‌فرماید: إِنْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ... (التّوبة: ۴۱) یا می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ... (التّوبة: ۳۸).

هردستهٔ مؤمنان، گروهی را به‌پیکار نمی‌سپرندتا (ضمناً) در دین خدا به‌تفقّه پردازند و چون به‌سوی قومشان بازگشتند، آنها را هشدار دهند شاید که ایشان (ازنافرمانی) بپرهیزند...».

برنامهٔ اصلی امام چنانکه پیش از این یاد کردیم، تنظیم معیشت مسلمانان و تعلیم ایشان و همچنین اجرای عدالت درمیان آنها بود و علی هیچگاه از این سه هدف اساسی غافل نماند.

۱۰
ستیز امیرمؤمنان با غُلاة(۱۰۰)

گزارشهای تاریخی نشان می‌دهند که پس از پیروزی علیؑ درجنگ بصره (یا جمل)، اندیشه‌های برخی از مردم دربارهٔ امام تغییرکرد و گروهی از افراد وقبائل عرب که از یاری امیرمؤمنان در آن جنگ سرباززده بودند، برای پوزش‌خواهی بحضورش رسیدند. نصربن مُزاحِم ازقول محمّدبن مِخْنَف آورده است که وی گفت:

«هنگامی‌که علیؑ (پیروزمندانه) درشهربصره وارد شد، من که تازه به‌سال بلوغ رسیده‌بودم، با پدرم بدیدارش رفتم. در آن هنگام مردانی چندرا دربرابرش دیدم‌که (امام) آنها را توبیخ می‌کرد و می‌گفت: چه‌چیزشما را که‌بزرگان قومتان هستید واداشت‌که در یاری من درنگ کنید؟ به‌خدا سوگند اگراینکارتان ازسستی عقیده

(۱۰۰)ـ ممقانی در «مقباس الهدایة» می‌نویسد: «والمشهورأنّ الغلاة هم الذین یقولون فی أهل البیت (ع) ما لایلتزمون اهل البیت بثبوت تلک المرتبة لهم کمن یدّعی فیهم النبوّة ـ کالبزیعیّة ـ والإلهیّة ـ کالنّصیریّة و العلیاویّة و المخمّسة ونحوهم ـ مأخوذ من الغلوّ بمعنی التّجاوز عن الحدّ». (مقباس الهدایة فی علم الدّرایة، چاپ سنگی، ص۸۸). یعنی: «مشهورآنستکه غلاة کسانی‌هستندکه دربارهٔ خاندان پیامبر (ص) چیزهایی می‌گویندکه‌خودآنان برای خودشان، بدان مراتب قائل نبودند! همچون گروهی‌که دربارهٔ آنان، ادّعای نبوّت می‌کنند ـ مانندبزیعیّه ـ یا ادّعای الوهیّت در حقّ‌آنها دارند ـ مانندنصیریّه وعلیاویّه ومخمّسه وامثال ایشان ـ و واژهٔ غُلاة از غلُوّ بمعنای درگذشتن ازاندازه گرفته‌شده است...».

و کوته‌بینی بود که‌شما تباه شده‌اید واگر از شک درفضل من و تردید درپشتیبانیم سرزد که‌شما مخالف من بشما رمی‌آیید! آنها می‌گفتند: ای امیرمؤمنان اینچنین نیست ،ما فرمانبردارتوایم و با دشمنت درجنگیم. آنگاه همگی عذرخواهی نمودند ،وکسانی از آنان عذرشان را (بتصریح) یادکردند، برخی بیماری را بهانه آوردند و بعضی از نبودنشان دروقت جنگ سخن گفتند(۱۰۱)!"!

همینکه امام به‌کوفه رهسپارشد ،چنانکه پیش ازاین آوردیم، مسلمانان ازنواحی دور و نزدیک به‌سوی کوفه‌حرکت کردند. بسیاری ازایشان "نومسلمان" بودند و به‌دیدهٔ اعجاب و تحسین به‌پیروان اسلام می‌نگریستند، چراکه‌آنها توفیق یافته بودنددر مدّت‌کوتاهی به‌فتوحات بزرگی دست‌یابند و جهان را پرازغوغا کنند. این‌نومسلمانان، چون به‌رهبران جامعهٔ اسلامی می‌نگریستند، آنها را همانند پادشاهان و فرمانروایان گذشته نمی‌دیدند، مخصوصاً از زهد و پارسایی وحکمت و عدالت علی(ع)، سخت در شگفتی فرورفته‌بودند. این بودکه به‌مبالغه و غُلوّ دربارهٔ امیرمؤمنان گراییدند بویژه که‌برخی ازایشان، اندیشه‌های غلوآمیزی را ازمذاهب پیشین،بهمراه داشتند وآنها رابا شخصیّت امام تطبیق می‌کردند. ابوعَمْروکَشّی که از رجال نویسان قدیم شیعه بشمارمی رود، درکتابش آورده‌است: "هنگامی‌که‌علی(ع) نزد همسرش اُمّ‌عَمْرو ازقبیلهٔ عَنَزَه، بود ،ناگهان (خادمش) قَنْبَر آمد و گفت‌که‌ده‌تن بردرایستاده‌اند و چنین می‌پندارندکه‌توخداوندگار ایشان هستی! (امام) فرمود: آنها را به‌درون خانه‌بیاور. همگی

(۱۰۱)ـ "قال دخلت مع أبي عليٰ عليّ عليه‌السّلام حين قدم من البصرة و هوعام بلغت الحلم ،فإذا بين يديه رجال يؤنبهم ويقول لهم :ما بطأكم عنّي وأنتم أشراف قومكم؟ واللّه لئن كان من ضعف النّيّة و تقصير البصيرة ،إنّكم لبور. واللّه لئن كان في شكّ من فضلي ومظاهرة علَيَّ، إنّكم لعدوّ ،قالوا :حاش للّه يا أميرالمؤمنين ،نحن سلمك وحرب عدوّك . ثمّ اعتذر القوم فمنهم من ذكر عذره و منهم من اعتلّ بمرض و منهم من ذكر غيبه . . . " (وقعة صفّين ،ص ۷ و ۸).

برعلی وارد شدند. (امام) از آنان پرسید: شما چه می‌گویید؟ پاسخ دادند: می‌گوییم که تو خداوندگار ما هستی! و تو همان کسی که ما را آفریده‌ای و به ما روزی می‌دهی! (امام) گفت: وای بر شما باد، از این سخن باز ایستید، من آفریده‌ای همچون شما هستم. امّا آنها از سخنشان دست برنداشتند و همان ادّعا را تکرار کردند. آنگاه علی (ع) ایشان را در آتش افکند![۱۰۲]

از گزارش ضعیفی که کشّی در جای دیگر از کتابش آورده است معلوم می‌شود که غالیان در آن روزگار، بیشتر از سیاه‌پوستان «زُطّ»[۱۰۳] بودند و پس از جنگ بصره به حضور علی رسیدند.[۱۰۴]

ما اگر بر این گزارشها اعتماد نکنیم، از آثار فراوانی که درباره مخالفت امام با غلاة آمده، نمی‌توانیم روی گردانیم و همین آثار بر حضور چنین اشخاصی در عصر امام، می‌توانند دلالت داشته باشند. چنانکه به عنوان نمونه از علی علیه السّلام مأثور است که گفت:

نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطیٰ، بِها یَلْحَقُ التّالی وَ إِلَیْها یَرْجِعُ الْغالی.[۱۰۵]

«ما تکیه‌گاه میانه‌ایم، آنکس که واپس مانده است بما می‌پیوندد و آنکس که زیاده‌روی نموده (به غلوّ افتاده) بما باز می‌گردد...».

و همچنین گفت:

---

(۱۰۲)ـ «بینما علیّ (ع) عند امرأة له من عنزة وهی أمّ عمرو، إذ أتاه قنبر فقال له إنّ عشرة نفر بالباب یزعمون انّک ربهم! قال: أدخلهم. قال فدخلوا علیه، فقال لهم ما تقولون؟ فقالوا: نقول إنّک ربنا وأنت الذی خلقتنا وأنت الذی ترزقنا! فقال لهم: ویلکم لاتفعلوا، انّما أنا مخلوق مثلکم، فأبوا وأعادوا علیه... فقذفهم فی النار.» (اختیار معرفة الرّجال، اثر ابوعمرو کشّی، چاپ مشهد، ص ۷۲ و ۳۰۸).

(۱۰۳)ـ در لسان العرب اثر ابن‌منظور آمده که: زُطّ، نام گروهی از سیاهان سند بوده است: (الزّط بالضمّ والتشدید: قوم أسودٌ من السّند...).

(۱۰۴)ـ «إنّ علیاً (ع) لما فرغ من قتال أهل البصرة، أتاه سبعون رجلاً من الزّط...» (اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۹).

(۱۰۵)ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۹. مقایسه شود با: العقد الفرید، اثر ابن عبدربّه، ج۲، ص۳۰۷ و الاشتقاق، اثر ابن درید، ص ۴۶۲.

هَلَکَ فِیَّ رَجُلانِ، مُحِبٌّ غالٍ و مُبْغِضٌ قالٍ.(۱۰۶)

«دومرد دربارهٔمن بههلاکت افتادهاند،دوستی که از اندازه درمیگذرد (غلوّ میکند) و دشمنیکهخصومت میورزد.».

و نیزگفت:

سَیَهْلِکُ فِیَّ صِنْفانِ، مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلیٰ غَیْرِالْحَقِّ و مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلیٰ غَیْرِالحَقِّ وَ خَیْرُالنّاسِ فِیَّ حالاً النَّمَطُ الأَوْسَط.*

«دودسته بخاطرمن هلاک خواهندشد،دوستی کهزیادهروی کند و محبّتش اورا بهناحق کشاند. و دشمنیکهتجاوزگرباشد و دشمنیش اورا بهناحق کشاند و احوال مردمی درحقّ من نیکواست کهگروه میانهروباشند.»

و نیز گفت:

هَلَکَ فِیَّ رَجُلانِ، مُحِبٌّ مُفْرِطٌ و باهِتٌ مُفْتَرٍ.(۱۰۷)

«دومرد دربارهٔمن بههلاکت افتادهاند،دوستی که زیادهروی میکند و بهتانزنندهایکه دروغ میبندد.».

و نیزبهکسی که درستایش وی مبالغهنمود (ودرباطن، باامام مخالف بود)، گفت:

أَنَا دُونَ ما تَقُولُ، وَ فَوْقَ ما فیٖنَفْسِکَ!(۱۰۸)

«من کمترازآنم کهمیگویی وبالاترازآنم کهدردل داری».

---

(۱۰۶)ـ نهج البلاغه،کلمات قصار،شمارهٔ۴۶۹.مقایسهشودبا: عیون الأخبار،اثر ابنقتیبه، ج۱، ص۳۲۶وتاریخ یعقوبی،ج۲، ص۱۵۲.

(*) ـ نهج البلاغه،خطبهٔ شمارهٔ۱۲۳.

(۱۰۷)ـ نهج البلاغه، کلمات قصار،شمارهٔ۴۶۹.مقایسهشود با: تحف العقول،اثر ابنشعبه، ص ۲۱۶ و جمهرة الأمثال،اثر ابوهلال عسکری، ج۱، ص۹۴۱۹.

(۱۰۸)ـ نهج البلاغه،کلمات قصار،شمارهٔ ۸۳. مقایسهشود با: البیان و التّبیین،اثر جاحظ، ج۱،ص ۱۷۹ وج۲، ص ۲۲۰ و أنساب الأشراف،اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

و نیز هنگا می‌که گروهی،ا ما مرا پیش رویش ستودند،گفت :
أَللّٰهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمُ بي من نَفْسي، و أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسي مِنْهُمْ،أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا خَيْراً مِمّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْلَنا ما لاتَعْلَمُونَ.(۱۰۹)

«خدا وندا تو بهترا زمن،مرا می‌شنا سی و من نیزخودرا بهترا ز آنها می‌شنا سم. خدا یا ما را برترا زآ ن کن کها یشا ن می‌پندا رند و آنچه‌را که دربا رهٔما نمی‌دا نند بیا مرز».

وهمچنین به‌کسی که‌پیا ده در رکا بش را ه‌می‌آ مد،گفت :
إِرْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِکَ مَعَ مِثْلي فِتْنَةٌ لِلْوالي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤمِنِ.(۱۱۰)

«با زگرد،که‌پیا ده‌آ مدن کسی چون تو با کسی چون من،ما یهٔ‌تکبّر حکمرا ن و موجب‌خوا ری مؤمن می‌شود.»!

و به‌دیگری که‌دربا رهٔا ش به‌شنا گویی پردا خت ،درحضور سپاهیان خود گفت :
إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلالُ اللّٰهِ فی نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ فی قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ ـ لِعِظَمِ ذٰلِکَ ـ کُلُّ ما سِواهُ.(۱۱۱)

«کسی‌که شکوه خدا وند در دروا نش با عظمت‌آ میخته و مقا م ا و دردلش بزرگ آ مده ،سزا وا را ست که‌بخا طر ا ین‌بزرگی، هرچه جز خدا با شد درنظرش‌کوچک آ ید.».

ا ین‌قبیل آ ثا ر ـ که‌درمآ خذ تا ریخی فرا وا ن یا فت می‌شوند ـ نما یشگرآ نندکه در دورا ن فرما نروا یی و پیروزی علیؑ، برخی ا ز مدّعیا ن دوستی ا ما م در کوفه و بصره، به‌غلوّ و ا فرا ط گرا ییده بودند و ا میرمؤمنا ن نیز ا ز ستیز و مخا لفت با آ نا ن کوتا هی نمی‌ورزید و ا ندیشه‌ها ی نا درست ا یشا ن را ـ که‌ممکن بود ، عقا ید

---

(۱۰۹) ـ نهج ا لبلاغه ،کلما ت قصا ر ،شما رهٔ ۱۰۰. مقا یسه‌شود با : أنسا ب ا لأشرا ف ،ا ثر بلاذری، ص ۱۸۸.

(۱۱۰) ـ نهج ا لبلاغه ،کلما ت قصا ر ،شما رهٔ ۳۲۲. مقا یسه شود با : وقعهٔ صفّین، ا ثر نصربن مزا حم، ص ۵۳۱.

(۱۱۱) ـ نهج ا لبلاغه ،خطبهٔ‌شما رهٔ ۲۱۱ .مقا یسه‌شودبا روضهٔ الکافی،ص ۳۵۲.

توحیدی مسلمانان را به‌خطرافکند- تخطئه مینمود و آنانرا از زمرهٔ طرفداران و پیروان حقیقی خود نمی‌شمرد چنانکه ابوجعفر طبری درتاریخش آورده‌است‌که امام درحضورجمعی برخاست و خطبه خواند و درخلال آن فرمود:

أَلا و إنَّ هذِهِ الأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلىٰ ثَلاثٍ و سَبْعينَ فِرْقَةً شَرُّها فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُني و لاتَعْمَلُ بِعَمَلي! فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ و رَأَيْتُمْ فَالْزِمُوا دينَكُمْ وَ اهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُم (ص) وَ اتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَ اعْرِضُوا ما أُشْكِلَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرآنِ، فما عَرَفَهُ الْقُرآنُ فَالْزِمُوهُ وَ ما أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ، وَ ارْضُوا بِاللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ رَبّاً وَ بالإسْلامِ ديناً وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عليه وسلَّمَ نَبِيّاً و بِالْقُرآنِ حَكَماً و إماماً.(۱۱۲)

«بدانیدکه‌این امّت ۷۳ فرقه خواهدشد و بدترین آنها فرقه‌ایست‌که‌خودرا به‌من منسوب می‌دارد ولی عمل مرا بجای نمی‌آورد، امّا شما (آنچه‌را لازم‌بود) دریافتید و دیدید، پس به دین خودتان پای بند باشید و از رهبری پیامبرتان(ص) بهره گیرید و از سنّت‌او پیروی کنید و هرچه برشما دشوار آمد، آنرا برقرآن عرضه دارید وهرچه‌راکه قرآن شناخت (تصدیق کرد) پای بندآن باشید و هرچه‌را انکار نمود، ردّکنید. و خشنود از آن باشید که‌خدای عزّوجلّ پروردگارتان و اسلام آئینتان و محمّد (ص) پیامبرتان و قرآن، داور و پیشوایتان است.».

شگفت‌آنکه آثارتاریخی گواهی می‌دهند که پس‌ازعزیمت‌امام به‌نبردصِفّین و توقّف‌جنگ مزبور، بازهم دشمنی و مخالفت با امیرمؤمنان ازسوی دوستان نادان، آغاز شد و سرانجام به شهادت‌امام پیوست!

(۱۱۲)- تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۴۷۹ و البدایة و النّهایة: ج ۷، ص ۲۵۶.

۱۱
حرکت از کوفه به سوی صفّین

علی(ع) پس از آنکه مدت کوتاهی در کوفه اقامت گزید، مسلمانان را برای رویارویی، با معاویة بن أبی‌سُفیان بسیج فرمود. معاویه که کشته‌شدن خلیفهٔ سوّم را بهانهٔ نافرمانی خود از حکومت مرکزی قرار داده بود*، درحقیقت دلدادهٔ امارت و شیفتهٔ فرمانروایی بود و به‌هیچوجه نمی‌خواست حکومت شام را از دست بدهد. از اینرو درگرماگرم جنگ صفّین ـچنانکه نصربن مزاحم آورده است ـ به علی(ع) پیشنهاد نمود که شام را بمن واگذار تا دست از جنگ بازدارم! البتّه این پیشنهاد که درواقع، تجزیهٔ سرزمین اسلامی را دربرداشت، هرگز به‌نزد علی علیه السّلام پذیرفته نیافتاد و با پاسخ استوار و قاطع او روبروشد. نصربن مزاحم درکتاب قدیمی: «وقْعَةُ صفّین» می‌نویسد: معاویه بن أبی‌سفیان، نامه‌ای برای علی(ع) نگاشت وآنرا بدست مردی از سَکاسِک سپرد که‌اورا عبداللّه‌بن عُقْبَه می‌نامیدند و از پیکهای عراقیان‌بود. معاویه درنامهٔ خود چنین آورد:

«امّا بعد، من گمان می‌کنم اگرتوپیش از این می‌دانستی (و ما نیز می‌دانستیم) که جنگ، کارما وتورا بدینجا می‌کشد که‌اینک شاهدآن هستیم هرگز به‌پیکار با یکدیگر برنمی‌خاستیم. و هرچند

(*)ـ علی(ع) ضمن یکی از نامه‌های خود به‌معاویه دراینباره نوشته‌است: «و امّا قولک: ادفع إلینا قتلةَ عثمان! فما أنت وعثمان؟ إنّما أنت رجل من بنی‌امیّة و بنوعثمان أُولیٰ بذلک منک، فإن زعمت أنّک أقویٰ علیٰ دم أبیهم‌منهم فادخل فی طاعتی ثمّ حاکم القوم إلیّ أحملک وایّاهم علی المحجّة» (وقعة صفّین، ص ۵۸). «امّا آنچه گفته‌ای که: قاتلان عثمان را بما سپار! تورا با عثمان چکار؟ تو مردی از بنی‌امیه هستی و پسران عثمان ازتو بدینکار سزاوارترند. پس اگر پنداشته‌ای که‌برخونخواهی پدرشان از آنان نیرومندتری، نخست اطاعت مرا (که‌خلیفهٔ مبسوط الید هستم) بپذیر وسپس باقاتلان عثمان برای محاکمه‌نزدمن آی تا تو وایشان را برطریق عدالت وادارم.»

ما اختیار خرد و اندیشهٔ خودرا ازدست دادیم ولی آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده‌که ازآنچه گذشته‌است پشیمان شویم و به اصلاح آنچه باقیمانده بکوشیم. و من پیش‌ازاین شام را از تو خواسته‌بودم بدین شرط که فرمانبرداری و بیعت تو برمن لازم نباشد و تو از پذیرفتن این پیشنهاد سرباززدی ولی خداوند، آنچه‌را که تو از دادنش دریغ ورزیدی بمن بخشید و من امروز تورا به‌همان چیزی می‌خوانم که دیروز بدان‌خوانده‌بودم. من از ماندن دردنیا امیدی ندارم مگرهمان امیدی که تو داری، و از مرگ بیمناک نیستم جزبه‌همان گونه که‌تو بیمناک هستی، به‌خدا سوگند که سپاهیان کاهش یافتند و مردان ازبین رفتندو ما فرزندان عبدمّناف بریکدیگر برتری نداریم مگر فضیلتی که درسایهٔآن هیچ عزیزی، ذلیل نشود وهیچ آزادی به‌اسارت‌وبردگی نیافتد والسّلام...

امام، هنگامی‌که نامهٔ معاویه‌را خواند، گفت: شگفتا از معاویه و نامه‌اش! سپس‌کاتب‌خود عُبَیْداللّه بن أبی رافِع را فراخواند و دستورداد تا درپاسخ معاویه بنویسد:

«امّا بعد، نامه‌ات به‌من رسید. نوشته‌بودی: اگر می‌دانستی و می‌دانستیم که‌جنگ، کارما وتورا بدینجا می‌کشد به‌پیکار با

---

(۱۱۳)ـ «امّا بعد، فإنّی أظنّک أن لو علمت أنّ الحرب تبلغ بنا و بک ما بلغت و علمنا، لم‌یجنها بعضنا علیٰ بعض و إنّا و إن کنّا، قد غلبنا علیٰ عقولنا فقد بقی لنا ما نندم به علیٰ ما مضیٰ و نصلح ما بقی. و قدکنت سألتک الشّام علیٰ ألایلزمنی لک طاعة و لابیعة فأبیت ذلک‌علیَّ فأعطانی اللّه ما منعت و أنا أدعوک الیوم إلیٰ ما دعوتک إلیه أمس، فإنّی لاأرجو من البقاء إلّا ما ترجو و لاأخاف من الموت الّا ما تخاف و قد واللّه رقّت الأجناد و ذهبت الرّجال و نحن بنوعبدمناف لیس لبعضنا علیٰ بعض فضل إلّا فضل لایستذلّ به العزیز و لایسترقّ حرّ به والسّلام». (وقعة صفّین، اثر نصربن مزاحم منقری، چاپ قاهره، ص ۴۷۰ و ۴۷۱).

یکدیگر برنمی‌خاستیم و از این جنگ فاصله می‌گرفتیم. من اگر هفتاد بار برای خدا کشته شوم و سپس زنده گردم هرگز از سرسختی بخاطر خدا و جهاد با دشمنان او دست برنمی‌دارم. امّا اینکه گفته‌ای: آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم. من نه از عقل و ادراکم چیزی کاسته‌ام ونه از کارم پشیمان شده‌ام. امّا اینکه: شام را خواسته‌ای. من امروز چیزی را به تو نمی‌دهم که دیروز نداده‌ام. امّا اینکه: در بیم و امید ما را برابر شمرده‌ای. تو درشک، از من دریقین محکمتر نیستی و شامیان درحرص بردنیا، آزمندتر از عراقیان درحرص بر آخرت نیستند. امّا اینکه گفته‌ای: ما فرزندان عبدمناف بر یکدیگر برتری نداریم. بجان خودم سوگندکه هرچند ما فرزندان یک پدرهستیم ولی اُمَیَّه مانندهاشم نبود و حَرْب به عبدالمُطَّلِب نمی‌ماند و أبوسفیان به أبوطالب شباهت نداشت و مهاجر همچون آزادشده، نیست و حقدار با باطلگو برابرنباشد وعلاوه‌براینها، فضیلت پیامبری دردست ما (بنی‌هاشم) است (نه‌دربنی‌اُمیّه) که بدان، عزیزرا خوار میداریم و خواررا عزیز می‌کنیم. والسّلام.»(۱۱۴)

(۱۱۴)- «امّا بعد، فقدجائنی کتابک تذکر: أنّک لوعلمت وعلمنا أنّ الحرب تبلغ بنا و بک ما بلغت لم‌یجنها بعضنا علیٰ بعض فإنّا وایّاک منها فی غایة لم‌تبلغها. و إنّی لوقتلت فی ذات اللّه و حیّیت ثمّ قتلت ثم حیّیت سبعین مرّة، لم ارجع عن الشدّة فی ذات اللّه والجهاد لأعداء اللّه. و امّا قولک: انّه قدبقی من عقولنا ماندم به‌علیٰ ما مضیٰ. فإنّی ما نقصت عقلی و لاندمت علیٰ فعلی. فأمّا طلبک الشام فإنّی لم‌أکن لأعطیک الیوم ما منعتک أمس. وامّا استواءنا فی الخوف والرّجاء، فإنّک لست أمضیٰ علی الشّک منّی علی الیقین و لیس أهل الشّام بأحرص علی الدّنیا من أهل العراق علی الآخرة. و امّا قولک: انّا بنوعبدمناف لیس لبعضنا علیٰ بعض فضل. فلعمری انّا بنو أب واحد ولٰکن لیس امیّة کهاشم و لاحرب کعبدالمطّلب و لاابوسفیان کأبی‌طالب ولاالمهاجر کالطّلیق و لاالمحقّ کالمبطل و فی أیدینا بعدفضل النبوّة الّتی أذللنا بها العزیز و أعززنا بها الذّلیل والسّلام.» (وقعة صفّین، ص ۴۷۱. مقایسه‌شودبا: نهج البلاغه، نامه‌شمارهٔ ۱۷).

معاویه برای آنکه حکومت شام را ازدست ندهد درجنگی وارد شدکه بهاعتراف خودش گمان نمی‌کرد که آنهمه آسیب وزیان بهمراه داشته باشد ولی دلبستگی به‌قدرت، چنان اورا مجذوب ساخته بود که هیچگاه و درهیچ شرائطی نخواست از سرکشی‌های خود بازایستد و تسلیم حق شود. نه‌تنها دلائل نیرومندعلی اورا قانع‌نکرد بلکه کشته‌شدن عَمّار یاسِر بدست سپاهیانش نیز اورا ازخواب گران بیدار نساخت با اینکه پیامبرخدا ـ صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم ـ درباره‌ٔ عمّار به‌صراحت پیش‌بینی نموده و بدوگفته‌بود: تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْباغِیَةُ* (تورا گروه ستمگری خواهندکشت!). بدیهی‌است علی که از گذشته‌های دور معاویه‌را می‌شناخت، هرگز نمی‌توانست با وی کنار آید و رضایت دهد که پسرابوسفیان، ولایت شام‌را برعهده گیرد. ازاینرو یارانش را فرمان داد تا آهنگ شام‌کنند. پیش‌ازآنکه سپاه امیرمؤمنان از کوفه بیرون رود گروهی ازیاران عبدالله بن مسعود (صحابی مشهور) بحضور امام رسیدند و اجازه‌خواستند تا با سپاه‌وی همراه باشند ولی درجنگ دخالت نکنند تا حقّ وباطل به‌روشنی برآنها معلوم گردد و سپس به‌یاری اهل حق بشتابند و امام‌علیه‌السّلام ازسربزرگواری و وسعت‌نظر، بدانان رخصت داد.

نصربن مزاحم می‌نویسد:

„آنها (به‌امیرمؤمنان) گفتند: ما بهمراه‌تو(ازکوفه) بیرون می‌آییم ولی درلشکرگاهتان وارد نمی‌شویم و اردویی جداگانه می‌زنیم تا درکارشما و شامیان بنگریم. آنگاه هردسته‌ای را دیدیم که‌می‌خواهد به‌کاری پردازد که‌برا و روا نیست یا ستمی از وی سرزد، برضدّآندسته وارد پیکارمی‌شویم. علی به‌آنان گفت: آفرین برشما باد، خوش‌آمدید! اینست راه‌فهم دین و آگاهی از

(*)ـ این‌حدیث ازجمله احادیث معتبر و مشهورشمرده‌می‌شود و در کتب‌گوناگون از سیره و مغازی و تاریخ و حدیث با اسناد متعدّد گزارش‌شده‌است. ابن‌حَجَر عَسْقلانی درکتاب: الإصابة‌فی تمییز الصّحابة (ج۲، ص ۵۱۲)آنرا از احادیث „متواتر" بشمارآورده که در صدور آنها تردید نیست.

سنّت ، کسی که بدینکار راضی نشود ستمگر و خائن است"..! (۱۱۵)

بدینگونه امام نشان داد که‌درا سلام، تا چه‌اندازه برای اهل پژوهش وانصاف ، راه‌تحقیق باز است .

درهمین‌هنگام، گروه‌دیگری ازیاران ابن مسعود که ۴۰۰ مرد بودند بهمراه رَبیع بن خُثَیم بحضور امام آمدند و گفتند :

"ای امیرمؤمنان مادرباره‌این جنگ (داخلی) دچار شک وتردید هستیم هرچند از برتری و فضل تو آگاهی داریم وما وتو ودیگر مسلمانان بی‌نیاز نیستیم ازاینکه کسانی باشندکه با دشمنِ (خارجی) بجنگند پس (درخواست‌داریم) که‌ما را به‌برخی از مرزهای مسلمانان بگماری تادرآن منطقه بمانیم و در دفاع‌از اهالی آنجا ، پیکارکنیم. علی (پیشنهاد اینگروه‌را نیزپذیرفت) و ربیع بن خثیم‌را (با همراهانش) به‌مرزِ ری فرستاد"". (۱۱۶)

سپس دستورحرکت‌داد و سپاه امیرمؤمنان در بیرون شهرکوفه درمحلّی بنام نُخَیلَه به‌تدریج گردآمدند و آنجا را لشکرگاه خود قراردادند. در نخیله ، گروهها و قبائل گوناگون به امام

---

(۱۱۵)– "(أنّ أصحاب عبداللّه‌بن مسعود أتوه...) فقالوا له :إنّا نخرج معکم و لاننزل عسکرکم و نعسکر علیٰ حدة حتّی ننظر فی أمرکم و أمر أهل الشّام، فمن رأیناه أرادما لایحلّ له، أو بدا منه بغي، کنّا علیه. فقال علی ع : مرحباً و اهلاً،هذا هو الفقه فی‌الدّین و العلم بالسّنّة، من لم‌یرضِ بهذا فهو جائرخائن."(وقعة صفّین، ص ۱۱۵).

(۱۱۶)– "و أتاه آخرون من اصحاب عبداللّه‌بن مسعود، فیهم ربیع بن خثیم و هم یومئذ أربعمائة رجل فقالوا : یا امیرالمؤمنین انّا شککنا فی هذاالقتال علیٰ معرفتنا بفضلک و لاغناء بنا و لابک و لاالمسلمین عمّن یقاتل العدوّ، فولّنا بعض‌الثّغور نکون به ثمّ نقاتل عن أهله. فوجّهه علیٰ ثغر الرّیّ."(وقعة صفّین، ص ۱۱۵) مقایسه شود با :(الأخبار الطّوال، ص ۱۶۵).

پیوستند و عبداللّه‌بن عبّاس نیز ازبصره با سپاهی گران به‌حضور امام رسید و پس از تعیین فرماندهان هرلشکر، درمسیر بین النّهرین به‌سوی شام روانه شدند. درآستانهٔ حرکت سپاه، علی سفارشنامه‌هایی برای فرماندهان و سربازان خود نوشت که از کمال تقویٰ و دقّت وی حکایت می‌کنند. دریکی از این سفارشنامه‌ها آمده‌است:

فَٱعْزِلُوا النّاسَ عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ خُذُوا عَلىٰ أَيْدي سُفَهائِكُمْ وَ ٱحْتَرِسُوا أَنْ تَعْمَلُوا أَعْمالاً لايَرْضَى اللّهُ بِها عَنّا.(117)

«(ای فرماندهان سپاه! مردم‌را (درطیّ راه) از ستمگری و تجاوز به‌دیگران بازدارید و جلوی دست‌نادانان خودرا بگیرید و مراقب باشید کارهایی ازشما سرنزندکه خداوند بدانها از ما ناخشنود شود».

بنا به‌گزارش نصربن مزاحم، امام، پیشروان سپاهش را از نخیله حرکت داد و بدانها سفارش نمود تا از فرات فاصله نگیرند و خود در روز چهارشنبه پنجم شوّال (سال سی‌وشش هجری) با بقیهٔ‌سپاهیانش از نخیله بیرون آمد و همچنان راه سپرد تا به دَیْر أبوموسیٰ ــ در دوفرسنگی کوفه ــ رسید. درآنجا نماز عصر گزارد و سپس راه‌را ادامه‌داد تا به‌کنار رود نَرْس فرود آمد (که‌از فرات جدا می‌شود و نرسی، پسربهرام آنرا حفر کرده‌بود)، درآنجا نماز مغرب را بجای آورد و شب را نیز در همان محل درنگ کرد و سپیده‌دم، پس‌ازنماز بامداد دوباره حرکت آغاز نمود تا به قُبَّیْن رسید که درآن ناحیه، کنیسه یا پرستشگاهی از آنِ یهودیان بود. امام، راه‌خودرا ادامه داد وگام‌در سرزمین بابِل نهاد و از دَیْرکَعب گذر کرد و شب را در ساباط خفت. در ساباط دهقانان محلّی بحضورش رسیدند و پیشنهاد نمودند که برای او وهمراهانش غذا فراهم سازند. امام پیشنهادآنانرا نپذیرفت

(117)ــ وقعهٔ صفّین، ص ۱۲۵.

و گفت: لَیْسَ ذٰلِکَ لَنا عَلَیْکُم[118] „تهیّهٔ غذای ما، برعهدهٔ شما نیست" و بدینصورت نشان داد که کمترین تحمیل بر رعیّتش را نمی‌پسندد. سپس از ساباط گذشت و به‌شهربهرسیر رسید و از آنجا به مدائن رفت و مردم مدائن را به‌شرکت درسپاه خود فرا خواند، آنان نیز به‌دعوت امام پاسخ گفتند و گروهی از ایشان بدو پیوستند. آنگاه عزم أنبار نمود و دهقانهای انبار به‌استقبالش شتافتند و چون اورا دیدند از اسبهای خود پیاده شدند و دررکابش دویدن آغازکردند! امام، از رفتن، بازایستاد و به‌آنها فرمود: „پس این‌چهارپایان که‌باخود آورده‌اید برای چیست، چرا برآنان سوار نمی‌شوید؟ و ازاینکار چه‌قصدی دارید؟" آنها گفتند: „اینکار، رسم و خوی ما است‌که بدینوسیله فرماندارن خود را بزرگ می‌داریم! امّا این اسبها را به‌پیشگاه تو هدیه‌آورده‌ایم. بعلاوه، برای تووسلمانان، غذایی نیز ساخته‌ایم و همچنین برای چهارپایانتان علوفهٔ‌بسیارفراهم کرده‌ایم." امام، گفت: „دربارهٔ اینکارکه پنداشته‌اید رسم و خوی شما است و ازاینراه فرماندهان خودرا بزرگ می‌دارید، باید بگویم که بخدا فرمانروایانتان ازاین دویدن هیچ سودی نمی‌برند وتنها، شما خود و پیکرتان را رنجه می‌کنید، بنابراین، آنرا هرگز تکرار مکنید. امّا چهارپایانتان، اگر مایل باشید که‌ما آنها را از شما بپذیریم و به‌حساب خراجی که‌باید بدهید بگذاریم، در اینصورت، آنها را می‌پذیریم. وامّا غذایی که فراهم ساخته‌اید، ما خوش نداریم ازاموال شما چیزی بخوریم مگرآنکه بهایش را بپردازیم."[119]

---

(۱۱۸)ـ وقعهٔ صفّین، ص ۱۳۶.

(۱۱۹)ـ „أمّا هذا الّذی زعمتم أنّه منکم خلق تعظّمون به الأمراء، فوالله ما ینفع هذا، الأمراء و انّکم لتشقّون به علی أنفسکم و أبدانکم فلاتعودوا له. و امّا دوابّکم‌هذه فإن أحببتم أن نأخذها منکم فنحسبها من خراجکم، أخذنا منکم. و امّا طعامکم الّذی صنعتم لنا فإنّا نکره أن نأکل من أموالکم شیئاً إلّا بثمن." (وقعهٔ صفّین، ص ۱۴۴).

دهقانان انبار گفتند: (شما غذا را بخورید) ما قیمت آنرا معیّن خواهیم کرد و سپس بهایش را می‌پذیریم. امام تأمّلی نموده و فرمود: إذاً لاتُقَوِّمُونَهُ قیمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفی بِما دُونَهُ!(۱۲۰) «در آنصورت، شما (پاس ما می‌دارید و برای غذایتان) بهای درستی معیّن نخواهید کرد، از اینرو ما به غذای ساده‌تر خود بسنده می‌کنیم.»!

سپس امام، از آنجا گذر کرد و به جزیره وارد شد وقبیلهٔ بنی تَغْلِب به پیشواز ش آمدند. قبیلهٔ مزبور مسیحی بودند و درروزگار رسولخدا ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ با پیامبر اکرم پیمان بسته بودندکه از آیین خویش روی نگردانند ولی فرزندانشان را هم به پذیرش مسیحیّت وادار نکنند. امام از اینکه شنید آنان به پیمان خود وفادار نمانده‌اند به‌خشم آمد ولی چون مسلمانانِ بسیاری درمیان آن قبیله یافت، آرام و خرسند شد وبه‌سوی رَقّه حرکت کرد. اهالی رقّه، براثر تبلیغات معاویه، فریب خورده بودند و از او هواخواهی می‌نمودند. از اینرو دروازه‌های رقّه را بروی سپاه امیرمؤمنان بستند و درآنجا حصار گرفتند. علی ازآنان کمک خواست که پلی بر روی فرات زده شودتا او وسپاهیانش ازآن بگذرند. آنان از پذیرفتن این پیشنهاد، خودداری نمودند و قبلاً کشتی‌هایشان را نیز از کنار فرات جمع‌آوری کرده‌بودند. امام ازآنکه اهالی رقّه را به‌پل سازی وادارد، امتناع ورزیدو ازآن محل دورشد تا از پل مَنبِج گذرکند ولی درغیاب وی مالک اَشْتَرنَخَعی، اهل رقّه را سخت بیم‌داد، آنها از تهدید مالک ترسان شدند و به‌ساختن پل پرداختند!(۱۲۱) سرانجام امیرمؤمنان از فرات عبورکرد و راه شام را درپیش گرفت.

---

(۱۲۰)ـ وقعهٔ صفّین، ص ۱۴۴.

(۱۲۱)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۴، ص۵۶۵. و: وقعهٔ صفّین، ص ۱۵۱.

۱۲
جنگ صفّین و فتنهٔ خوارج

هنگامی‌که علیؑ رهسپار شام گردید معاویة بن أبی سفیان یکی از سردارانش را که أبوالأعْوَر سُلَمی نام داشت با سپاهی گران به‌سوی علی فرستاد. امام نیز لشکر پیشاهنگ خودرا به‌فرماندهی مالک أشترنخعی به‌سوی آنان روانه‌کرد و به‌مالک سفارش نمودکه:
إيّاكَ أنْ تَبْدَءَ الْقَوْمَ بِقِتالٍ إلّا أنْ يَبْدَءُوكَ، حتّى تَلْقاهُمْ وتَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَلايَجْرِمَنَّكَ شَنَآنُهُمْ عَلى قِتالِهِم(۱۲۲) قَبْلَ دُعائِهِمْ وَالْإعْذارِ إلَيْهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ(۱۲۳).

«پیش ازآنکه به‌دیدار شامیان روی و سخنانشان را بشنوی، بپرهیزکه‌باآنها پیکار آغازکنی مگراینکه ایشان جنگ را برضدّ تو شروع کنند. وتاشامیان را به (یگانگی) فرانخوانده‌ای و چند بار اتمام حجّت‌نکرده‌ای، دشمنی باآنگروه، تورا به‌پیکار باایشان وادارنکند».

مالک أشتر و سپاهیانش پیش‌تاختند تا به‌لشکر أبوالأعور رسیدند ولی به‌رعایت‌فرمان امام درپیکار پیشقدم نشدند تا أبوالأعور برآنها حمله‌آورد. آنگاه آتش‌نبرد میان دو سپاه افروخته‌گردید. امّا یک روزصبح، سپاهیان مالک باشگفتی دیدند که از اردوی دشمن،خبری نیست! و معلوم‌شدکه‌آنها درسیاهی شب عقب‌نشینی کرده و به‌معاویه پیوسته‌اند. درهمان اوقات، امیرمؤمنان باسپاهیانش‌نیز ازراه رسیدند و سرانجام در قُناصِرین که‌نزدیک صفّین بودبامعاویه ولشکرشام روبرو شدند.
بنابرآنچه مورّخان نوشته‌اند سپاهیان مزبور درآن منطقه بر «فرات» دست‌یافتند و ازاینکه یاران علیؑ ازآن بهره گیرند،

(۱۲۲)ـ این بخش از سخن امام (ع) ازآیهٔ ۸ سورهٔ مائده اقتباس شده‌است.

(۱۲۳)ـ وقعة صفّین، ص ۱۵۳.

جلوگیری نمودند. امیرمؤمنان، مردی از پیروان خود به‌نام صَعْصَعَة بن صُوحان را فراخواند و بدو فرمود:

«نزد معاویه برو و به‌او بگو که‌ما این مسیر (طولانی) را پیموده (و بدینجا رسیده‌ایم) و من پیش‌ازآنکه حجّت را برشما تمام‌کنم خوش‌ندارم که آغازگرِ کارزار باشم ولی تو (یکبار) با سوارانت پیش‌تاختی و قبل ازآنکه باتو پیکارکنیم، جنگ را با ما آغاز نمودی ــ و رأی ما برآنستکه از نبرد خودداری ورزیم‌تا تورا به (یگانگی) فراخوانیم و برتو حجّت‌آوریم‌ــ و این بارِ دیگراست که‌شما در ستیزه‌گری پیشدستی نموده‌اید تا آنجا که‌میان مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از راه‌آنان بردار تا دراختلافی که میان ما و شما رخداده و برای آن بدینجا آمده‌ایم، اندیشه‌کنیم. و اگر تو به‌این امر بیشتر دلبسته‌ای که‌ما مقصود خودرا که‌بخاطرش دراین‌محل حضوریافته‌ایم،رها کنیم و اجازه دهیم تا مردم برسرآب بایکدیگر بجنگند و هرکس که پیروزشد،آب بنوشد! ما نیز چنین کنیم.»![124]

معاویه، پس‌ازآنکه پیام علیؑ را شنید بایارانش به‌رایزنی پرداخت و بدین نتیجه رسید که‌به‌فرماندهٔ‌سپاهش ابوالأعور دستور دهد: «لشکریان علیؑ را همچنان ازنوشیدن آب بازدار»! امام، ناگزیر اجازه‌داد تا یارانش،سپاه‌معاویه‌را درهم کوبند و راه را به‌سوی آب بازکنند واین‌کار،به‌همّت‌گروهی، صورت‌پذیرفت.

(۱۲۴)ــ «إئت معاوية فقل: إنّا سرنا مسيرنا هذا،و أنا أكره قتالكم قبل الإعذار إليكم و إنّك قد قدمت بخيلك فقاتلتنا قبل أن نقاتلك وبدأتنا بالقتال ونحن من رأينا الكفّ حتّیٰ ندعوك و نحتجّ عليك .وهذه أخرىٰ قد فعلتموها حتّیٰ حلتم بين الناس و الماء ،فحلّ بينهم و بينه حتّیٰ ننظر فيما بيننا وبينكم وفيما قدمنا له و قدمتم. و إن كان أحبّ إليك أن ندع ما جئنا له و ندع الناس يقتتلون على الماء حتّیٰ يكون الغالب هوالشارب، فعلنا.»! (وقعة صفّين، ص ۱۶۱ مقايسه‌شودبا :تاريخ‌الأمم والملوك ، ج۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲).

سپاهیان معاویه انتظار داشتند که علی علیه السّلام، فرمان «مقابله به مثل» دهد و راه فرات را بر آنها ببندد ولی با کمال شگفتی خبر یافتند که امیرمؤمنان به سربازانش دستور داده است:

خذوا من الماء حاجتکم وارجعوا إلی عسکرکم و خلّوا بینهم و بین الماء، فإنّ اللّه قد نصرکم ببغیهم و ظلمهم!(۱۲۵)

«به اندازه‌ای که نیاز دارید از آب برگیرید و به لشکرتان برگردید و میان دشمن و آب را باز گذارید که خداوند، شما را به دلیل تجاوز و ستمگری آنها، بر ایشان پیروز کرد...».

با این همه، سپاهیان شام از خواب غفلت بیدار نشدند و تفاوت میان نور و ظلمت را درنیافتند و آمادهٔ کارزار گشتند. شرح این حادثه که در پیکار خونین صفّین چه گذشت؟ و از سپاهیان عراق و شام چه اندازه کشته شدند؟ از عهدهٔ این نوشتار بیرون است و آن را در کتابهایی چون: «تاریخ طبری» و «وقعهٔ صفّین» و «أنساب الأشراف» و «الأخبار الطّوال» و جز اینها باید خواند. در اینجا ما بیشتر بر آنیم تا شکوهمندی این نبرد را بلحاظ رفتار اخلاقی علی(ع) گزارش کنیم و نشان دهیم که فرهنگ اسلامی چه اندازه در پیروان راستینش اثر نهاد و حتی در میدان کارزار اجازه نداد که آنان از مروّت و انصاف فاصله گیرند. مورّخان آورده‌اند علی پیش از آنکه آتش جنگ در صفّین شعله‌ور گردد به سپاهیان خود فرمود:

لاتقاتلوهم حتّی یبدءوکم فإنّکم بحمد اللّه علی حجّة و ترککم إیّاهم حتّی یبدءوکم حجّة أخری لکم علیهم. فإذا کانت الهزیمة بإذن اللّه فلاتقتلوا مدبراً و لاتصیبوا معوراً و لاتجهزوا علی جریح و لاتهیجوا النّساء بأذیً و إن شتمن أعراضکم و سببن أمراءکم.(۱۲۶)

(۱۲۵)ــ وقعهٔ صفین، ص۱۶۲ و تاریخ الأمم والملوک، ج۴، ص ۵۷۲.

(۱۲۶)ــ نهج البلاغه، وصیّت شمارهٔ ۱۴ و تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۱۱.

«با شامیان نجنگید، تا آنها نبرد را آغاز کنند چرا که ـ سپاس خدا را ـ حجّت با شما است و ترک کارزار با ایشان تا آنکه خود آغاز کنند، حجّت دیگری برای شما بر آنها خواهد بود. و چون به فرمان خدا شکست خوردند، کسی را که پشت کرده و می‌گریزد نکُشید و بی‌دفاع را آسیب نرسانید و زخم‌خورده را به قتل نرسانید و زنان را با آزارشان به هیجان میاورید، هرچند (با ناسزاهای خود) آبروی شما را بریزند و به فرمانده‌هانتان دشنام گویند...».

همچنین، مورّخان حکایت کرده‌اند که علی(ع) در یکی از روزهای صفّین شنید که یارانش به اهل شام دشنام می‌دهند! امام اینکار را نپسندید و فرمود:

إِنّی أَکْرَهُ لَکُمْ أَنْ تَکُونُوا سبّابِینَ ولٰکِنَّکُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمالَهُمْ و ذَکَرْتُمْ حالَهُمْ کانَ أَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ و أَبْلَغَ فی الْعُذْرِ، و قُلْتُمْ مَکانَ سَبِّکُمْ إِیّاهُمْ: أَللّٰهُمَّ أَحْقِنْ دِماءَنا وَ دِماءَهُمْ و أَصْلِحْ ذاتَ بَیْنِنا وَ بَیْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلالَتِهِمْ حَتّٰی یَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ یَرْعَوِیَ عَنِ الْغَیِّ وَ الْعُدْوانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.(۱۲۷)

«من خوش ندارم که شما دشنامگو باشید ولی اگر کارهای ایشان را وصف کنید و از احوال آنان سخن گویید، گفتارتان به صواب نزدیکتر و عذرتان رساتر باشد. به‌جای آنکه شامیان را دشنام دهید (بدرگاه خداوند) بگویید: بارخدایا خونهای ما و ایشان را از آنکه (بدست یکدیگر) ریخته‌شود مصون دار و میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار کن و آنانرا از گمراهی به‌راه راست رهبری فرما تا کسی که از حق آگاهی ندارد آنرا بشناسد وکسی که درگمراهی و دشمنی حرص می‌ورزد، از آن باز ایستد...».

معاویه درکار خود، راه مکر و حیله پیش می‌گرفت چنانکه علی را به قتل عثمان متّهم ساخت و مردم شام را به جنگ با سپاه عراق برانگیخت و پس از شهادت عمّار یاسر در صفّین، ازبیم آنکه

(۱۲۷)ـ نهج البلاغه، خطبهٔ شمارهٔ ۲۰۱ و: الأخبارالطّوال، اثر دینوری، ص ۱۵۵.

پیش‌بینی رسولخدا (ص) دربارهٔ عمّار، اهل شام را از خطای خود آگاه سازد، گفت: إنّما قَتَلَ عَمّاراً مَنْ جاءَ بِهِ(۱۲۸)! «کسی که عمّار را به میدان جنگ آورده، درحقیقت او را کشته است»! وبه‌قول طبری: سخن معاویه برسرزبانها افتاد و سپاه شام آنرا بازگومی‌کردند(۱۲۹).

شک نیست که معاویه و عمرو بن عاص، زیرک‌تر از آن بودند که مفهوم سخن پیامبر (ص) را درنیابند، آنها خوب می‌دانستندکه اگر قرار باشد علیؑ را مسؤول کشته‌شدن عمّار بدانند، لازم می‌آید که پیامبرخدا (ص) را نیز مسؤول قتل شهدائی بشمرندکه درغزوه‌های بَدْر و اُحُد کشته‌شدند! ولی دنیاطلبی و ریاستخواهی، آنانرا به مغالطه و حیله‌گری برمی‌انگیخت و به «تأویـــل نَصّ» وادار می‌ساخت! امّا علی(ع) مردِدُنیا نبود. روزی دردوران حکومتش پای افزار خودرا وصله‌می‌زد! عبداللـه‌بن عبّاس ـ پسرعمویش ـ براو واردشد، امام از عبدالله پرسید:

«بنظرتو، بهای این کفش چه‌قدراست؟» ابن عبّاس پاسخ داد: ارزشی ندارد! علی گفت:

وَاللّهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ إِمْرَتِکُمْ إِلّا أَنْ أُقیمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ باطِلاً(۱۳۰).

«سوگند بخدا که این(کفش پاره) را بیش از فرمانروایی‌برشما دوست دارم مگرآنکه ازاینراه، حقّی را بپا دارم یا از باطلی جلوگیری کنم»!

علیؑ پس ازکشته‌شدن عثمان هم به‌اصرارِمردم، بیعت آنانرا پذیرفت و می‌گفت: دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَیْرِی*! «من را رها کنید و

(۱۲۸)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص۴۱ والبدایة‌والنّهایة، ج۷، ص۲۹۵.

(۱۲۹)ـ «فخرج النّاس من فساطیطهم و أخبیتهم یقولون: إنّما قتل عمّاراً من جاء به!» (تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص۴۱).

(۱۳۰)ـ نهج البلاغه، خطبهٔ‌شمارهٔ ۳۲. مقایسه‌شودبا: الإرشاد، اثر شیخ مفید، ص ۱۵۴.

(*) ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۸۸ و الکامل فی التّاریخ، ج۳، ص۱۹۳.

کسی جزمرا (برای خلافت) بجویید».

امام در صفّین، راه نیرنگ با اهل شام را نپیموده تا می‌توانست در ارشاد و بیدار ساختن آنها کوشید و در برابر کسانی که می‌پنداشتند: معاویه از او سیاستمدارتر است! می‌گفت:

وَاللّهِ ما معاوِیَةُ بِأَدْهىٰ مِنّی وَلٰکِنَّهُ یَغْدِرُ وَ یَفْجُرُ وَ لو لاکَراهِیَةُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النّاسِ[۱۳۱]

«سوگند به‌خدا که معاویه از من زیرکتر نیست ولی او پیمان شکنی می‌کند و به‌گناه دست می‌زند (دروغ می‌گوید) واگر پیمان شکستن ناخوشایند نبود، من از زیرکترین مردم بودم».[۱۳۲]

معاویه در پیکار صفّین همینکه ملاحظه کرد نزدیکست سپاهیان او شکست بخورند و نیروهای عراق به‌پیروزی دست یابند، راه نیرنگ درپیش گرفت و به‌سفارش عمروبن عاص، دستور داد تا مصحف‌های قرآنی را بر نیزه‌ها نهند ویاران علیّ(ع) را به‌حکمیّتِ قرآن فراخوانند، با اینکه امام پیش از آغاز جنگ ودرمیان جنگ، معاویه‌را به‌کتاب خدا دعوت کرده‌بود تا آنجا که به‌گزارش نصربن مزاحم درهمان جنگ صفّین، جوانی بنام سعیدبن قَیْس را با مصحفی به‌سوی معاویه ویارانش فرستاد و آنانرا به‌پذیرفتن حکم قرآن

---

(۱۳۱) ـ نهج البلاغه، خطبهٔ شمارهٔ ۱۹۵. مقایسه شود با: الأصول من الکافی، اثر کلینی رازی، ج۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۸.

(۱۳۲) ـ درا ینجا به‌یاد سخن فیلسوف برجستهٔ اندلسی ابن باجّه می‌افتیم که‌درکتاب «تدبیر المتوحّد» می‌نویسد: «یفضل قوم معاویة علیٰ علیّ‌بن ابی‌طالب رضی اللّه عنه فی الحزم فإذا تعقّب ذلک کلّه ظهر أنّ الأمر بخلاف ما ظنّوا». (تدبیرالمتوحّد چاپ لبنان، ص ۶۵) یعنی: «گروهی، معاویة بن ابی‌سفیان را در دوراندیشی و استوارکردن کارها برعلیّ‌بن‌ابی‌طالب ـ که خدا یش از او خشنود باد ـ برتر شمرده‌اند! امّا چون این‌موضوع کاملاً پی‌گیری شود روشن خواهدشدکه حقیقت امر، برخلاف پندار ایشان است.».

فراخواند ولی شامیان اورا بهقتل رساندند[۱۳۳]! ازاینروچون سپاه شام مصحفها را بر فراز نیزه بردند ویاران علی دست از پیکار بازداشتند، اما مبه‌آنها فرمود:

«ای بندگان خدا، نبرد با دشمن را ـ با اعتماد بهدرستی و راستیخود ـ ادامهدهید که معاویه و عمروبن عاص وابن أبی مُعَیْط و حبیب بن مَسْلَمَة و ابن أبی سَرْح و ضحّاک بن قَیْس اهل دین و قرآن نیستند و من آنها را بهتر از شما میشناسم، هنگامی که کودک بودند با ایشان ایّام را گذراندم و دربزرگی نیز، با آنان مصاحبت داشتم، آنها بدترین کودکان و بدترین مردان بودند. وای برشما! اینان که مصحفها را بلندکردهاند نمیدانند در کتاب خداچیست؟ و اینکاررا جز ازراهنیرنگ ونفاق و حیله نکردهاند[۱۳۴]».

---

(۱۳۳)ـ «أنّ علیّاً قال: من یذهب بهذا المصحف إلیٰ هؤلاء القوم فیدعوهم إلیٰ ما فیه؟ فأقبل فتی اسمه سعید. فقال: أنا صاحبه. ثمّ أعادها فسکت النّاس و أقبل الفتیٰ فقال: أنا صاحبه. فقال علیٌّ: دونک. فقبضه ثمّ أتی معاویة فقرأه علیهم و دعاهم إلی ما فیه فقتلوه.» (وقعة صفّین، ص ۲۴۴و ۲۴۵). پیش از این نشان دادیم که علی علیهالسّلام درآغاز جنگ جمل نیز دستورداد کهچنین کاری صورت پذیرد. بعلاوه، اما معلیهالسّلام درماه محرّم، نبرد را تعطیل کرد و رسولانی بهسوی معاویه فرستاد واورا به صلح فراخواند ولی معاویه دعوت بهصلح را نپذیرفت. بلعمي در «تاریخنامه» خود مینویسد: «پس چون محرّم اندرآمد سال سی وهفت، علی رضیاللهعنه گفت این ماه حرام است بدین ماه حرب نکنیم. معاویه نیزدست از حرب بازداشت. وعلی همیخواست کهصلح افتد. پس چون از محرّم نیمی بگذشت علی چهار رسول بهمعاویهفرستاد...» (تاریخنامهٔ طبری، چاپ تهران، ج۲، ص ۶۴۳).

(۱۳۴)ـ «عبادَ اللّه، امضوا علیٰ حقّکم وصدقکم قتال عدوّکم فانّ معاویة و عمروبن العاص و ابن أبیمعیط و حبیب بن مسلمة وابن ابی سرح والضحّاک بن قیس، لیسوا بأصحاب دین ولاقرآن، أنا أعرف بهممنکم، قدصحبتهم أطفالاً و صحبتهمرجالاً، فکانوا شرّ أطفال وشرّرجال. ویحکم انّهم ما رفعوها ثمّ لایرفعونها ویعلمونبمافیها، وما رفعوهالکم إلاّ خدیعة ودهناً ومکیدة. (تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص۴۸ و ۴۹).

ولی متأسّفانه گروهی از یاران امام (ع) فریب خوردند و از آنمیان: مِسْعَربن فَدَکی و زیدبن حَصین با گروهی از قاریان قرآن، جسورانه به امام گفتند: «ای علی، دعوت به سوی کتاب خدا را بپذیر وگرنه تو و نزدیکانت را به دشمن می‌سپاریم! یا با تو همان رفتاری را خواهیم کرد که با پسرعَفّان کردیم، بر ماست که بدانچه درکتاب خدا آمده عمل کنیم و آنرا پذیرفته‌ایم. سوگند به خدا اگر تو نپذیری با تو همان خواهیم کرد که گفتیم..»!

امام که ملاحظه کرد میان یارانش دودستگی افتاده و ارشاد آنها ممکن نیست، فرمود:

فَٱحْفِظُوا عَنّی نَهْیی إِیّاکُمْ، وَ ٱحْفِظُوا مَقالَتَکُمْ لی، أمّا أَنَا فَإِنْ تُطیعونی تُقاتِلُوا وَ إِنْ تَعْصونی فَٱصْنَعُوا ما بَدا لَکُم!(۱۳۵)

«پس بیاد داشته باشید که من شما را (از ترک نبرد) باز داشتم و سخن خودتان را بمن نیز به خاطر سپارید. رأی من آنستکه اگر فرمانم را می‌برید، پیکارتان را ادامه دهید و اگر سرنافرمانی دارید، هرکاری که به نظرتان می رسد، بکنید»!

آنها به حکمیّت دومرد، به نمایندگی از سپاه عراق و شام، تن دردادند و با وجود مخالفت امام، أبوموسیٰ أشعری را که از آغاز کار با پیکار جمل وصفّین موافق نبود، به داوری برگزیدند!

ولی در پیمان نامه‌ای که هردوطرف آنرا پذیرا شدند، نوشتند:

...إِنَّ کتابَ اللّهِ عَزَّوجَلَّ بَیْنَنا مِنْ فاتِحَتِهِ إِلیٰ خاتِمَتِهِ، نُحْیی ما أَحْیا و نُمیتُ ما أماتَ، فَما وَجَدَ الْحَکَمانِ فی‌کتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ـ وَهُما أبوموسَی الأشعریُّ عَبْدُاللّهِ بْنُ قَیْسٍ، و عَمْرُو بْنُ العاصِ القُرَشیُّ ـ عَمِلا بِهِ، و ما لَمْ‌یَجِدا فی‌کتابِ اللّهِ فَالسُّنَّةُ العادِلَةُ الجامِعَةُ غَیْرُ المُفَرِّقَةِ:...(۱۳۶)

«کتاب خدای عزّوجلّ از آغاز تا انجامش درمیان ما (داور) است.

---

(۱۳۵)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۴۹.

(۱۳۶)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۵۳.

آنچه‌راکه قرآن زنده ساخت، ما نیز زنده می‌کنیم و آنچه را که قرآن میراند، ما نیز میمیرانیم. بنابراین هرچه‌را دو حَکَم ـ یعنی أبوموسیٰ أشعری و عمرو بن عاص ـ درکتاب خدای عزّوجلّ یافتند باید بدان عمل کنند و هرچه‌را درکتاب خدا نیافتند، به‌سنّت دادگرانهٔ (پیامبرص) که مسلمانان را گردمی‌آوردوپراکنده نمی‌سازد، واگذارند...»

علیؑ هم درپاسخ نامه‌ای که‌معاویه برای وی فرستاد و امام را به‌پذیرفتن حکمیّت فراخواند، چنین نوشت:

«...إنَّکَ قَدْ دَعَوْتَنی إلیٰ حُکْمِ القُرآنِ وَ قَدْ عَلِمْتُ أنَّکَ لَسْتَ أَهْلَ الْقُرآنِ و لَسْتَ حُکْمَهُ تُریدُ ـ وَاللّهُ الْمُسْتَعانُ ـ وقَدْ أَجَبْنَا القُرآنَ إلیٰ حُکْمِهِ وَ لَسْنا إیّاکَ أَجَبْنا وَ مَنْ لَمْ یَرْضَ بِحُکْمِ الْقُرْآنِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعیداً»(۱۳۷)

«...تو مرا به‌داوری قرآن دعوت‌کرده‌ای و من میدانم‌که تو اهل قرآن نیستی و حکم‌آنرا نمی‌خواهی ـ پس، از خدا باید‌یاری خواست ـ با اینهمه، ما به‌داوری قرآن ـ نه بدعوت‌تو ـ پاسخ داده‌ایم و هرکس‌که‌به‌حکم قرآن رضایت‌ندهد، از راه راست‌بسیاردورافتاده‌است...»

سپاهیان عراق و شام آماده‌شدند تا هرکدام ازراهی‌که سپرده بودند، بازگردند و درانتظار نتیجهٔ‌مذاکراتِ داوران نشینند. امام فرمان داد تا اسیران صفّین را آزادکنند(۱۳۸) و خود با لشکریانش‌آهنگ بازگشت به‌کوفه کرد وازکنارهٔ‌فرات، راه عراق را درپیش‌گرفت تا به‌نُخَیْلَه رسید و سرانجام به‌کوفه واردشد.

پس‌ازچندی، دو داور عراق وشام در دُومَةُالْجَنْدَل* رأی خود را ـ بدون‌کمترین اشاره‌ای به‌آیات قرآن یا سنّت‌پیامبرص ـ اعلام

---

(۱۳۷)ـ وقعة صفّین، ص ۴۹۴.

(۱۳۸)ـ «أسر علیٌّ أسریٰ یوم صفّین، فخلّیٰ سبیلهم» (وقعة صفّین، ص ۵۱۸).

(*) ـ دُومَةُ الجَنْدَل،شهری است میان شام و کوفه.

داشتند! أبوموسیٰ، علی و معاویه‌را از مقامشان عزل نمود و برگزیدن خلیفهٔ تازه‌را به‌شورای مسلمانان واگذارد! امّا عمرو بن عاص همانندگذشته ،با خلافت علی مخالفت نمود و به امارت معاویه ، رأی موافق داد. آنگاه دو داور درحضورمردم به‌نزاع پرداختند و یکدیگررا به‌ریشخند و دشنام‌گرفتند! درصورتی که: اولاً لازم‌بود هردو داور، به‌موافقت و یگانگی با هم سخن گویندتا دودستگی و اختلاف ازمیان مسلمانان برخیزد و ثانیاً بنابرآنچه همگی در «عهدنامه» شرط نمودند، قراربود که داوران‌برمبنای کتاب خدا و سنّت پیامبر، اظهارنظرکنند نه‌بدلخواه خویش و برپایهٔ رأی شخصی! ازاینرو یاران آگاه و استوار علی(ع)نتیجهٔ این‌حکمیّت را باطل شمردند و مثلاً سعیدبن قَیْس هَمْدانی درهمان مجلس برخاست و خطاب به‌داوران گفت : «سوگند به‌خدا که‌اگر شما در راه‌راست با یکدیگر به‌یگانگی می رسیدید، چیزی برما بیش‌از آنچه اینک برآن هستیم، نمی‌افزودید. پس‌گمراهی شما ما را بهیچ امری وادار نمی‌کند و شما جز به‌همان(اختلافی) که‌درآغاز داشتید، بازگشت‌نکردید! و من امروز درپیروی ازعلی همان هستم که دیروز برآن بودیم.»!(۱۳۹)

امّا یاران معاویه، نتیجهٔ‌حکمیّت را به‌سود امیرخودپنداشتند و در پشتیبانی ازاو بیش‌ازپیش پای فشردند و معاویه‌را خلیفهٔ مسلمانان خواندند!(۱۴۰)

امّا گروه‌سوّم ،جمعی از سپاهیان امام (درحدود ۱۲۰۰۰ تن)(۱۴۱) بودند

(۱۳۹)– «و قام سَعدبن قیس الهمدانیّ فقال: واللّه لوا جتمعتما علی الهدیٰ ما زدتمانا علی ما نحن الآن علیه ،و ما ضلالکما بلازمنا ،و ما رجعتما إلّا بما بدأتما ،و أنا الیوم لعلیٰ ما کنّا علیه أمس». (وقعهٔ صفّین، ص ۵۴۷).

(۱۴۰)– «ثمّ انصرف عمرو و أهل الشّام إلیٰ معاویة ،فسلّموا علیه بالخلافة»! (وقعه صفّین، ص۵۴۶) مقایسه‌شودبا :البدایة و النّهایة، ج۷، ص ۳۱۰.

(۱۴۱)– طبری می‌نویسد: «فلمّا دخل علیٌّ الکوفة لم‌یدخلوا معه حتّیٰ أتوا حروراء فنزل بها منهم اثنا عشرألفاً» (تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۶۳).

که با همهٔ پافشاری خود در حکمیّت، پس از مدت کوتاهی اینکار را «شرک بخداوند»! شمردند و با امام بنای ستیز و مجادله را نهادند و بهمراه او درکوفه وارد نشدند بلکه درناحیهٔ حَرُوراء(۱۴۲) فرود آمدند و عبدالله بن وَهْب راسِبیّ را به امارت خود برگزیدند.

امیرمؤمنان ابتدا نامه‌ای به‌ایشان نوشت و آنانرا به‌ورود درکوفه و پیوستن به‌دیگرمسلمانان فراخواند. مضمون نامه چنانکه دینوری درکتاب «الاخبار الطّوال» آورده‌است چنین بود:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم. مِنْ عَبْدِ اللّهِ عَلِیٍّ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ إلیٰ عَبْدِ اللّهِ بْنِ وَهْبِ الرّاسِبیِّ و یَزیدِبْنِ الحَصینِ وَمَنْ قِبَلَهُما. سَلامٌ علیکُم فَإِنَّ الرَّجُلَیْنِ اللَّذَیْنِ ٱرْتَضَیْناهُما لِلْحُکُومَةِ خالَفا کِتابَ اللّهِ وَ ٱتَّبَعا هَواهُما بِغَیْرِهُدَیً مِنَ اللّهِ، فَلَمّا لَمْ یَعْمَلا بِالسُّنَّةِ و لَمْ یَحْکُما بِالْقُرْآنِ تَبَرَّأْنا مِنْ حُکْمِهِما وَ نَحْنُ عَلیٰ أَمْرِنَا الاوَّلِ، فَأَقْبِلُوا إِلَیَّ رَحِمَکُمُ اللّهُ فَإِنّا سائِرُونَ عَلیٰ عَدُوِّنا وَ عَدُوِّکُم لِنَعُودَ لِمُحارَبَتِهِمْ حَتّیٰ یَحْکُمَ اللّهُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ وَ هُوَ خَیْرُالْحاکِمینَ.»(۱۴۳)

«بنام خدای بخشندهٔ مهربان. از بندهٔخدا علی فرمانـدهٔ مؤمنان به‌عبدالله پسر وَهْب راسِبیّ و یزید پسرحَصین وهمهٔ کسانی که نزد آندو گردآمده‌اند. درود برشما باد. آندو مردیکه برای داوری بدانها راضی شدیم باکتاب خدا مخالفت نمودند و بدون توجّه به‌هدایت خداوند، درپی هوای نفس خود رفتند. بنابراین، چون نه‌برمبنای سنّتِ (پیامبرص) رفتارکردند ونه‌موافق باکتاب خدا حکم نمودند، ما از داوری آندو بیزاری می‌جوییم و برامر نخستین خود استوار هستیم. شما نیز ـخدای رحمتتان کند ـ به

(۱۴۲)ـ حَرُوراء، قریه‌ای نزدیک کوفه‌بودکه خوارج درآنجا گردآمدند.

(۱۴۳)ـ الأخبار الطّوال،اثر دینوری،ص۲۰۶ مقایسه‌شودبا: تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۷۷.

سوی من آیید که ما بجانب دشمن خویش و دشمن شما رهسپار خواهیم‌شد برای آنکه کارزار با ایشان را ازسرگیریم تا خدا میان ما و آنها داوری کندکه او بهترین داوران است...»

خوارج، به‌نامهٔ علی پاسخی جسارت‌آمیز دادند و برای او نوشتند:

«امّا بعد، تو برای خدای خود خشمگین نشده‌ای بلکه برای خودت بخشم آمده‌ای، پس اگر بر زبان خویش گواهی دهی که کفر ورزیده‌ای و سپس راه توبه پیش‌گیری، آنگاه درکارمیان‌خودمان و تو می‌نگریم ولی اگر از این امر سرباززنی، ما نیز سرکشی خودرا ـ برابر با رفتار ـ تو اعلام میداریم که‌خدا خیانتگران را دوست ندارد».(۱۴۴)

امام، از آنکه خوارج به‌راه‌آیند، ناامیدشد ولی دستورداد تا متعرّض آنان نشوند و بدانها گفت:

إنَّ لَکُمْ عِنْدَنا ثَلاثاً: لانَمْنَعُکُمْ صَلٰوةً فی هٰذَا الْمَسْجِدِ، و لانَمْنَعُکُمْ نَصیبَکُمْ مِنْ هٰذَا الْفَیْءِ ماکانَتْ أَیْدیکُمْ مَعَ أَیْدینا و لانُقاتِلُکُمْ حَتّیٰ تُقاتِلُونا.(۱۴۵)

«شما را نزدما سه‌حقّ است (نخست‌آنکه:) از نمازگزاردن در این مسجد ـ مسجدکوفه ـ بازتان نمی‌داریم (دوّم‌آنکه:) سهمتان را از غنائم تا هنگامی‌که (درجهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم (سوّم آنکه:) تا با ما نجنگید، با شما جنگ نخواهیم‌کرد.»

ولی خوارج، آرام نگرفتند و به‌آزارمردم برخاستند و خون

---

(۱۴۴)ـ «أمّا بعد، فإنک لم‌تغضب لربّک، إنّما غضبت لنفسک، فإن شهدت علیٰ نفسک بالکفر و استقبلت التّوبة، نظرنا فیما بیننا و بینک و إلاّ فقد، نابذناک علیٰ سواء، إنّ اللّه لایحبّ الخائنین» (تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص۷۸) مقایسه شود با: الأخبارالطّوال، ص۲۰۶ والبدایة والنّهایة، ج۷، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

(۱۴۵)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص ۷۴ مقایسه‌شود با: أنساب الاشراف بلاذری، ص ۳۵۹ و البدایة والنّهایة، ج۷، ص۳۰۸.

برخی از مسلمانان را ریختند، ازاینرو یاران علی به امام که عزم جنگ با معاویه را داشت،گفتند: «ای امیرمؤمنان اینگروه را برگمراهی خود رها می‌کنی و می‌روی! تا در این سرزمین به‌تباهی پردازند و به‌روی مردم شمشیر کشند؟ (نخست) با سپاهت به‌سوی آنان برو و ایشان را فراخوان تا به‌طاعت بازگردندوبه‌جماعت پیوندند، اگر توبه نمودند و پذیرفتند که‌خدا توبه‌گران را دوست می‌دارد و چنانچه دست از سرکشی برنداشتند،بدانها اعلام جنگ کن و آنگاه که‌این امّت را از شرّ ایشان آسوده‌ساختی،به سوی شام روانه‌شو.»!(۱۴۶) (۱۴۷)

امام، سخن یارانش را پذیرفت و به‌سپاه‌خود فرمان حرکت داد تا به‌نَهْرَوان رسیدند که‌نزدیک یک فرسنگ با اردوی خوارج فاصله‌داشت. درآنجا دوتن ازبزرگان اصحابش ــ أبوأیّوب أنصاری و قَیْس بن سعدبن عُبادَه ــ را به‌سوی خوارج فرستاد تا آنانرا اندرز دهند. ولی پندها و نصایح ایشان در خارجیان مؤثّر نیافتاد. آنگاه خود امام به‌سوی خوارج رفت و ازآنها خواست تاکسی را به‌نمایندگی برگزینند و امام با وی سخن گوید.آنان، عبدالله بن کَوّاء را برای مناظره انتخاب کردندوعلی آیاتی چند از قرآن را در مشروعیّت‌کارخود، بر ابن کوّاء خواند، ابن کوّاء گفت:

«تو درهمهٔ‌آنچه می‌گویی صادقی ولی هنگامی که‌داوران‌را برای حَکَمیّت برگزیدی،به‌کفر گراییدی»!

---

(۱۴۶)ــ به :تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص ۸۲ و الکامل،اثر مُبَرِّد (بابُ الخوارج)،چاپ دمشق، ص ۵۰ و ۵۱ نگاه‌کنید.

(۱۴۷)ــ «یا أمیرالمؤمنین،أتدع هؤلاء علیٰ ضلالتهم وتسیر؟ فیفسدوا فی الأرض ویعترضوا النّاس بالسّیف؟ سر إلیهم بالنّاس وادعهم إلی الرّجوع إلی الطّاعة والجماعة، فإن تابوا و قبلوا فإنّ اللّه یحبّ التّوّابین، و إن أبوا فآذنهم بالحرب،فإذا أرحت الأمّة منهم سرت إلی الشّام.» (الأخبار الطّوال ،اثر دینوری، ص ۲۰۷).

امام گفت : ای پسرکوّاء ! تنها أبوموسیٰ (از سوی سپاه عراق) به داوری انتخاب شد و عَمْرو بن عاص را معاویه برگزید.

ابن کوّاء پاسخ داد : أبوموسیٰ کافربود !

امام گفت : درچه‌زمانی کافرشد؟ آیا هنگامی‌که من اورا برای داوری فرستادم به‌کفر گراییدیا دروقتی که‌به‌کارداوری‌پرداخت؟

ابن کوّاء پاسخ داد : نه، دروقتی که‌داوری نمود،کافرگشت!

امام گفت : پس چرا توجّه نمی‌کنی که‌من ابوموسیٰ را وقتی فرستادم‌که‌مسلمان بود و بقول خودت پس از آن،کافرگشت ، اینک بمن بگو اگر رسولخدا ـصلّی‌اللّه‌علیه‌وسلّم ـ مردی از مسلمانان را به‌سوی گروهی از کافران می‌فرستاد تا آنانرا به‌خدای یگانه فراخوانَد و او مردم را به‌چیزی جزخدای یگانه دعوت می‌کرد، آیا گناه وی،برعهدهٔ پیامبر (ص) بود؟

ابن کوّاء گفت :نه !

امام گفت : وای برتو ، پس من چه‌گناهی دارم که ابوموسیٰ گمراه‌شده‌است ؟ آیا برشما رواست که‌بخاطر گمراهی ابوموسیٰ، شمشیرخودرا برشانه نهاده و راه‌را برمردم بربندید؟!(۱۴۸)».

ابن کوّاء پاسخی نداشت ولی بسیاری ازخوارج،تکان خوردند وبیدارشدند . دراینهنگام ،امام پرچمی را برافراشت ونداردداد که :

مَنِ الْتَجَأَ إِلیٰ هٰذِهِ الرّایَةِ فَهُوَ آمِنٌ!(۱۴۹)

هرکس بزیر این پرچم پناه‌آرد ، در امان است ».

ونیز فرمود :مَنِ انْصَرَفَ إِلی الْکُوفَةِ وَالْمَدائِنِ فَهُوَ آمِنٌ(۱۵۰)

« هرکس به‌کوفه و مدائن بازگردد ، درامان است ».

و فَرْوَةُ بن نَوْفَل ـ از سران خوارج ـ باپانصدمرد از سپاه خارجیان جداشدند و به‌سوی بَنْدَنیجَیْن(قریه‌ای نزدیک نهروان)

(۱۴۸)ـ الأخبارالطّوال ، اثر دینوری، ص ۲۰۹.
(۱۴۹)ـ الأخبارالطّوال ، اثر دینوری، ص ۲۰۹.
(۱۵۰)ـ البدایة و النّهایة ، ج۷، ص ۳۱۵.

رهسپار گشتند و دسته‌ای دیگر روبه‌سوی کوفه نهادند وهزار مرد نیز در زیرپرچم امیرمؤمنان گردآمدند و از ۱۲۰۰۰ تن خوارج، نزدیک ۴۰۰۰ مرد با عبدالله‌بن وَهْب باقی ماندند![151]

امام به‌سپاهیان خود فرمان داد: لاتَبْدَءُوهُمْ بِالْقِتالِ حَتّی یَبْدَءُوکُمْ![152] «جنگ را با آنها آغاز نکنید تا آنان با شما آغاز کنند»!

خوارج فریاد زدند: لاحُکْمَ إلاّ لِلّهِ وَ إنْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ![153] «داوری تنها از آن خدا است، هرچند مشرکان را ناپسند افتد»! و ناگهان برسپاهیان علی(ع) حمله‌ور شدند ولی بزودی درهم‌شکستند و جزهشت تن از آنان کسی نماند، یا اینکه ازیاران امام بیش از نه‌تن را نتوانستند ازپای درآورند![154]

بدینترتیب، فتنهٔ‌خوارج درسال ۳۸ هجری قمری[155] ظاهراً به‌خاموشی گرایید.

۱۳
شهادت علی(ع) درکوفه

رفتار امیرمؤمنان با خوارج، بسیار منصفانه بود. آنها پیش‌از پیکار نَهْرَوان درکمال آزادی به‌کوفه می‌آمدند و درمسجد بزرگ کوفه حضور می‌یافتند و سخنان امام‌را با شعارهای تند وجسارت آمیزخود قطع می‌کردند. روزی درمیان سخن امام ازهرسوی مسجد فریاد می زدند: لاحُکْمَ إلاّ لِلّهِ! «داوری،تنها از آن خدا است»! امام در پاسخ ایشان می‌گفت:

---

(۱۵۱)ـ الأخبارالطّوال، اثردینوری، ص۲۰۹ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۳۷۱.
(۱۵۲)ـ الأخبارالطّوال، اثردینوری،ص ۲۱۰.
(۱۵۳)ـ الاخبارالطّوال، اثردینوری،ص ۲۱۰.
(۱۵۴)ـ «فقتل من أصحابه تسعة و أفلت منهم ثمانیة» (الکامل، اثرمبرّد، باب الخوارج، ص ۲۹).
(۱۵۵)ـ تاریخ الأمم‌والملوک، ج۵، ص ۹۱. ولی یعقوبی در تاریخش سال ۳۹ را ضبط کرده است.

اَللّهُ أَکْبَرُ، کَلِمَةُ حَقٍّ یُلْتَمَسُ بِهَا باطِلٌ! أَما إِنَّ لَکُمْ عِنْدَنا ثَلاثاً ما صَحِبْتُمُونا: لانَمْنَعُکُمْ مَساجِدَاللّهِ أَنْ تَذْکُرُوا فیهَا اسْمَهُ، و لانَمْنَعُکُمُ الْفَیْءَ ما دامَتْ أَیْدیکُمْ مَعَ أَیْدینا، وَ لانُقاتِلُکُمْ حَتّى تَبْدَءُونا(۱۵۶)

«اللّه أکبر! این سخن، حقّ است ولی ازگفتن آن، باطلی را می‌جویند(۱۵۷)! شما را نزدما بەشرط مصاحبت، سەحقّ است: از مساجد خدا بازتان نمی‌داریم کەدرآنجا نام‌خدا را برزبان آرید. و سهمتان را از غنائم تازمانیکه (درجهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم. و با شما جنگ نخواهیم کرد تا نبرد را با ما آغاز کنید.»

روزدیگر باز درمسجد کوفه حضورمی‌یافتندودر میان خطبهٔ امام، آیتی از قرآن را می‌خواندند که دربارهٔشرک بەخدای سبحان نازل شده‌بود! و علی(ع) درپاسخشان بدین آیهٔ کریمه توسّل می‌جست:

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ وَلایَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لایُوقِنُونَ(۱۵۸)(الرّوم: ۶۰)

«شکیبایی کن کەوعدهٔخدا ،حقّ است و کسانی‌کەاهل‌یقین نیستند تورا بەسُبُکسری واندارند.»

یاران امام ازاینهمه بردباری در شگفت فرومی‌رفتند تا هنگامی‌که خوارج دست بەقتل مسلمانان گشودند و ازجمله، عبداللّه بن خَبّاب (ازاصحاب رسول‌خدا ص) را بناحق کشتند و شکم همسرش را کەآبستن بود دریدند(۱۵۹)، آنگاه امیرمؤمنان برای‌ایشان پیام فرستادکه:

---

(۱۵۶)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص۷۳.

(۱۵۷)ـ زیرا داوری را ویژهٔخدا دانستن، منافات نداردبا اینکه کسی به داوریِ «کتاب خدا» گردن نهد.

(۱۵۸)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۷۳.

(۱۵۹)ـ شرح اینماجریٰ را در: تاریخ الأمم والملوک ،ج۵، ص۸۱ و ۸۲ و أنساب الأشراف، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ می‌توان دید.

اِدْفَعُوا إِلَيْنا قَتَلَةَ إِخْوانِنا مِنكُمْ نَقْتُلُهُم بِهِمْ، ثُمَّ أَنا تارِكُكُمْ و كافٌّ عَنكُمْ حَتَّى أَلْقِىَ أَهْلَ الشّامِ فَلَعَلَّ اللّهَ يُقَلِّبُ قُلُوبَكُمْ وَ يَرُدُّكُمْ إِلىٰ خَيْرٍ مِمّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِكُم.(۱۶۰)

«قاتلان برادرانمان را که درمیانتان بسرمی‌برند به ما سپارید تا قصاص کنیم، آنگاه من شما را وامی‌گذارم ودست ازشما برمی‌دارم تا با شامیان روبرو شوم شاید خداوند دلهای شما را دگرگون سازد و به احوالی بهتر از آنچه‌دارید بازتان گرداند.».

آنان درپاسخ امام گفتند: «ما همگی قاتلان برادران‌شماییم و همگی، ریختن خون ایشان وشما را روا می‌شمریم.»(۱۶۱)!

از آن پس، علی(ع) ناگزیرشد دربرابر ایشان راه‌دیگری درپیش گیرد ولی چنانکه دانستیم، تا پیکار را آغاز نکردند، از نبرد با آنها خودداری نمود. چیزی‌که باید یادآور شد آنستکه خوارج با پیش‌آمدن نبردِ نهروان بکلّی ازمیان نرفتند چراکه‌پاره‌ای از ایشان درآن جنگ شرکت نکرده‌بودند و پس ازپایان جنگ در کوفه رفت وآمد داشتند.

بَلاذُری گزارش‌کرده است که‌علی(ع) پس‌ازپیکارنهروان ۴۰۰ تن‌ازخوارج را که‌زخم برداشته و نمرده‌بودند، به‌قبائلشان سپرد و اجازه ندادکه یارانش‌آنانرا بکشند(۱۶۲)! با اینهمه،عبدالرحمٰن‌بن مُلْجَم مرادی که ازباقی‌ماندگان خوارج بود،تصمیم به‌قتل امیرمؤمنان گرفت. ابن ملجم، از ساکنان مصرو (ازقبیلهٔ‌کِنْدَه) بود و در جریان شورش برضدّعثمان،رهسپارمدینه‌شد و سپس،درکوفه اقامت گزید.(۱۶۳) پیش ازفاجعهٔ‌قتل علی(ع) از لطف و احسان امام‌برخوردار شده

---

(۱۶۰)ـ تاریخ الامم والملوک، ج۵، ص ۸۳ مقایسه‌شودبا: البدایة والنّهایة، ج۷، ص۳۱۵.

(۱۶۱)ـ «فقالوا: کلّنا قتلتهم و کلّنا نستحلّ دماءهم ودماءکم»! (تاریخ الامم والملوک، ج۵، ص ۸۳).

(۱۶۲)ـ «وجدعلیّ(ع) ممن رمق أربعمائة، فدفعهم إلىٰ عشائرهم و لم‌یجهزعلیهم». (أنساب الأشراف، ص ۳۷۴ و ۳۷۵).

(۱۶۳)ـ تاریخنامهٔ‌طبری، اثربَلْعَمی، ج۲، ص ۶۷۱.

بود و هنگامی‌که درتاریکی سپیده‌دم با شمشیر مسمومش برعلیؑ زخم زد، همان شعار خوارج را تکرار نمود و گفت: اَلْحُکْمُ لِلّٰهِ یا عَلِیُّ لا لَکَ! [۱۶۴]. حکم از آن خداست ای علی، نه از آن تو!». علیؑ گفت: فُزْتُ وَرَبِّ الْکَعْبَةِ، شَأْنَکُمْ بِالرَّجُلِ! [۱۶۵]. سوگند به‌خدای کعبه که رستگار شدم، اینمرد را دستگیر کنید». آنگاه دستور داد که ابن ملجم را به‌نزدش آورند و چون دیدهٔ امام براو افتاد، فرمود: «أیْ عَدُوَّ اللّهِ، أَلَمْ أُحْسِنْ إِلَیْکَ؟ ای دشمن خدا، آیا من به تو نیکی نکردم؟ ابن‌ملجم پاسخ داد: آری! امام گفت: فَما حَمَلَکَ عَلیٰ هذا؟ پس چه‌چیزی تورا به‌اینکار واداشت؟ گفت: من شمشیرم را چهل روز بامدادان، تیزکردم و از خداخواستم که بدترین آفریدگانش را با آن بکشد! امام فرمود: لاأراکَ إِلاّ مَقْتُولاً بِهِ، و لاأراکَ إِلاّ مِنْ شَرِّخَلْقِهِ! جزاین نمی‌بینم که خودت با آن کشته‌می‌شوی و از بدترین آفریدگان‌خدایی [۱۶۶]!».

و شگفت آنکه حسن بن علیؑ با همان شمشیر، ابن ملجم را به‌قتل رساند و جز یک ضربت بدو نزد! زیرا امام وصیّت کرده‌بودکه:

«... یا بَنِی عَبْدِالْمُطَّلِبِ، لاأُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِماءَالْمُسْلِمینَ، تَقُولُونَ قُتِلَ أمیرُالمؤمنینَ، قُتِلَ أمیرُالمؤمنینَ! ألا لایُقْتَلَنَّ إلاّ قاتِلی، أُنْظُرْ یاحَسَنُ إنْ أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هٰذِهِ، فَاضْرِبْهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ و لاتُمَثِّلُ بِالرَّجُلِ فَإنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ ـ صلّی اللّه علیه (وآله) وسلّمَ ـ یَقُولُ: إِیّاکُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَلَوْ أَنَّها بِالْکَلْبِ الْعَقُورِ [۱۶۷]!

(۱۶۴)ـ أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص۴۹۲.

(۱۶۵)ـ الکامل، اثر مبرّد، (باب الخوارج)، ص ۳۸ وأنساب‌الأشراف، اثربلاذری، ص ۴۹۲.

(۱۶۶)ـ تاریخ الأمم و الملوک، ج۵، ص ۱۴۵ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۳۹۰.

(۱۶۷)ـ تاریخ الأمم والملوک، ج۵، ص ۱۴۸ مقایسه‌شود با: نهج البلاغه، وصیّت شمارهٔ ۴۷.

"... ای پسران عبدالمطّلب شما را نیابم که در خون مسلمانان افتید و بهانه آورید که: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد! بدانیدکه جز کشندهٔ من کسی نباید کشته شود. ای حَسَن، بنگرکه اگرمن از ضربت اینمرد مُردم، تنها یک ضربت برا و بزن و پس از مردنش، اعضای وی را پاره‌پاره مکن که من بارها از رسولخدا (ص) شنیدم می‌فرمود: از بریدن اعضاء مردگان پرهیز کنید، هرچند سگ گزنده باشد..."!

امام پس از این وصیّت، جز لاإلٰهَ إلّا اللّٰه سخنی نگفت و این ذکر را چندان تکرار کرد که دیده از جهان فروبست و روح بزرگش به قدسیان پیوست.(۱۶۸) و بدینسان جهان اسلام، بزرگترین رهبر خود را پس از رسولخدا (ص) در ماه رمضان از سال چهلم هجری قمری در شهر کوفه از دست داد.

۱۴
میراث خلفای راشدین در بین النّهرین

بین النّهرین از روزگار خلفای راشدین، اموری چند را به میراث برد که مهمترین آنها "دیانت اسلام" بود. و نیز از مآثر دوران مزبور می‌توان به "وحدت زبان" اشاره نمود که با انتشار زبان عربی در بین النّهرین، دیگرزبانها بتدریج متروک شدند و در اینکار خواندن قرآن و نماز و استماع حدیث و رفت و آمد صحابه، تأثیری بسزا داشت. پیداست که وحدت زبان در تفاهم اقوام مختلف با یکدیگر تا چه اندازه مؤثّر تواند بود.

علاوه بر این، پس از دوران خلفای راشدین، دوشهر بزرگ کوفه و بصره محلّ اجتماع شاعران و ادیبان عرب قرار گرفت و قواعد نحو عربی در این دوشهر تدوین شد و مکتب های نحوی (کوفی، بصری) در آنجا پدید آمدند که دیدگاههای گوناگون هرکدام را درکتاب:

(۱۶۸)ـ "ثمّ لم ینطق إلّا بلا إلٰه إلّا اللّٰه حتّی قبض رضی اللّٰه عنه و ذلک فی شهر رمضان سنة أربعین" (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۱۴۸).

«الإنْصافُ فی مسائِلِ الْخِلافِ بَیْنَ النَّحویّینَ الْبَصریّینَ والْکوفیّین»
اثر أبوالبرکات عبدالرّحمن ابن أنباری می‌توان ملاحظه کرد و
چنانکه مورّخان آورده‌اند سرچشمهٔ این علوم، بدست علی (ع)
گشوده‌شد و او بود که مبانی نحو را کشف‌کرد و اصول آنرا به
شاگردش أبوالأسْوَد دُؤَلی آموخت و دستورداد تا آنرا پی‌گیری کند
و گسترده‌سازد.(۱۶۹) بعلاوه، از زمان خلفاء، «نظام قضائی جدید»ی
دربین النّهرین جریان رفت‌که سرآغازش را از دوران خلافت
عُمَر باید‌دانست چه‌خلیفهٔ دوّم ضمن نامه‌ای به أبوموسیٰ أشعری
-که درآنهنگام والی کوفه بود- اصول قضاءاسلامی را تبیین
کرد و قواعدی را یادآورشد که لازم‌بود درآنجا اجراء و تنفیذ
گردد ازقبیل آنکه:

الْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعی وَ الْیَمینُ عَلیٰ مَنْ أنْکَر.

«گواه‌آوردن، وظیفهٔ‌مدّعی است و سوگندخوردن،برعهدهٔ انکار
کننده‌است.».

الصُّلْحُ جائِزٌ بَیْنَ الْمُسْلِمینَ إلاّ صُلْحاً أحَلَّ حَراماً أوْحَرَّمَ‌حَلالاً.

«سازش‌در مرافعات،میان مسلمانان جایزاست‌مگرسازشی که
حرامی را حلال یاحلالی را حرام گرداند.».

مَنِ ادَّعیٰ حقّاً غائِباً أوْ بَیِّنَةً فَاضْرِبْ لَهُ أمَداً یَنْتَهی إلَیْه.

«کسی که ادّعای داشتن حقّی یا شاهدی را نمود که‌درمجلس
داوری غائب‌بود، برای او زمان معیّنی را مقرّردار (تا گواه
خودرا بیاورد)».

و امثال اینها.(۱۷۰)

با ورود علی (ع) به‌بین النّهرین و داوریهای حیرت‌انگیزی‌که

(۱۶۹)- به: الفهرست، اثر محمّدبن اسحاق ندیم،چاپ مصر، ص ۶۶
و نزهة الألبّاء فی‌طبقات الأدباء، اثر ابن انباری، ص۱۳، وإنباه
الرّواة علی أنباه النّحاة، اثرقفطی، ج۱، ص ۴ نگاه‌کنید.

(۱۷۰)- برای‌دیدن متن‌کامل‌اینها مه‌به:سنن‌الدّارقطنی،ج۴، ص ۲۰۶ و
۲۰۷ والسنن‌الکبری،اثربیهقی، ج۱۰، ص ۱۵ نگاه‌کنید.

از امام سرزد، دانش قضائی در آن سرزمین، گسترش یافت و میراث گرانبهایی از علم مزبور برای مسلمانان بجای ماند.[(۱۷۱)]

از علوم قضائی که بگذریم در بین النّهرین «نظام اداری و مالی» ویژه‌ای به جریان افتاد که از زمان خلافت عُمَر بنیانگذاری شد. وضع دیوان و تقسیم زمین‌ها به أراضیِ صلح و عَنْوَه و صَوافی و تعیین ضریب خراج و تقسیم عراق به ولایات مختلف و ایجاد دارُ الإمارَه برای هر ولایت ... از اموری بود که بین النّهرین از آن دوران به میراث برد

همچنین تسامحی که از روزگار خلفای راشدین در بارهٔ أقلّیت های مذهبی (أهل ذمّه) بکار رفته بود، تا مدّتها در بین النّهرین باقی ماند و این سنّت پسندیده حفظ شد.[(۱۷۲)]

دانشهای دینی همچون علم تفسیر و فقه و حدیث از عصر خلفاء در کوفه و بصره و دیگر نواحی رواج یافت و در اینباره بویژه امیرمؤمنان علی (ع) نقش مهم و مؤثّری داشت چنانکه خطبه‌های بلند و توحیدی وی، الهام بخش متکلّمان اسلام گردید و از روایات تفسیری او و همچنین شاگرد زبده‌اش عبداللّه بن عبّاس، مسلمانان در فهم معانی قرآن، بسیار سود جستند و آثار فقهی امام، بوسیلهٔ فرزندان و شاگردانش در بین النّهرین و دیگر نواحی پراکنده گشت

---

(۱۷۱)ـ در اینباره کتابهای مستقلّی تألیف شده که نبوغ امام را در کشف جرائم و حل مشکلاتِ قضائی نشان می‌دهند (به عنوان نمونه به کتاب: عجائبُ أحکامِ أمیرِ المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب، روایةُ علیِّ بنِ إبراهیمَ بنِ هاشم، به اهتمام سیّد محسن أمین عاملی، چاپ دمشق نگاه کنید) و سخن مروی از پیامبر خدا (ص) را بیاد می‌آورند که فرمود: أقضیٰ أُمّتی علیٌّ «در میان امّت من، علی در داوری از همه برتر است» (به کتاب: أخبار القضاة، اثر محمّد بن خَلَف معروف به وکیع، چاپ لبنان، ص ۸۸ بنگرید).

(۱۷۲)ـ نرمی و تسامح با اهل ذمّه از روزگار عمر تا عصر عبّاسیان، در بین النّهرین پایدار ماند و تنها فترتی که در این دوران پیش آمد در زمان حجّاج بن یوسف، فرماندار سفّاک عراق بود.

(به‌عنوان نمونه: مُسْنَد زید بن علی ع آراء فقهی امام را در بیشتر ابواب فقه، بازگو می‌کنند.).

بلحاظ سیاسی، نهضتهای پرشوری که پس از دوران خلفای راشدین در بین النّهرین پدید آمد، همچون نهضت حسینی (ع)، قیام توّابین، نهضت زیدبن علی (ع)، قیام علویان ... همگی از تعالیم امام علی (ع) در ستیز با ستمگری و استبداد، بهره گرفتند و خود را بدو منسوب می‌داشتند.

پایان

مآخذ کتاب:

١ - قرآن کریم	کتاب الٰهی
٢ - السّیرة النَّبَویَّة	اِبن هشام
٣ - تفسیر جامع البیان	اَبوجعفر طبري
۴ - تفسیر مجمع البیان	اَبوالفضل طبرسي
۵ - السُّنَن الکُبریٰ	بیهقّي
۶ - سنن الدّار قطني	دارقطني
٧ - المُوَطَّأ	مالک بن أنس
٨ - فتح الباری بشرح صحیح البخاري	اِبن حجر عسقلاني
٩ - الإتقان في علوم القرآن	سیوطي
١٠ - المُقْنع	عثمان بن سعید داني
١١ - المصاحف	اِبن أبي داوُد سجستاني
١٢ - القرآآت القرآنیَّة	عبد الهادي فضلي
١٣ - دلیل الحیران علیٰ مورد الظّمآن	مارغني
١۴ - تاریخ الأُمم و الملوک	أبوجعفر طبري
١۵ - الکامل في التّاریخ	اِبن أثیر
١۶ - فتوح البُلدان	بلاذري

١٧ ـ فتوح ٱلشّام	واقدي
١٨ ـ الأخبار ٱلطّوال	دينوري
١٩ ـ الخراج	قاضي أبو يوسُف
٢٠ ـ فجر ٱلإسلام	اَحمد أمين
٢١ ـ روضة ٱلأحباب	جمال ٱلدّين محدّث
٢٢ ـ تاريخ ٱلتَّمدّن ٱلإسلامي	جرجي زيدان
٢٣ ـ تاريخ ايران بعد از اسلام	دكتر زرّين‌كوب
٢٤ ـ تاريخ گسترش اسلام	توماس آرنولد
٢٥ ـ المسالک و ٱلممالک	اِبن خرداذبه
٢٦ ـ أحسن ٱلتَّقاسيم في معرفة ٱلأقاليم	مقدَّسي
٢٧ ـ البداية و ٱلنّهاية	ابن كثير
٢٨ ـ وقعة صفّين	نصر بن مزاحم
٢٩ ـ أنساب ٱلأشراف	بلاذري
٣٠ ـ الغارات	ثقفي
٣١ ـ تاريخ ٱليعقوبي	يعقوبي
٣٢ ـ شرح نهج ٱلبلاغة	اِبن أبي ٱلحديد
٣٣ ـ شرح نهج ٱلبلاغة	محمَّد عبده
٣٤ ـ مصادر نهج ٱلبلاغة و أسانيده	خطيب
٣٥ ـ العلويّات ٱلسّبع	ابي ابن ٱلحديد
٣٦ ـ العِقد ٱلفريد	ابن عبد ربّه
٣٧ ـ تحف ٱلعقول	اِبن شعبه
٣٨ ـ البيان و ٱلتَّبيين	جاحظ
٣٩ ـ عيون ٱلأخبار	اِبن قُتيبه
٤٠ ـ الإصابة في تمييز ٱلصّحابة	اِبن حجر عسقلاني
٤١ ـ عجائب أحكام أمير ٱلمؤمنين(ع)	عليّ بن ابراهيم
٤٢ ـ تاريخنامهٔ طبري	بلعمي

۴۳ ـ بین النّهرین	ژورژ رو
۴۴ ـ الکامل (باب الخوارج)	مبرّد
۴۵ ـ أخبار القضاة	وکیع
۴۶ ـ مسند الإمام زید (ع)	زید بن علي(ع)
۴۷ ـ الإنصاف في مسائل الخلاف	ابن أنباري
۴۸ ـ نزهة الألبّاء في طبقات الأُدباء	ابن أنباري
۴۹ ـ إنباه الرُّواة علىٰ أنباه النُّحاة	قفطي
۵۰ ـ تدبیر المتوحّد	ابن باجّه
۵۱ ـ الإرشاد	شیخ مفید
۵۲ ـ الأُصول من الکافي	کُلیني رازي
۵۳ ـ الرّوضة من الکافي	کُلیني رازي
۵۴ ـ اختیار معرفة الرّجال	ابو عَمْرو کَشّي
۵۵ ـ ترجمۀ گاتها	ابراهیم پور داوُد
۵۶ ـ ترجمۀ وَندیداد	موسیٰ حوان
۵۷ ـ مزدیسنا و ادب پارسي	محمَّد معین
۵۸ ـ ترجمۀ الآثار الباقیة	اکبر داناسرشت
۵۹ ـ مقباس الهدایة في علم الدّرایة	ممقاني
۶۰ ـ المسیحیَّة و الحضارة العربیَّة	جُرج شحاته قنواتي
۶۱ ـ الفهرست	محمَّد بن اسحٰق ندیم
۶۲ ـ شرح التَّسهیل	ابو حَیّان اندلسي
۶۳ ـ لسان العرب	ابن منظور
۶۴ ـ الصّحاح في اللُّغَة	جُوهري
۶۵ ـ الأدب العربي و تاریخه	محمود مصطفیٰ
۶۶ ـ الإشتقاق	ابن دُرَیْد
۶۷ ـ موسوعة العراق الحدیث	خالد عبد المنعم عاني

MESOPOTAMIA IN THE ERA OF FIRST CALIPHS (KHOLAFAE RASHEDIN)

BY :

MOSTAFA HOSAINI TABATABAIE

TEHRAN / IRAN

2002